

جان بیور

نویسنده کتاب های پرفروش

ترس و هیبت
خدا

راهی حیرت انگیز

ترس سالم خدا


دگرگون کننده زندگی شما

دوستان عزیز،

هیبت و ترس، معرف حسی از احترام آمیخته با ترس و شگفتی است. این ترسی سالم، متواضع، محترمانه و مقدس نسبت به خداست که هر ایماندارى باید آن را بطلبد؛ چراکه ترس و هیبت خدا، بنیان تمام وعده‌های خداست.

مزایای پذیرش مشتاقانه این ترس بسیار است و شامل حکمتی عظیم‌تر، صمیمیت با خدا، حرمت، امنیت و بنانهادن میراثی ابدی است. کتاب مقدس به روشنی و صراحت به توصیف این حقیقت می‌پردازد که چگونه خدا به آنانی نزدیک می‌شود که پیوسته و خستگی‌ناپذیر او را در اطاعت و راستی دنبال می‌کنند. عیسا این فضیلت را برتر و گرانباتر از همه فضایل می‌داند، پس حکیمانه است که ما نیز چنین کنیم. تشویقتان می‌کنم که زندگی عاری از حیات و لبریز از روزمرگی مذهب مسیحیت را با صمیمیت، زندگی طولانی، پرمعنا و پر ثمر رابطه با خدا که آزاد از ترس و نگرانی‌های دیگر است، معاوضه کنید.

برادر شما در مسیح



جان
JohnBevere@gmail.com




MessengerX



Messenger
INTERNATIONAL

ترس و هیبت خدا

راهی حیرت‌انگیز
ترس سالم خدا
دگرگون‌کننده زندگی شما

جان بیور

Awe of God by John Bevere, Farsi
© 2024 Messenger International
www.MessengerInternational.org
Originally published in English as Awe of God

Additional resources in Farsi by John and Lisa Bevere are available
for free download and video streaming at: **MessengerX.com** and on the
MessengerX app.
To contact the author: JohnBevere@ymail.com

This book is a gift from Messenger International and is
NOT FOR SALE

ترس و هیبت خدا، نوشته جان بیور
© 2024 Messenger International
www.MessengerInternational.org
عنوان به زبان انگلیسی: Awe of God

منابع دیگر از جان و لیزا بیور به زبان فارسی جهت دانلود یا مشاهده به صورت
رایگان در آدرس **MessengerX.com** و در روی اپلیکیشن **MessengerX**
در دسترس هستند.

راه ارتباطی با نویسنده از طریق ایمیل: JohnBevere@ymail.com

این کتاب هدیه‌ای است از طرف موسسه بین‌المللی مسنجر و قابل فروش
نمی‌باشد.



App Store is a trademark of Apple Inc., registered in the U.S. and other countries.
Google Play and the Google Play logo are trademarks of Google LLC.

همسر بی نظیرم، بهترین دوست و عشق گرامی ام، لیزا بیور.

«زنی را که از خداوند می ترسد، باید ستود.» (امثال ۳۱:۳۰)

این کتاب را در چهلمین سال ازدواجمان به نگارش درآوردم. با بودن تو، هر سال، سال بهتری است و اگر دوباره فرصتی به من داده شود، با تمام اشتیاق قلبم با تو ازدواج می کنم. هیچ واژه ای، نمی تواند شادمانی و لذتی را که به قلبم می بخشی، توصیف کند. اگر پشتیبانی عشق تو نبود، من این مردی که امروز هستم، نبودم. تو باهوش، شیرین، لذت بخش، قوی، ماجراجو و باشکوه هستی. تا ابد دوستت دارم.

فهرست

- چگونگی مطالعه این کتاب..... ۹
- مقدمه ۱۳

هفته اول: خدای پرهیبت و شگفت‌انگیز

۱. گنجینه خدا..... ۱۹
۲. ترس‌های متناقض ۲۵
۳. ترس مقدس چیست؟ ۳۱
۴. حضور ملموس خداوند ۳۷
۵. یک شب فراموش‌نشدنی..... ۴۳
۶. نگاه کردن به او ۴۹
۷. جلال خدا..... ۵۵

هفته دوم: آن‌گونه که هستیم، نمایان می‌شویم

۸. ارزش شما ۶۳
۹. برخورد مرگبار ۶۹
۱۰. خدا نظاره‌گر نیست ۷۵
۱۱. ترسان و لرزان..... ۸۱
۱۲. ریاکاری مسری ۸۷
۱۳. سه تصویر..... ۹۳
۱۴. تصمیمات ابدی..... ۹۹

هفته سوم: تقدس مقاومت ناپذیر

- ۱۰۷ ترس از انسان ۱۵
- ۱۱۳ لیاقت ۱۶
- ۱۱۹ جدایی از بدی ۱۷
- ۱۲۵ دوام ۱۸
- ۱۳۱ تطهیر و پاکسازی خودمان ۱۹
- ۱۳۷ سختکوشی ما ۲۰
- ۱۴۳ میل و قدرت ۲۱

هفته چهارم: پاسخ ما به کلام خدا

- ۱۵۱ لرزیدن از کلام خدا ۲۲
- ۱۵۷ بی‌درنگ ۲۳
- ۱۶۳ منطقی به نظر نمی‌رسد ۲۴
- ۱۶۹ بدون منفعت آشکار ۲۵
- ۱۷۵ درد خوب ۲۶
- ۱۸۱ به انجام رسید ۲۷
- ۱۸۷ چگونه وجدان‌مان خاموش می‌گردد ۲۸

هفته پنجم: صمیمیت با خداوند

- ۱۹۵ جایی که صمیمیت آغاز می‌شود ۲۹
- ۲۰۱ عیسایی متفاوت ۳۰
- ۲۰۷ تورا نمی‌شناسم ۳۱
- ۲۱۳ اسرار خداوند ۳۲

۲۱۹ ۳۳. مَحْرَم.....

۲۲۵ ۳۴. رودر رو.....

۲۳۱ ۳۵. شما دوستان من هستید.....

هفته ششم: مزایای گنج خداوند

۲۳۹ ۳۶. تحقق وعده‌های خداوند.....

۲۴۵ ۳۷. ترسی که ترس‌های دیگر را از بین می‌برد.....

۲۵۱ ۳۸. میراث.....

۲۵۷ ۳۹. مهم‌ترین چیز.....

۲۶۵ ۴۰. زندگی موفق.....

۲۷۱ ۴۱. پایان خوب.....

۲۷۷ ۴۲. یافتن گنج.....

۲۸۷ پیوست: نگاهی به شکوه و عظمت خدا.....

چگونگی مطالعه این کتاب

خواننده گرامی،

این کتاب، یک پیام ساده نیست، بلکه پیام زندگی است که اگر آن را باور داشته و بدان عمل کنید، زندگیتان را برای همیشه دگرگون می‌سازد. این را با اطمینان می‌گوییم؛ چراکه این حقایق، زندگی من و افراد زیادی را تغییر داده است. هر وقت کسی از من مشاوره بخواهد، چه در زمینه ازدواج، خانواده یا خدمت، نخستین چیزی که به ذهنم می‌رسد، همان اصلی است که در این کتاب آمده است.

به دلیل اهمیت این موضوع، زمان و دعاهای بسیاری برای شیوه ارائه آن صرف شده است. با توجه به فرازونشیب‌های زندگی امروز که درآمیخته با برنامه‌ریزی و سرعت زیاد است، احساس کردم باید حقایق را با توجه به این شرایط، به صورت تکه‌هایی کوچک ارائه دهم تا بتوانیم عمیقاً در آنها تفکر و تأمل نماییم.

ممکن است در نگاه اول، فکر کنید که با یک کتاب دعایی، یا تاملات روحانی مواجهید. اما به شما اطمینان می‌دهم که این گونه نیست. کتابهای دعایی یا تاملات روحانی معمولاً موضوعات مختلفی را برای هر روز در بردارد که لزوماً حامل یک پیام کوتاه و هدفمند نیست. با این وجود ممکن است این کتاب نیز از جنبه‌هایی شبیه چنین کتاب‌هایی به نظر برسد، چراکه مطالب هر روز بر پایه مبحث روز قبل نوشته شده است تا ساختار آن شبیه یک کتاب غیر روایی باشد. اما مزیت این کتاب این است که شما می‌توانید تصمیم بگیرید چگونه آن را بخوانید. قطعاً می‌توان آن را در یک یا دو روز خواند، اگر این گونه ترجیح

می‌دهید؛ به شدت توصیه می‌کنم که آن را طی یک دوره شش هفته‌ای (هر روز، یک فصل) یا در یک دوره سه هفته‌ای (یک فصل، صبح و یک فصل، شب) مطالعه نمایید. در پایان هر فصل، پنج ابزار برای کمک به عمیق‌تر شدن محتوای آن فصل وجود دارد. ما این بخش را «شخصی‌سازی» می‌نامیم و شامل موارد زیر است:

۱. **آیه:** شامل قسمتی از کتاب مقدس است که در رابطه با پیام آن روز، بسیار مهم و در خود متن هم آمده است، یا بخشی از کلام است که در متن اصلی آن فصل نیامده، اما به مطالب گفته‌شده، قوت و اعتبار می‌بخشد. توصیه می‌کنم که این آیات را از بر کنید.

۲. **نکته:** این قسمت، موضوع اصلی آن فصل را بیان می‌کند تا اهمیت آن را نشان دهد. دیدن دوباره آن، اثربخشی آن را تقویت می‌کند و هنگام مراجعه به فصل و مرور آن، مانند یک مرجع سریع خواهد بود.

۳. **تأمل:** این قسمت بسیار مهم است. در مزمور می‌خوانیم: «در وصایای تو تفکر می‌کنم و به طریق‌های تو نگران خواهم بود.» (مزمور ۱۱۹: ۱۵). در این قسمت، به این موضوع می‌اندیشیم که چگونه کلام خدا را در زندگی امروزی خود به کار ببریم؟ چراکه گفته شده است با انجام این کار، موفقیت از آن ماست و راه‌های ما پیروز خواهد بود (یوشع ۱: ۸، مزمور ۱، اول تیموتائوس ۴: ۱۵ را مطالعه نمایید).

۴. **دعا:** در این قسمت دعای کوتاهی خواهیم داشت که بیانگر تعالیم آن فصل می‌باشد. این امر که خدا صدایمان را می‌شنود و به اجازه می‌دهیم تا ما را مطابق کلامش تغییر دهد، بسیار اهمیت دارد.

۵. **اعتراف:** به ما گفته شده است که مرگ و زندگی در قدرت زبان و آنچه می‌گوییم است (امثال ۱۸: ۲۱). با بیان آنچه که خداوند بر زندگی‌های ما اعلان می‌کند، روح، جان و جسم ما با اراده او هم‌سو می‌شود، که راهی اثبات‌شده برای تجربه حیاتِ وافر است.

باز هم تشویق‌تان می‌کنم وقت مناسبی را صرف مطالعه این کتاب نمایید تا حقایق کلام خدا در قلب و فکرتان نفوذ نماید. تمرکز و وقت گذاشتن روزانه در هفته‌های پیش رو، کمک می‌کند تا این حقایق در زندگی‌تان وارد شده و ریشه بدهند. این حقایق، چیزی بیش از اطلاعات صرف و راهی برای نزدیکی به خداوند می‌باشند. همچنین

چگونگی مطالعه این کتاب

توصیه می‌کنم که پس از خواندن هر فصل، مواردی که در قسمت «شخصی‌سازی» آمده است را در دفتری یادداشت نموده و آنها را مرور نمایید. هر روز افکار و دعا‌های خود را در دفتری یادداشت کنید تا هر زمان که بدان بازمی‌گردید، بتوانید به آنچه روح‌القدس برایتان آشکار نموده است، مراجعه نمایید.

چند توصیه دیگر: ابتدا، با تلفن هوشمند یا ساعت خود، مدت زمان خواندن یک فصل را محاسبه کنید و در قسمت «شخصی‌سازی» آن را یادداشت نمایید. عجله نکنید، این یک مسابقه نیست. دلیل این کار، این است که بر اساس میانگین زمان به دست آمده، پس از چند فصل بتوانید آگاهانه برای فصل‌های آینده خود برنامه‌ریزی نمایید.

دوم، سعی کنید زمان مشخصی را در روز به این کار اختصاص دهید و اجازه ندهید هیچ چیزی در زمان تعیین شده شما اختلال ایجاد کند. دعا و امید من این است که آنچه را که خداوند در طول چهل سال گذشته در من انجام داده است، در حین خواندن این کتاب، در شما نیز انجام دهد.

سوم، همیشه وقتی پیغامی را تعلیم می‌دهم یا با گروهی از دوستانم آن را مرور می‌کنم، نفع بیشتری برایم به همراه دارد. بنابراین، شما هم چند دوست صمیمی انتخاب کنید و با هم این کار را انجام دهید. پس از آن که فصل را به تنهایی و با هدایت روح‌القدس خواندید، با دوستان خود دور هم جمع شوید و آنچه را که روح خدا به شما نشان داده است، با آنها به اشتراک بگذارید. این کار را به طور منظم انجام دهید.

دعا می‌کنم که با سفر در این کتاب با او صمیمی‌تر شوید. خواندن مقدمه، پیش از شروع فصل اول، بسیار مهم است؛ زیرا قلب ما را به روی آنچه در مورد آن بحث خواهیم نمود، می‌گشاید. وقتی مطالعه این کتاب را به اتمام رساندید، دوست دارم از شما بشنوم که چگونه ترس مقدس خدا، بر ایمان و زندگیتان تأثیر گذاشته است.

با احترام،

جان بیور

صرفاً جهت یادآوری: مقدمه را از دست ندهید. دعای من این است که مطالعه آن، آتشی را در شما برافروزد تا ترس و حرمتی مقدس را در خود بپروانید و با تمام وجود، در این پیغام غوطه‌ور شوید.

مقدمه

سالهاست که انسان‌ها برای ریشه‌کن کردن ترس تلاش نموده‌اند. بسیاری، تحقیقاتی در این زمینه انجام داده‌اند، با آن مبارزه نموده‌اند و برای از بین بردن تأثیر آن در زندگی، کمپین‌هایی راه انداخته‌اند. سخن معروف رییس‌جمهور «فرانکلین دی. روزولت» توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند: «تنها چیزی که باید از آن بترسیم، خودِ ترس است.» در تمام پلتفرم‌ها، افرادی هستند که صدایشان را برای یافتن راه‌هایی برای غلبه بر ترس بلند می‌کنند. می‌توانیم صدها یا حتی هزاران جلد کتاب خودیاری بیابیم که برای این کار طراحی شده‌اند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، مردم همه جا لباس‌هایی می‌پوشیدند که عبارت «بدون ترس» به صورت بزرگ و برجسته بر روی آن چاپ شده بود. به نظر می‌رسد ما برای از بین بردن هر نوع ترسی در زندگی‌مان، قاطعانه تلاش کرده‌ایم.

اگرچه این مبارزه خردمندان، عاقلانه و اصیل به نظر می‌رسد و در بسیاری از زمینه‌ها، این گونه بوده است، اما حقیقت این است که همه ترس‌ها بد نیستند. پس چرا این امر، تا این حد ذهن ما را به خود مشغول نموده است؟ به عقیده من دلیل آن این است که همه ترس‌ها را در یک گروه، تحت عنوان «ترس‌های آسیب‌زننده» قرار داده‌ایم. اما آیا این فرضیه درست است؟

در ابتدا، مهم است که اذعان کنیم واقعا ترس‌های مخربی وجود دارند که منطقی و معقول به نظر می‌رسند. مثلا اگر بترسیم که تمام پول و دارایی‌هایمان را از دست بدهیم، احتمالا در این زمینه وسواس‌گونه رفتار خواهیم کرد؛ خسیس یا محتکر خواهیم شد و پول و دارایی‌هایمان را بیشتر از هر چیز دیگری می‌پرستیم. اگر بترسیم که همسرمان را از دست بدهیم، بیش از حد به او می‌چسبیم یا به هر کار او، مشکوک می‌شویم که در هر

صورت باعث کدورت و درنهایت، آسیب رساندن به رابطه‌مان می‌گردد. اگر ترس عمیقی نسبت به از دست دادن چیزی داشته باشیم، ممکن است ما را به سمت هیجان‌ات و تجارب جدید بکشاند که بهای آن از دست دادن یک جامعه سالم، ارتباطی واقعی و آرامشی زیبا خواهد بود. اگر نگران امنیت فرزندانمان باشیم، احتمالاً یا آنها را بیش از حد محدود می‌کنیم یا بیش از حد آزاد می‌گذاریم و این‌گونه رشد آنها را با اختلال مواجه می‌کنیم. به نظر می‌رسد این لیست بی‌انتهای باشد.

از سوی دیگر ترس‌های سازنده، آگاهی‌های مفیدی به ما می‌دهند؛ مثلاً ترس سقوط از صخره دوهزارپایی ما را آگاه می‌کند که نزدیک به لبه صخره قدم نزنیم تا مبادا بیفتیم. ترس از خرس گریزلی به ما این آگاهی را می‌دهد که توله‌های خرس مادر را تهدید نکنیم، یا ترس از سوختگی درجه ۳ به ما این آگاهی را می‌دهد که هنگام بیرون آوردن یک تابه از فر داغ، از دستکش‌های محافظ استفاده نماییم.

با این حال، اگرچه ترس سازنده مفید است، اما اگر مراقب نباشیم، می‌تواند زندگی‌مان را کم‌ارزش یا تباه نماید؛ ترس از سقوط می‌تواند ما را از سوار شدن به هواپیما بازدارد و در نتیجه، زمین‌گیرمان کند. وحشت بی‌حد و حصر از خرس گریزلی، می‌تواند ما را از یک پیاده‌روی دل‌پذیر در جنگل محروم نماید و ترس از سوزاندن خودمان، می‌تواند ما را از روشن کردن فر و لذت بردن از یک وعده غذایی خانگی بازدارد.

اکنون سوال اصلی‌ای که باید از خود بپرسیم، این است ما بیشتر از چه چیزی می‌ترسیم؟ یافتن پاسخ این سوال، بهتر از تمرکز بر چگونگی از بین بردن ترس‌های مخرب یا مدیریت ترس‌های سازنده است. این یک سوال حکیمانه است و اگر به درستی بدان پاسخ داده شود، تمام ترس‌ها را در چارچوبی قرار می‌دهد که زندگی‌مان را -اکنون و برای همیشه- بهبود می‌بخشد و راه رسیدن به یک زندگی خوب و پر بار را آشکار می‌سازد. کتاب مقدس در مورد ترس، چیزهای زیادی برای گفتن دارد و سنگ بنای آن این است: «ترس خداوند، سرآغاز دانش است» (امثال ۱: ۷) و نه هر دانشی، بلکه حکمت خداوند. به نظر می‌رسد این نقطه خوبی برای شروع باشد.

اگر ترس با هدف درست یک فضیلت باشد، چه؟ اگر ترس از خدا، همچون پارادوکسی برای یک رابطه واقعی با او باشد، چه؟ و اگر این ترس مقدس، ما را به زندگی کاملی که پیروان عیسا در طول قرن‌ها تجربه نموده‌اند، برساند، چه؟ اگر این ترس، تمام ترس‌های دیگر را از بین ببرد، چه؟ مانند: ترس از راه‌اندازی کسب‌وکار خودتان، ترس

از آنچه دولت انجام خواهد داد، ترس از آنچه برای فرزندانمان اتفاق می‌افتد، ترسی که یک فرد «هیپوکندریا»^۱ از آن رنج می‌برد، ترسی که منجر به بیماری روانی یا افسردگی می‌شود (و این فهرست می‌تواند همچنان ادامه داشته باشد).

پیش از آن‌که سفر خود را در این کتاب آغاز می‌کنیم، اجازه دهید چهار حقیقت را بیان کنم:

۱. ما انسان هستیم و می‌ترسیم.

۲. ترس خدا، عمیق‌تر، زیباتر و صمیمی‌تر از هر چیزی است که بسیاری از افراد تصور می‌کنند.

۳. ترس خدا همه ترس‌های مخرب را از بین می‌برد.

۴. ترس خدا آغاز همه نیکویی‌هاست.

بعضی‌ها به درستی یادآوری می‌کنند که کتاب مقدس حدود ۳۶۵ بار به ما می‌گوید که نترسید و این امر بسیاری از مسیحیان را به این نتیجه می‌رساند که خدا نمی‌خواهد ما بترسیم. اما این آیات به ترس مخرب اشاره دارد. علاوه بر این، می‌توانم تقریباً به ۲۰۰ آیه در کتاب مقدس اشاره کنم که ما را تشویق به ترس از خدا می‌کند و قسمت ناخوشایند آن این است که تلاش ما برای از بین بردن هرگونه ترسی در زندگی، از جمله ترس خدا، باعث می‌شود این بخش از ایمان ما، بررسی نشده، نآزموده و بدون هیچ ثمری باقی بماند.

ترس خدا باشکوه‌تر، الهام‌بخش‌تر و شادی‌آورتر از آن چیزی است که می‌توانیم تصور کنیم. همان‌طور که پیش می‌رویم، مایلیم به شما نشان دهم که چگونه ترسی که به درستی هدایت می‌شود؛ به ویژه فضیلت ترس خدا، بیش از هر چیز دیگری راه را برای زندگی‌ای فراتر از آنچه تا به حال تصور کرده‌اید، می‌گشاید و تنها در این صورت است که می‌توانیم شجاعانه با هر آنچه که ممکن است زندگی بر سر راهمان قرار دهد، مبارزه نماییم.

به قول چارلز اسپرجن: «ترس خدا، مرگ ترس‌های دیگر است؛ او مانند شیری نیرومند، تمامی ترس‌های پیش روی خود را تعقیب می‌کند».

۱ هیپوکندریا: یا خودبیمار انگاری در اصطلاح روان‌شناسی و روان‌پزشکی برای شخصی به کار می‌رود که علی‌رغم برخورداری از سلامت بدنی همچنان خود را بیمار می‌داند. افراد مبتلا به این بیماری، نگران سلامتی خود و ابتلا به اختلال‌های بدنی فرضی هستند.

امیدوارم در حین خواندن این کتاب، در این فضیلت غوطه‌ور شوید، و با کندن پوسته
نماهای خشک مذهبی که تصویری نادرست از آن را نشان می‌دهد، آن نیکویی را نمایان
سازید که پاهایمان را بر زمینی سفت، استوار می‌سازد. بله، تا دریابید ترس نه آن
بدشگون، بلکه فضیلت ترس خداوند که مورد بدفهمی واقع شده، زندگی شما را به سمت
چیزی به مراتب زیباتر، شکوفا خواهد ساخت.

بباید با بررسی این که خدای ما چقدر شگفت‌انگیز است شروع نماییم؛ ما آن را
«هیبت خدا» می‌نامیم!

خدای پر هیبت و شگفت‌انگیز

هفته اول

ترس خدا، گنجینه اوست؛
جواهر برگزیده‌ای که فقط به کسانی داده
می‌شود که بسیار محبوب هستند.

- جان بانیان

۱. گنجینه خدا

اگر به شما گفته شود که فضیلتی پنهان وجود دارد که در واقع کلید تمام زندگی است، چه می‌شد؟ این فضیلت، هدف از هستی شما را آشکار می‌سازد و حضور، حفاظت و تدارک خالق را جذب می‌کند؛ فضیلتی که ریشه تمام صفات پسندیده و پایه و اساس تمام خوشبختی‌هاست و برای تمام شرایط ناگواری که ممکن است با آن مواجه شوید، ملزومات را فراهم می‌سازد. پذیرش قاطعانه این فضیلت می‌تواند عمرتان را طولانی کند، به شما سلامتی ببخشد، موفقیت و امنیت‌تان را تضمین کند، کمبودها را از میان بردارد و میراثی اصیل را تضمین نماید.

به نظر می‌رسد این امر بیش از اندازه خوب است و نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. شاید با تعجب از خود بپرسید آیا کتابی که در دست دارم، کتابی خیال‌پردازانه است؟ به شما اطمینان می‌دهم که چنین نیست و آنچه بیان کرده‌ام، حقیقت است.

در مواجهه با چنین واقعیتی ممکن است بیشتر مردم با ریشخند و طعنه پاسخ دهند: «چنین فضیلتی وجود ندارد!» با این حال تمام وعده‌هایی که در بالا آمده، بی‌تردید توسط یکی از خردمندترین مردانی که تا به امروز زندگی کرده است، نوشته شده و حتی بیشتر از آن، او این کلمات را با الهام از خالق ما نوشته است و سخنان او خطاناپذیر است. با این حال سلیمان پیش از ترک این زندگی، سعادت را که نصیبش شده بود از دست داد؛ زیرا دلش از سرچشمه حکمت بی‌بهره ماند و در نتیجه، از مسیر خوب زیستن دور شد. اجازه دهید داستان او را به طور خلاصه بیان کنم. سلیمان به عنوان یک کودک، با این فضیلت تربیت شد، آن را پذیرفت و به آن ایمان داشت. او با شخصیتی نجیب، اصیل و بینشی دقیق پرورش یافت. او به سرعت در رهبری برتری یافت و در نهایت، بر

میلیون‌ها نفر فرمانروایی نمود.

او پس از آن که از خدا درخواست حکمت نمود، از آن به شکلی شگفت‌انگیز برخوردار شد. در واقع برای او کمتر چیزی وجود داشت که به دشواری آن را درک نماید. او هزاران سخن حکیمانه نوشت و صدها شعر سرود. «او از درختان، از سرو آزاد لبنان گرفته تا بوته‌های کوچک زوفا که در شکاف دیوار می‌روید، سخن می‌گفت، و نیز از حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان» (اول پادشاهان ۴: ۳۳).

این مرد حکیم، به درجه‌ای از موفقیت، ثروت و شهرت دست یافت که پیش از آن، بی‌نظیر بوده و تاکنون نیز تجربه نشده است.

پادشاهان، ملکه‌ها، سفیران و رهبران رده بالا مسافت‌های زیادی را طی می‌کردند تا در حضور او باشند، دیدگاه‌های او را بشنوند، شاهد برتری و اتحاد تیمش باشند و تحت تاثیر نوآوری‌هایی قرار بگیرند که موجب قدرت و ثروت عظیم ملتش شده بود. او آنقدر تاثیرگذار بود که یک ملکه، گزارش‌هایی را که از او پیش از دیدارش شنیده بود، باور نکرد، اما پس از گذراندن مدت زمانی با او درباره‌اش چنین گفت:

«اما آنچه را که می‌گفتند باور نمی‌کردم تا این که آمدم و به چشمان خود دیدم، و اینک حتا نیمی از آن نیز به من گفته نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو بس فزون‌تر از آن است که شنیده بودم خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال خدمتگزارانت که همواره در حضور تو می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند.»
(اول پادشاهان ۱۰: ۷-۸)

بر اساس آنچه می‌خوانیم، مردمانی که سلیمان بر آنها رهبری می‌کرد، افرادی شاد و موفق بودند، فقر وجود نداشت؛ در پادشاهی او هر خانواده صاحب خانه و باغ خود بود. در گزارش‌های تاریخی آمده است که: «مردم می‌خوردند و می‌آشامیدند و شادی می‌کردند» (اول پادشاهان ۴: ۲۰). آنها در صلح و امنیت می‌زیستند.

اما با گذشت زمان، این رهبر برجسته در نهایت از آنچه که این دستاوردها را برایش به ارمغان می‌آورد، دور شد. از دیدگاه سلیمان او فردی حکیم شده بود و دیگر نیازی نداشت که به حکمت این فضیلت توجه کند. او راه خود را گم کرد و در نهایت، به فردی بدبین و تلخ تبدیل شد. او تنها کسی نبود که از قضاوت نادرست خود رنج می‌برد، بلکه کسانی که آنها را رهبری می‌کرد نیز این گونه بودند.

زندگی برای او بی‌معنا شد. با خوار شمردن همه چیز عباراتی مانند این می‌نوشت:

«همه چیز ملال آور است، کاملاً ملال آور -هیچ کس نمی تواند معنایی در آن بیابد» و «تاریخ فقط تکرار می شود؛ زیرا هیچ چیز تازه ای در زیر این آفتاب وجود ندارد...». غم انگیزتر این که او اظهار می داشت: «روزی که می میرید، بهتر از روزی است که به دنیا می آید». و «آنچه اشتباه است را نمی توان درست کرد و آنچه از دست رفته است، قابل بازیابی نیست». در واقع، او کتاب کاملی در مورد بطالت زندگی نوشت؛ برای او همه چیز بیهوده بود. این مرد در مدت زمان نسبتاً کوتاهی از بالاترین قله های موفقیت به ژرف ترین دره های بدبینی سقوط نمود. امروزه بسیاری از روان شناسان چنین تشخیص می دهند که او از نوعی افسردگی شدید رنج می برد. چگونه یک فرد می تواند تا این حد افراطی عمل کند؟

خبر خوب این است که داستان او به اعماق ناامیدی ختم نمی شود و او سرانجام به مهم ترین فضیلت زندگی بازمی گردد. نمی دانیم او چند ماه یا حتی چند سال را صرف نوشتن کتاب غم انگیز خود کرده است، اما فصل پایانی، نگاهی اجمالی به بهبودی او می اندازد. او هفت بار به این شکل یا اشکال دیگر، شروع به نوشتن این عبارت می کند: «پس، آفریننده خود را در روزهای جوانی ات به یاد آور»؛ کلمات پایانی او این گونه آغاز می شوند:

«حال که همه چیز را شنیدیم، ختم کلام این است: از خدا بترس و فرامین او را نگاه دار، چرا که انسان بودن به تمامی همین است [هدف کامل و اصلی خلقت او، هدف مشیت خداوند، ریشه شخصیت، پایه و اساس تمام شادی ها، به نظم کشاندن همه شرایط ناهماهنگ در زیر این آفتاب و تمام [وظیفه] انسانی]». (جامعه ۱۳:۱۲)

این فضیلت گران بها، چیزی جز ترس خدا نیست. نویسنده، سلیمان پادشاه، آن را به عنوان پیش نیاز یک زندگی کامل و در فراوانی حیات معرفی می کند. در کتاب مقدس می خوانیم: «کیست آن که از خداوند بترسد؟ خداوند او برگزیده خویش را بر او خواهد نمود.» (مزمور ۲۵: ۱۲). این یک مسیر معمولی نیست، زیرا متأسفانه بسیاری معتقدند حکمت خودشان است که برایشان موفقیت و خوشبختی را به ارمغان می آورد -همان کاری که سلیمان پادشاه در لحظات تاریک زندگی خود انجام داد. ترس مقدس، ما را به حکمت خالق خود -یعنی تنها کسی که می داند چه چیزی ما را بهبود می بخشد و چه چیزی ما را تباہ می سازد- متصل نگه می دارد.

اهمیت ترس مقدس، به اندازه ای است که بر تمام فضایل دیگر غلبه می کند و کتاب مقدس آن را به عنوان لذت عیسا معرفی می کند (اشعیا ۱۱: ۳) و همچنین، «ترس

خداوند گنج صهیون خواهد بود» (اشعیا ۳۳: ۶). لحظه‌ای بایستید و در آن تأمل کنید: این ترس، لذت و گنج خدای بزرگ متعال است و بس حیرت‌انگیز! به زودی به این واقعیت شگرف خواهیم پرداخت، اما ابتدا به پادشاه سلیمان بازگردیم.

چرا این پیغام را با موفقیت، شکست و بهبود نهایی سلیمان نشان دادم؟ در نخستین سال‌های خدمتم، یک رهبر حکیم، سخنی گفت که توجه مرا به خود جلب کرد و برای ده‌ها هم‌چنان در ذهنم باقی مانده است. او چنین گفت: «من این موضوع را به عنوان یک اصل کلی در زندگی‌م قرار داده‌ام که از ارتقا دادن کسی که سابقه کاری درخشانی دارد، به جایگاه قدرت خودداری می‌کنم!».

وقتی از او پرسیدند چرا؟ او پاسخ داد: «در رابطه با شخصیت افراد، من بیش از هر چیز، به واکنش آنها در برابر شکست نگاه می‌کنم که آیا آنها مسئولیت خود را برعهده گرفته‌اند، آیا توبه کرده‌اند و از این تجربه درس گرفته‌اند؟ یا رفتارشان را توجیه کرده و دیگران را مقصر دانسته‌اند؟ این مسأله نشان می‌دهد که آیا آنان برای پذیرش مسئولیت آماده هستند یا خیر؟». آنچه که از او یاد گرفتم، این بود که نشان می‌داد آیا برای چنین افرادی، حکمت، بالاتر از هر چیزی هست یا نه؟

سلیمان، ارزش ترس خدا را به طور کامل درک نکرد، اگرچه تحت الهامات روح القدس آن را تعلیم گرفته بود. بنابراین، این امکان وجود داشت که او از این مسأله دور شود. پیش از سقوط سلیمان، ترس خدا لذت و گنج او و یا به عنوان اصلی ثابت برای اقدامات و انگیزه‌هایش نبود، بلکه او در دوران لغزش خود، در تجربه حماقت‌ها و در نهایت، در دوران بهبودی، قدرت آن را به طور کامل درک نمود.

پولس رسول نیز در همین راستا چنین نوشته است:

«تن خود را سختی می‌دهم و در بندگی خویش نگاهش می‌دارم، مبدا پس از موعظه به دیگران، خود مردود گردم [آزمون را پشت سر بگذارم، تایید نشوم و به عنوان یک متقلب مردود شوم]^۲ (اول قرنتیان ۹: ۲۷)

پولس، اهمیت گنجینه حکمتی را که توسط روح خدا به او سپرده شده بود، درک کرده و از اشتباه تلخی که سلیمان پادشاه مرتکب شده بود، اجتناب نمود. حقایق پنهان عهد خدا که بسیاری را آزاد می‌کرد، برای او آشکار شد. اما اگر او ترس خدا را ارزشمند نمی‌دانست و با آغوش باز آن را نمی‌پذیرفت، او نیز به یک فرد ناامید، بدگمان، نالایق، و

۲ بخش‌های افزودده شده در آیه، از ترجمه امپلیفاید AMP می‌باشد. (مترجم)

طرد شده تبدیل می‌شد.

پذیرفتن ترس خدا به عنوان گنجی ارزشمند به ما قدرت می‌دهد تا تسلیم حقیقت باشیم و با انجام این کار، ما را در مسیر درست زندگی قرار می‌دهد که پاداش‌های قابل توجهی به همراه دارد.

در زمانه‌ای که بیشتر افراد، ترس را مخرب و زیان‌آور می‌دانند، اعلام ترس خداوند به عنوان یک فضیلت سودمند و گران‌بها، دور از عقل به نظر می‌رسد. با این حال بر اساس اعتبار کتاب مقدس، به شما اطمینان می‌دهم که وقتی آن را بپذیریم، قادر خواهیم بود تا در مسیر حیات باقی بمانیم. در این نقطه، صمیمیت واقعی با خدا و مزایای تغییر زندگی را تجربه خواهیم کرد - که یکی از بزرگ‌ترین مزایای آن، تبدیل شدن به تصویر عیاست. پس بیایید سفر خود را برای کشف ترس خدا آغاز نماییم.

شخصی‌سازی

آیه: «او بنیان مستحکم برای ایام تو خواهد بود، و منبع نجات و حکمت و دانش؛ و ترس خداوند گنج صهیون خواهد بود.» (اشعیا ۳۳:۶)

نکته: ترس مقدس، گنجینه خداست و باید از آن ما باشد.

تأمل: چگونه می‌توانم ترس مقدس را در عمل، همچون گنجی گرامی بدارم؟ چگونه باید با آن برخورد کنم؟ چگونه با آن مواجه شوم؟ چگونه آن را از دست ندهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، می‌خواهم که در این سفر کشف ترس خداوند، آن را به خوبی بشناسم، با آن زندگی کنم و از آن لذت ببرم. باشد که گنج من شود؛ همان‌گونه که برای توست. باشد که حکمت و دانش لازم برای داشتن یک زندگی موفق و پیروز را به من ببخشد؛ زندگی‌ای که در نظر تو خوشایند باشد. باشد کسانی که برای من عزیز هستند، رستگار شوند و همه کسانی که با من در تعامل‌اند، ارزش آن را درک نمایند. در نام عیسی‌ای مسیح، خداوند و نجات‌دهنده‌ام درخواست می‌کنم. آمین.

اعتراف: من برای ترس مقدس، به عنوان گنجی بزرگ در زندگی‌ام ارزش قائل می‌شوم و با انجام این کار، در مسیر حیاتِ وافر تقویت خواهم شد.

ترس خدا، آری،
اما ترسیدن از او، نه.
-جی. ای. اسپندر

۲. ترس‌های متناقض

در تابستان سال ۱۹۹۴ از من خواسته شد تا برای خدمت در یک کنفرانس کلیسایی به جنوب شرقی ایالات متحده بروم. کلیسای بزرگی بود که دو سال پیش، بیداری بزرگ چهارهفته‌ای را به رهبری یک مبشر مشهور تجربه کرده بود. این بیداری بر نیکویی، محبت و شادی خدا تاکید داشت و به شکلی زیبا بر زندگی‌های بسیاری تاثیر گذاشت. اما متأسفانه کلیسا فقط بر تجربه بیداری متمرکز ماند و به شناخت بیشتر قلب خدا نپرداخت. در اصل آنها از تعادل خارج شده و در آن گیر افتاده بودند.

در آن زمان، من در مسیر کشف ترس مقدس بودم. می‌توانستم اهمیت آن را ببینم. اما چون در حال ارتقای دانش خودم در این زمینه بودم، از این که آن را به طور عمومی به اشتراک بگذارم، تردید داشتم. با این حال، به شدت احساس کردم باید این نگرانی را کنار بگذارم و در جلسه شب اول، درباره ترس خداوند صحبت کنم.

تریبون را در دست گرفتم و با درک محدودم، شروع کردم به صحبت کردن درباره این موضوع. دیدن چهره‌های بی‌تفاوت و کاملاً بی‌اعتنا که به من خیره شده بودند، هیچ قوت قلبی برایم نبود. به نظر می‌رسید برای گوش‌هایی ناشنوا حرف می‌زنم. اتفاقاً درست فهمیده بودم و به زودی، دلیل آن را خواهید فهمید.

شب بعد از پرستش، کشیش ارشد پشت تریبون رفت، من تصور می‌کردم این یک مقدمه معمولی است، اما این طور نبود. او به مدت پانزده دقیقه، آنچه را که من در شب قبل گفته بودم، تصحیح کرد. او با اطمینان گفت: «ترس خداوند فقط در عهد عتیق

صدق می‌کند و به ما به عنوان مسیحیان، روح ترس داده نشده است.» و آن را به دوم تیموتائوس ۱:۷ ارجاع داد.

من در ردیف جلو نشسته بودم، کاملاً شوکه بودم و احساس می‌کردم در میان یک کابوس قرار دارم. هر چه او بیشتر صحبت می‌کرد، بیشتر احساس ناراحتی می‌کردم. او ادامه داد: «در عهد جدید، به ما گفته شده است: «در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند.» (رساله اول یوحنا ۴: ۱۸) بنابراین آنچه «جان» شب گذشته تعلیم داد، اشتباه است و من می‌خواهم از شما در برابر این تعلیم محافظت کنم!».

تصحیح مفصل پیغام من، برای چند دقیقه دیگر همچنان ادامه یافت. وقتی سخنانش تمام شد، در کمال تعجب مرا به پشت تریبون برای خدمت فراخواند. هنوز به یاد دارم، بلند شدم و با خودم فکر می‌کردم چگونه می‌توانم بعد از کاری که او انجام داد، برای مردم موعظه کنم؟! این اتفاق نمی‌توانست بیفتد. اما این اتفاق افتاده بود و من مجبور بودم خودم را جمع و جور کنم؛ این در حالی بود که تنها کاری که می‌خواستم انجام دهم، این بود که از آنجا بگریزم. سخت بود چیزی را به خاطر بسپارم، چه برسد به این که پیغامی حیات‌بخش را برای افراد شرکت‌کننده در آن کنفرانس بیان کنم.

همان‌طور که صحبت می‌کردم، ذهنم به سخنان اصلاحی او برمی‌گشت. نمی‌توانستم حرف‌هایش را فراموش کنم. تجربه‌ای عجیب و وحشتناک بود. چندین بار در حین صحبت کردن مجبور شدم افکارم را مهار کنم تا از مسیر خارج نشوم. با احساساتم مبارزه می‌کردم که می‌گفتند: «این را فراموش کن، دست از صحبت بردار و از اینجا برو!». شرایط رقت‌انگیزی بود. پس از یک موعظه کوتاه، خدمت را به او سپردم، سریع به هتل برگشتم و کاملاً گیج و طردشده به رختخواب رفتم.

صبح روز بعد، یک محل ساخت و ساز آرام در نزدیکی هتل پیدا کردم. هیچ کارگری در محل کار نبود. صمیمانه دعا کردم و منتظر اصلاح خدا بودم. صادقانه پرسیدم: «خداوندا، آیا من به کلیسای تو آسیب رساندم؟ آیا مطلب نادرستی را تعلیم دادم؟ آیا قوم تو را به اسارت درآوردم؟»

مدتی ادامه دادم و همچنان دعا کردم. آنچه بر زبان می‌آوردم، شروع به تغییر کرد و متوجه شدم مشتاقانه خواستار درک بیشتری از ترس مقدس هستم. التماسی بود که از اعماق قلبم سرچشمه می‌گرفت و از آنچه اتفاق می‌افتاد، شگفت‌زده شدم. در درونم احساس نارضایتی از کاری که انجام داده بودم، نمی‌کردم، بلکه رضایت او را می‌دیدم.

او شروع کرد به یادآوری بسیاری از آیات عهد جدید درباره ترس خدا. به مرور زمان متوجه شدم که نه تنها دیگر گیج و سردرگم نیستم، بلکه با صدای بلند و پرشور فریاد می‌زنم: «پدر می‌خواهم ترس خداوند را بشناسم و در آن گام بردارم!». اگرچه نویسندگان عهد جدید کلماتی را که آن کشیش نقل قول کرده بود، به نگارش برآورده‌اند، اما آنها اظهارات دیگری نیز داشته‌اند:

- پولس رسول می‌نویسد: «نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید.» (فیلیپیان ۲: ۱۲)
 - و باز هم فرمان می‌دهد: «ببایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.» (دوم قرنتیان ۷: ۱)
 - نویسنده کتاب عبرانیان: «ببایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت، عبادتی پسندیده نماییم.» (عبرانیان ۱۲: ۲۸)
 - پولس رسول می‌نویسد: «اگر او را پدر می‌خوانید که هر کس را بی‌غرض بر حسب اعمالش داوری می‌کند، پس دوران غربت خویش را با ترس بگذرانید.» (اول پطرس ۱: ۱۷)
 - یهودای رسول اعلام می‌کند: «با ترس، رحمت نشان دهید.» (یهودا آیه ۲۳)
 - و عیسا ما را تشویق می‌کند: «از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.» (متا ۱۰: ۲۸)
- می‌توانستم آیات بیشتری بیاورم و مطمئناً همین‌طور که جلوتر می‌رویم، این کار را خواهم کرد؛ اما امیدوارم این نکته را درک کنید که ترس مقدس، حقیقت عهد جدید است. اینها تنها تعدادی از آیات هستند که خداوند هنگام دعا به قلبم آورد.
- آن روز صبح متوجه شدم که کشیش «روح ترس» را با «ترس خداوند» اشتباه گرفته است. این دو، تفاوت بسیاری با هم دارند. این تفاوت هنگامی که موسا قوم اسرائیل را برای ملاقات با خدا به کوه سینا برد، نشان داده شده است. هنگامی که تمام قوم به پای کوه می‌رسند، موسا برای ملاقات خصوصی اولیه بالای کوه می‌رود. خداوند متعال هدف نجات عظیم خود را آشکار می‌کند:

«این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی اسرائیل اعلام کن: شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب‌ها حمل کرده، نزد خود آوردم.» (خروج ۱۹: ۳-۴)

دلیل اصلی خدا برای رستگاری عظیم آن بود که همه قوم را نزد خود گرد آورد. او مشتاق آنها بود و می‌خواست با آنها ملاقات کند تا آنها نیز همانند موسا او را بشناسند. با این حال، سه روز بعد وقتی خدا بر کوه فرود آمد تا خود را بشناساند، قوم به سرعت خود را عقب کشیدند، و با وحشت به موسا گفتند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبدا بمیریم.» (خروج ۱۹: ۲۰)

موسا در تلاش برای تسلی آنها چنین پاسخ داد: «مترسید، خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او را در دل داشته باشید و گناه نکنید.» (خروج ۲۰: ۲۰).

در نگاه اول به نظر می‌رسد موسا سخنان خودش را نقض کرده است: «مترسید، چون خدا آمده است تا ترس او پیش روی شما باشد.» آیا موسا دچار تناقض‌گویی شده است؟ پاسخ منفی است. موسا صرفاً بین ترسیدن از خدا و داشتن ترس خداوند تفاوت قائل شده بود. دوباره می‌گوییم: میان این دو مفهوم، تفاوت زیادی وجود دارد.

کسی که از خدا می‌ترسد، یعنی چیزی برای پنهان کردن دارد. به یاد بیاورید در باغ عدن هنگامی که آدم گناه کرد، او و حوا از حضور خداوند پنهان شدند. این واکنش، تنها مختص آنها نبود. در سراسر کتاب مقدس پاسخ‌های رفتاری مشابهی برای کسانی که به سوی تاریکی می‌روند، وجود دارد. اما کسی که ترس خدا را در دل دارد، چیزی برای پنهان کردن ندارد؛ او فقط می‌ترسد که از خدا دور شود.

واقعیت این امر آنجا نشان داده شده است که وقتی مردم عقب رفتند، هم‌زمان موسا به خدا نزدیک‌تر شد. کسی که ترس خدا را در دلش دارد، نمی‌گوید: «تا کجا می‌توانم به مرز گناه نزدیک شوم، اما در آن سقوط نکنم؟» نه، چنین نمی‌گوید؛ بلکه می‌گوید: «می‌خواهم آن‌قدر به خدا نزدیک شوم و آن‌قدر از مرز گناه دور باشم که حتی نتوانم آن را ببینم.»

بنابراین پیش از تعریف ترس مقدس و بحث در مورد فواید آن، اجازه دهید ابتدا روشن کنیم که ترس مقدس چه چیزی نیست؟ ترس مقدس، ترسیدن از خداوند و در نتیجه دور ایستادن از او نیست. چگونه می‌توانیم از صمیمیت با کسی که از او می‌ترسیم، لذت ببریم. دور شدن، برخلاف آن چیزی است که خدا می‌خواهد. در مزامیر می‌خوانیم:

ترسهای متناقض

«ای دل من، او به تو گفته است: روی مرا بجوی! خداوندا، روی تو را خواهم جست.» (مزمور ۲۷: ۸) آیا صدای صمیمیت و نزدیکی را می شنوید؟ او می خواهد به هم نزدیک شوید، تعامل کنید، با هم بخندید، با هم شریک باشید و زندگی را با هم تجربه کنید. همچنین، مزمورنویس می نویسد: «محرم اسرار خداوند، ترسندگان اویند.» (مزمور ۶۵: ۲۵). واقعیت این است: خدا می خواهد با شما صمیمی و نزدیک باشد. پس مطمئن باشید ترس مقدس این صمیمیت را از بین نمی برد، بلکه برعکس، ارتباط و تعامل ما با خدا را افزایش می دهد.

شخصی سازی

آیه: «مترسید، خدا آمده است تا شمارا بیازماید تا ترس او را در دل داشته باشید و گناه نکنید.» (خروج ۲۰: ۲۰)

نکته: ترس مقدس به این معنا نیست که از خدا بترسید و از او دور شوید، بلکه به معنای ترس از دور شدن از خداست.

تأمل: هدف اصلی خدا از نجات اسرائیل از مصر چه بود؟ هدف اصلی او از این که مرا از اسارت و بندگی دنیاهایی بخشد، چیست؟

دعا: ای پدرآسمانی، از تو سپاس گزارم که توسط خداوندم عیسی مسیح مرا از روح ترس نجات بخشیدی. از تو می خواهم ترس مقدس را در وجودم قرار دهی تا مبادا در برابر تو گناهی مرتکب شوم؛ زیرا این امر، آن صمیمیتی را که تو با من می خواهی و من با تو می خواهم، کمرنگ می کند. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: خدا مرا به صمیمیت با خود فراخوانده است؛ بنابراین من از خدا نمی ترسم، بلکه می خواهم ترس او را در دل داشته باشم تا از گناه دوری نمایم.

ترس خدا، یکی از نخستین و بزرگ‌ترین
وظایف مخلوقات خردمند اوست.

-چارلز انگلس

۳. ترس مقدس چیست؟

غیرممکن است که ترس مقدس را در یک جمله، یک پاراگراف یا یک فصل تعریف نماییم. درست مانند این است که بخواهیم وسعت محبت خدا را در چنین ابعادی توضیح دهیم. برای درک بهتر آن، به چندین فصل نیاز داریم، اما با این حال، به درک کامل آن نخواهیم رسید. در حقیقت، بر این باورم که برای کشف عمق محبت مقدس و ترس مقدس خدا، به ابدیت نیاز داریم.

با این توضیحات اجازه دهید یک تعریف کلی از ترس مقدس ارائه دهم؛ به دوران کودکی خود فکر کنید: زمانی که به شما یک کتاب رنگ‌آمیزی و مدارنگی داده می‌شد. کتاب را باز کرده و صفحه‌ای را انتخاب می‌کردید. طرح کلی را یافته و منتظر رنگ‌آمیزی آن بخش می‌شدید. به همین ترتیب، این فصل نیز به ما طرحی می‌دهد که رنگ‌آمیزی آن نیازمند خواندن بقیه کتاب است. اگر بخواهید فقط این فصل را بخوانید، یک ایده کلی از ترس مقدس خواهید داشت، اما حقایق دگرگون‌کننده آن را از دست خواهید داد.

در فصل پیش نشان دادیم که ترس خداوند ما را از حضور او دور نمی‌کند، بلکه کاملاً برعکس، ترس نیکو و شگفت‌انگیز، ما را به خدا نزدیک‌تر می‌کند. پیش از آن که جلوتر برویم، باید بدانیم که پایه‌گذاری این اصل مهم در زندگی، امری حیاتی است.

برخی می‌گویند ترس خداوند تنها به معنای پرستش خدا همراه با احترام است. من این سخنان را از خادمان سرشناس در موعظه‌هایشان، گفتگوهایشان با دیگران یا هنگام صرف غذا با دیگر رهبران شنیده‌ام. اگرچه این تعریف، یک شروع است، اما با توصیف کامل آن فاصله زیادی دارد. می‌توان آن را صرفاً با تعریف محبت خدا به عنوان «بردبار

و مهربان» مقایسه نمود (اول قرن‌تینان ۱۳: ۴).

اما اگر تعریف را در همان جا رها کنیم، به هدف نرسیده‌ایم و آن را به طور کامل از دست می‌دهیم. وقتی من و لیزا در اوایل دهه چهارم زندگی‌مان بودیم، داماد یک رهبر محترم به خانه ما آمد تا فرصت سرمایه‌گذاری در شرکت خود را به ما بدهد. ما چند ساعتی با هم دیدار کردیم و من آشکارا، مهربانی و صبوری او را به یاد دارم. اگر شما هم رفتار او را می‌دیدید، قطعاً تایید می‌کردید که او مردی دوست‌داشتنی است. با این حال، من و لیزا پس از چند روز دعا احساس کردیم که برای سرمایه‌گذاری هدایت نمی‌شویم. اکنون پس از سال‌ها، خوشحالم که این کار را انجام ندادیم؛ زیرا او سال‌های زیادی را به خاطر اجرای طرح عظیم پونزی^۲ در زندان گذراند.

آیا آن مرد، صبور و مهربان بود؟ قطعاً بله. آیا او در محبت قدم برداشت؟ مطمئناً نه. چراکه کتاب‌مقدس به ما می‌گوید: «محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم.» (اول یوحنا ۵: ۳). دزدی، خودخواهانه است و احکام محبت خدا را زیر پا می‌گذارد. یک متجاوز به کودک، می‌تواند مهربان و حتا صبور باشد و در عین حال زندگی یک فرد را نابود کند. آیا او محبتی نسبت به آن کودک دارد؟ البته که نه!

به همین ترتیب، محدود کردن ترس مقدس تنها به پرستش همراه با احترام، باعث می‌شود ما هدف را گم کنیم و گمراه شویم. پس بیایید طرح کلی را ترسیم کنیم و بعد با آموزه‌ها، مثال‌هایی از کتاب‌مقدس و داستان‌هایی که در فصل‌های پیش رو می‌خوانیم، آن را رنگ‌آمیزی کنیم. پیش از شروع، می‌خواهم به شما هشدار دهم که در تعریف ترس مقدس کلماتی را خواهید شنید که می‌تواند ناگوار باشد اما به شما اطمینان می‌دهم که عکس این موضوع صادق است. با تمامیت این پیغام همراه باشید، آنگاه متوجه می‌شوید که ترس مقدس، هدیه‌ای از محبت و حفاظت از سوی آفریدگار ماست؛ کسی که عمیقاً به ما اهمیت می‌دهد و مشتاق ماست.

آیات زیادی در عهد جدید وجود دارد که می‌توانیم با آنها شروع نماییم، اما به عقیده من این آیه اثرگذاری بیشتری دارد:

پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل‌ناپذیر است، بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم، زیرا خدای ما آتش سوزاننده است.» (عبرانیان ۱۲: ۲۸-۲۹)

۲ طرح پونزی در واقع نوعی کلاهبرداری است که در آن کلاهبرداران وعده بازگشت سرمایه و سود زیاد و سریع را به سرمایه‌گذاران خود می‌دهند (مترجم).

ترس مقدس چیست؟

اگر با دقت نگاه کنید، متوجه می‌شوید که به دو واژه اشاره شده است: ترس و هیبت. این مسأله بلافاصله نشان می‌دهد که ترس خدا را نمی‌توان تنها به احترام محدود کرد؛ در غیر این صورت، نویسنده فقط واژه دوم را به کار می‌برد. این دو واژه نه تنها در زبان انگلیسی متفاوت هستند، بلکه در زبان یونانی نیز متفاوت‌اند: *adíos* و *eulábeia*.

هیبت، یک ترجمه مناسب از نخستین واژه یونانی یعنی *adíos* است. فرهنگ لغات جامع مطالعه، واژه «هیبت» را این گونه تعریف می‌کند: «تحسین عمیقی که احترام ایجاد می‌کند». من عاشق این چهار کلمه هستم که با هم ترکیب شده‌اند؛ تعمق کردن در هر یک از آنها، درک ما را به سطح بالاتری می‌برد.

واژه دوم یعنی ترس خدا، معنی هیبت را در خود دارد. برای تعریف هیبت به نسخه اصلی فرهنگ لغت «نوح وبستر» چاپ ۱۸۲۸ مراجعه کردم و این چیزی است که یافتیم: «ترس، وحشت الهام‌گرفته از چیزی بزرگ و فوق‌العاده، مواجهه با ترس و هیبت، تحت تاثیر ترس و وحشت و احترام قرار گرفتن».

با دیدن کلمات ترس و وحشت نگران نشوید. اگرچه فرهنگ لغت یونانی نیز از این کلمات استفاده می‌کند، اما به یاد داشته باشید که ترس مقدس جنبه ترسیمی دارد، نه ایجاد دافعه و انزجار. بنابراین باید بپرسم: آیا این کلمات جنبه مثبت و سالمی هم دارند؟ از نگاه من، کتاب مقدس نشان می‌دهد که چنین است و ما آن را جلوتر پس از رنگ‌آمیزی طرح‌مان خواهیم دید.

بیا بیا با فهرست کردن تعاریف خود شروع نماییم. ترس از خدا یعنی با احترام رفتار کردن و در عین حال در ترس کامل از او به سر بردن (ترس آمیخته با احترام). ترس از خدا یعنی مقدس شمردن او. مقدس شمردن به معنای «احترام بسیار از نظر روحانی» است.

ترس از خدا به معنای ارج نهادن، احترام گذاشتن، تکریم و ستایش او بالاتر از هر کس یا هر چیز دیگر است.

وقتی ترس خدا را در دل داریم، مانند او می‌شویم؛ یعنی آنچه را که او دوست دارد، دوست داریم و از آنچه او بیزار است، بیزاریم (توجه داشته باشید بیزار بودن به مفهوم آن نیست که «خوشمان نمی‌آید»، بلکه دقیقا به این معناست که ما هم از آنچه او بیزار است، بیزاریم). آنچه برای او مهم است، برای ما هم اهمیت دارد، و آنچه که برای او مهم نیست، برای ما نیز مهم نمی‌باشد.

ترس خدا، یعنی بیزار بودن از گناه.

ترس خدا، یعنی بیزار بودن از بی‌عدالتی.

ترس خدا، یعنی دوری کردن از هر نوع شرارت در فکر، کلام، عمل و رفتار. یعنی خودداری کردن از سخنان دروغین و فریبکارانه؛ به عبارتی حرفی نمی‌زنیم و یا رفتاری نمی‌کنیم که در قلب و فکر خود می‌دانیم که نادرست است؛ چراکه رفتار بیرونی ما باید متناسب با افکار، انگیزه‌ها و باورهای درونی ما باشد.

ترس خدا، به معنای گام برداشتن در برابر خدا و انسان‌ها با تواضع و فروتنی است.

ترس خدا، به معنای ستایش و عبادت، شکرگزاری و پرستشی است که اولایق آن است.

ترس خدا یعنی تمام آنچه را که متعلق به اوست، به او بدهیم.

ترس خدا یعنی در برابر او از حیرت و هیبت لرزیدن. یعنی تمرکز کامل بر کلام و

حضور داشتن.

ترس خدا یعنی اطاعت از او. این فقط یک خواسته و آرزو نیست، بلکه نیرویی

درونی است که مصمم به اجرای اراده او بدون توجه به بهای آن است. ما مشتاقانه، با

کمال میل و بی‌درنگ اطاعت می‌کنیم - حتی اگر منفعتی در آن نبینیم یا منطقی نباشد - و

آن را تا انتها انجام می‌دهیم.

ترس خدا، به معنای پرهیز از هرگونه شکایت، سرزنش یا غرزدن است.

ترس خدا، به معنای احترام، تجلیل و تسلیم در برابر اختیار و اقتداری است که به او

داده شده است. همچنین به معنای اطاعت از قدرت داده شده است؛ به استثنای زمانی

که قدرت به ما فرمان گناه می‌دهد.

ترس خداوند نیت، افکار، گفتار و اعمال ما را شکل می‌دهد.

اکنون بیابید بخشی از مزایای ترس مقدس را برشماریم. در این جا برخی از

وعده‌های کتاب مقدس برای کسانی که با ترس مقدس راه می‌روند، آمده است:

ترس خدا شروع یک رابطه صمیمانه با خداست. ما دوستان او می‌شویم و اسرار او

بر ما آشکار می‌گردد.

ترس خدا آغاز حکمت، فهم و دانش است و به ما امکان پیش‌بینی و دیدن مسیر الهی

را به وضوح می‌دهد.

ترس خدا بدین معناست که چگونه در مسیر رستگاری خود به بلوغ برسیم و با

تصویر عیسا مطابقت داشته باشیم.

ترس مقدس چیست؟

ترس خدا، پاک است و تقدسی حقیقی در زندگی ما ایجاد می‌کند. ماندن در ترس خداوند، تضمین میراثی ابدی است.

ترس خدا اعتماد به نفس، بی‌باکی و امنیت ایجاد می‌کند و همه ترس‌های دیگر از جمله ترس از انسان را می‌بلعد.

ترس خدا به ما هویت می‌بخشد، ما را ثمر بخش می‌سازد و به ما قدرت تکثیر شدن می‌دهد. ترس خدا کمک فرشتگان آسمانی، آرزوهای برآورده شده، موفقیت ماندگار، اصالت، نفوذ، طول عمر، روزهای پر بار، لذت زندگی، شادی، رضایت از کار، شفای بدن و بسیاری موارد دیگر را فراهم می‌کند.

ترس خدا تا ابد پایدار است و هرگز محو نمی‌شود.

ترس خدا هدیه‌ای ارزشمند از جانب پدر آسمانی ماست.

شخصی‌سازی

آیه: «پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل‌ناپذیر است، بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم، زیرا خدای ما آتش سوزاننده است.» (عبرانیان ۱۲: ۲۸-۲۹)

نکته: ترس خدا به معنای آن است که چیزی را که خداوند دوست دارد، دوست نداریم و از آنچه بیزار است، بیزار باشیم و آنچه که برای او مهم است، برای ما هم مهم باشد و آنچه که برای او اهمیت ندارد، برای ما نیز مهم نباشد.

تأمل: در عمل چگونه می‌توانم خدا را بالاتر از هر کس یا هر چیز دیگری ستایش کنم، احترام بگذارم و ارج نهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، به من بیاموز چگونه از نام تو، کلام تو، حضور تو و هر آنچه که هستی، بترسم. باشد که ترس مقدس را دوست داشته باشم و از آن لذت ببرم. روح القدس، همچنان که این سفر را ادامه می‌دهم، تو نیز راه‌های خدا را به من تعلیم بده، بگذار آنچه می‌خوانم، صرفاً یک سری اطلاعات نباشد، بلکه کلامی باشد که زندگیم را به تصویر خداوندمان عیسای مسیح تبدیل می‌کند. در نام عیسای مسیح، آمین.

اعتراف: باشد کلام من و تأملات قلبم در نظر خداوند پسندیده باشد.

شخصیت کامل او ما را به احترام گذاشتن
وامی دارد؛ زیرا که بسیار مقدس است و
نام او برای ما نامی پر از شکوه و هیبت
می باشد که هرگز آن را سبکسرانه بر زبان
نمی آوریم و بدون تفکر و تسلیم قلبی در
حضور او نخواهیم بود.

-سی. اچ. اسپورجن

۴. حضور ملموس خداوند

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، به نظر می‌رسد ترس خدا نوعی تناقض است؛ وقتی کلمه ترس را می‌شنویم، ذهن ما آن را با یک وضعیت مخرب و آسیب‌رسان مرتبط می‌کند. اما من به شما اطمینان می‌دهم که ترس خدا در واقع بزرگ‌ترین نیروی اعتماد، آرامش و حفاظت برای هر موجودی در جهان است. این حقیقت را در ادامه سفرمان کشف خواهیم کرد. اما در ابتدا، بیایید ترس مقدس را به دو دسته اصلی تقسیم کنیم:

۱. لرزیدن در حضور خدا

۲. لرزیدن در برابر کلام او

در ادامه درباره هر دو مورد صحبت خواهیم کرد. اما بیایید با تاکید بر اولین مورد شروع کنیم.

مزمورنویس اعلام می‌کند: «خدا در شورای قدسیان بی‌نهایت مهیب است؛ از او می‌باید ترسید، بیش از همه آنان که گرداگرد اویند.» (مزمور ۸۹: ۷). توجه داشته باشید که فقط عبارت «مهیب» نیامده است، بلکه از عبارت «بی‌نهایت مهیب» استفاده شده است. در این جا یک حقیقت قطعی وجود دارد: شما هرگز حضور شگفت‌انگیز خدا را در فضایی که در آن مورد احترام و ترس قرار نمی‌گیرد، نمی‌یابید.

این مسأله برای من در ژانویه ۱۹۹۷ به واقعیت تبدیل شد. از من خواسته شد تا در یک کنفرانس ملی در پایتخت برزیل سخنرانی کنم. خوشحال بودم که برای اولین بار به این کشور بزرگ سفر می‌کردم.

هوایم صبح زود در برزیل فرود آمد و من تمام روز را در اتاق خود به دعا کردن، آماده شدن و استراحت کردن گذراندم. آن شب در حالی که به سمت سالن کنفرانس حرکت می‌کردیم، نمی‌توانستم به تعداد زیاد خودروهایی که پیش از رسیدن ما در خیابان‌ها صف کشیده بودند، توجه نکنم. همان‌طور که انتظار می‌رفت، پارکینگ پر بود و نشان می‌داد کنفرانس با حضور افراد زیادی برگزار خواهد شد.

ما را مکان کنفرانس همراهی کردند و پس از ملاقات با چند نفر از رهبران، مستقیماً روی سکو رفتیم. برای پرستش خدا همراه با هزاران ایماندار تشنه، بسیار هیجان‌زده بودم. اما هیجانم چندان دوامی نداشت، زیرا به زودی متوجه عدم حضور خداوند در آن فضا شدم. گیج شده بودم. این کنفرانس ایمانداران بود و گروه پرستش یکی از بهترین گروه‌ها در کشور بود، پس چرا خداوند در آن جا حضور نداشت؟

پیش از آن که ادامه دهم، اجازه دهید چند نکته را در مورد حضور خدا مشخص کنم. کتاب مقدس دو نوع حضور را بیان می‌کند: نوع اول، «همه‌جا حاضر» است. داوود شهادت می‌دهد: «از روح تو کجا بروم؟ از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی و اگر در هاویه بستر بگسترم، تو آنجا نیز هستی! ... اما حتا تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست.» (مزمور ۱۳۹: ۷-۸ و ۱۲). این است حضور خدا که وعده می‌دهد: «تو را هرگز وانخواهم گذاشت و هرگز ترک نخواهم کرد.» (عبرانیان ۱۳: ۵).

دومین نوع حضور را عباراتی که عیسا گفت، مشخص می‌کند: «من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.» (یوحنا ۱۴: ۲۱). معادل یونانی عبارت «خود را نشان دادن» *emphan zo* و به معنای «آشکار کردن» است. این اتفاق زمانی می‌افتد که خدا خود را بر فکر و احساسات ما آشکار می‌سازد. عیسا می‌گوید: «زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم.» (متا ۱۸: ۲۰). بدیهی است که عیسا به «همه‌جا حاضر بودن» خدا اشاره نمی‌کند، در غیر این صورت، چرا باید چنین چیزی را بیان کند؟ منظور او از حضور، آشکار ساختن خود است. در آن شب چنین حضوری در آن سالن وجود نداشت. با آگاهی کامل از این موضوع، چشمانم را بستم و از روح القدس پرسیدم: حضور تو کجاست؟

چشمانم را باز کردم و در عرض چند ثانیه متوجه چیزی شدم که قبلاً به آن توجه نکرده بودم، اما اکنون آشکار شده بود. بیشتر مردم مشغول پرستش نبودند؛ برخی با دستانی در جیب یا دست به سینه و با بی‌اعتنایی به اطراف نگاه می‌کردند یا خسته

حضور ملموس خداوند

به نظر می‌رسیدند. خانم‌ها کیف‌های خود را زیر و رو می‌کردند. بسیاری از مردم در اطراف سالن کنفرانس می‌چرخیدند یا برای خرید تنقلات به غرفه‌های اطراف می‌رفتند. تعداد زیادی از حاضران می‌خندیدند و با هم صحبت می‌کردند. رفتار آنها شبیه جمعیتی بود که منتظر شروع نمایش است. با خودم فکر کردم حتما این وضع تمام می‌شود و در پرستش شرکت می‌کنند. اما این‌طور نبود.

در کمال تعجب هنگامی که سرودهای پرستشی تمام شدند و یکی از رهبران کنفرانس برخاست تا از روی کتاب مقدس آیاتی را بخواند نیز هیچ تغییری اتفاق نیفتاد. به جز این که با قطع شدن موسیقی، صدای زمزمه افرادی را که در حال گفتگو بودند، می‌شنیدم. در ناباوری نسبت به آنچه می‌دیدم، به شدت خشمگین شدم. سپس شنیدم که روح خدا با قلبم نجوا می‌کند: «می‌خواهم خودت مستقیماً با این موضوع مواجه شوی!».

پس از معرفی، در حالی که مترجم در کنارم بود، به سمت تریبون رفتم. تصمیم گرفتم چیزی نگویم و فقط به مردم خیره شوم. به این نتیجه رسیدم که تنها راه ممکن برای جلب توجه همه این است که تمام فعالیت‌ها را بر روی منبر متوقف کنم. این امر، کارساز بود؛ زیرا یک دقیقه سکوت، توجه همه را جلب کرد. جنب‌وجوش مردم متوقف شد، سرها به سمت منبر برگشت و فضا آرام شد. در این شرایط می‌دانستم که همه نگاه‌ها در آن سالن، به سمت من دوخته شده است.

پیغام آن شب را با این جملات شروع نکردم: «چقدر عالی است که در برزیل هستم» یا «از این که مرا دعوت کردید، سپاس‌گزارم». حتماً خودم را هم معرفی نکردم، اما خیلی جدی این سوال را پرسیدم: «وقتی با کسانی که سر یک میز نشسته‌اید، صحبت می‌کنید و آنها شما را نادیده می‌گیرند یا به سقف خیره می‌شوند تا بی‌علاقگی خود را نشان دهند، یا با کسانی که در کنارشان نشسته‌اند، صحبت می‌کنند، چه حسی به شما دست می‌دهد؟»

پس از لحظه‌ای سکوت، به سوالم پاسخ دادم: «این کار را دوست ندارید.» دوباره پرسیدم: «اگر هر بار که در همسایه‌تان را می‌زنید، با نگاهی بی‌علاقه و صدایی یکنواخت که می‌گوید: «آه، تو هستی!» مواجه شوید، آیا به رفتن به خانه او ادامه می‌دهید؟»

باز هم پس از چند لحظه سکوت، پاسخ دادم: «به هیچ وجه!»

سپس ادامه دادم: «آیا فکر می‌کنید پادشاه جهان در جایی که مورد احترام و تکریم نباشد، حضور خود را آشکار می‌کند یا در آن جا سخن می‌گوید؟»

و این بار با قاطعیت پاسخ دادم: «هرگز!»

سپس ادامه دادم: «اگر رئیس جمهورتان بر روی این منبر ایستاده بود، مورد توجه و احترام کامل شما قرار می‌گرفت. یا اگر یکی از فوتبالیست‌های مورد علاقه‌تان اینجا می‌ایستاد، بیشتر شما هیجان‌زده و سراپا گوش منتظر حرف‌های او بودید. با این حال در حالی که چند لحظه پیش کلام خدا خوانده شد، شما به آن توجه نکردید و برایتان مانند یک سوت ممتد بود.»

پس از آن، به مدت نود دقیقه با مردم درباره ترس خدا صحبت کردم. سکوت محض بود و به نظر می‌رسید آنها از این تناقض کمی شوکه شده‌اند. اما با این وجود با دقت گوش می‌کردند.

پس از اتمام موعظه، از آنها دعوت کردم: «اگر ایماندار هستید، اما ترس مقدس در دلتان نیست و مایلید توبه کنید، برخیزید!»

بی‌تردید هفتاد و پنج درصد مردم بلند شدند. در عرض چند ثانیه، پیش از آن که با آنها دعا کنم، حضور آشکار خداوند سالن را پر کرد. مردم شروع به گریه و زاری کردند، زیرا حضور شگفت‌انگیز خداوند زندگی آنها را تحت تاثیر قرار داده بود. ترس مقدس، آنها را از خدا نمی‌ترساند، بلکه آنها را به سمت خدا جذب می‌کرد.

اتفاقی که پس از آن افتاد، یکی از بهترین تجربیاتی بود که در طول چهل و پنج سال خدمت داشتم؛ اما پیش از آن که به آن داستان بپردازم، اجازه دهید با این کلمات آن را به پایان برسانم:

«آنگاه آواز سخنانش را شنیدم؛ و چون آواز سخنانش را شنیدم، به روی بر زمین افتاده، به خوابی عمیق فرو رفتم. ناگاه دستی مرا لمس کرد و مرا لرزان بر کف دست‌ها و زانوانم قرار داد. سپس مرا گفت: ای دانیال، ای مرد بسیار محبوب، سخنانی را که به تو می‌گویم، ملاحظه کن و بر پا بایست، زیرا که اکنون نزد تو فرستاده شده‌ام. چون این سخن را به من می‌گفت، لرزان ایستادم.» (دانیال ۱۰: ۹-۱۱)

دانیال نزد خدا بسیار با ارزش بود، با این حال از پای در آمد و بر زمین افتاد. حتا

حضور ملموس خداوند

زمانی که به او کمک شد تا روی زانوهای و سپس پاهایش بایستد، تمام مدت می‌لرزید. اگر با حضور یک فرشته چنین اتفاقی رخ می‌دهد، وقتی خداوند خودش می‌آید، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

شخصی‌سازی

آیه: «خدا در شورای قدسیان بی‌نهایت مهیب است؛ از او می‌باید ترسید، بیش از همه آنان که گرداگرد اویند.» (مزمور ۸۹: ۷)

نکته: ما حضور آشکار خدا را تنها در فضایی خواهیم یافت که در آن، نهایت احترام به او گذاشته شود.

تأمل: لرزیدن در حضور خدا به چه معناست؟ وقتی تنها هستم، چگونه می‌توانم به آن عمل کنم؟ وقتی با دوستانم هستم، چطور؟ وقتی در مکان‌های عمومی هستم، چطور؟ وقتی در مراسم کلیسایی هستم، چطور؟

دعا: ای پدر آسمانی از تو برای زمان‌هایی که با بی‌تفاوتی و بی‌احترامی وارد فضای پرستش و دعا شده‌ام، طلب بخشش دارم و توبه می‌کنم که حضور تو را امری بدیهی انگاشته و آن را عادی تلقی کردم. باشد که خون عیسی مسیح مرا پاک کند. خود را در برابر تو فروتن کرده و از تو می‌خواهم که با فیض خود مرا تغییر دهی. می‌خواهم بدون توجه به این که کجا هستم یا چه کار می‌کنم، از حضور تو آگاه باشم و به آن احترام بگذارم. می‌خواهم همیشه در هیبت تو زندگی کنم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من همیشه به کلام خدا توجه کامل خواهم کرد و به حضور او در هر کاری که انجام می‌دهم و هر آنچه می‌گویم، احترام می‌گذارم.

سعی کنید پیش از دعا، درک کنید
که به حضور چه کسی نزدیک می‌شوید
و با چه کسی صحبت می‌کنید
و به خاطر داشته باشید که چه کسی را
مورد خطاب قرار می‌دهید.

-ترزا اهل آویلا

۵. یک شب فراموش نشدنی

انجیل مرقس شهادت می‌دهد که خدا با شاگردانش کار می‌کرد: «و کلام خود را با آیاتی که همراه ایشان بود ثابت می‌نمود» (مرقس ۱۶: ۲۰). این کار مشترک، زمانی آغاز شد که عیسا به آسمان برده شد و در هیچ کجای عهد جدید گفته نشده است که پیش از بازگشت او این کار متوقف شود.

اکنون بیایید به آن شب در برزیل برگردیم. وقتی از مردم خواستم تا به خاطر بی‌حرمتی‌ای که کرده بودند، توبه کنند، هفتاد و پنج درصد جمعیت به پا خاستند. سرم را خم کرده و با صدای بلند دعا کردم: «خداوندا، کلامت را که امشب اعلام شد، تایید کن!»

چند لحظه بعد صدای حق مردم را شنیدم و دقایقی پس از آن، موجی از حضور خدا فضا را پر کرد؛ دل‌های حاضران را پاک کرد و به آنان تازگی بخشید. حتا پس از فروکش کردن، آرامش شگفت‌انگیزی برقرار بود.

اگرچه مردم به صورت شفاهی، دعا یا طلب بخشش نکرده بودند، اما حضور خدا به دلیل تغییر قلب‌هایشان آشکار شد. بعدها با تأمل بر این موضوع، متوجه شدم پدرِ پسرِ گمشده (پسر ناخلف) منتظر نماند تا درخواست بخشش پسرش را بشنود و بعد به سمت او برود، بلکه تنها تغییر قلب پسر و اقدام او برای بازگشت به خانه، کافی بود تا پدر، او را در آغوش گرفته و ببوسد. به نظر می‌رسید همین اتفاق در آن کنفرانس نیز رخ داد.

در لحظه خاصی بودیم. جمعیت، با قلبی تلطیف شده و در سکوتی احترام‌آمیز بودند. به نظر می‌رسید خوب است آنها را در دعا به توبه هدایت کنم، تشخیص آن که کلام آنها صادقانه و خالصانه است، کار سختی نبود. لحظاتی پس از دعا، موج دیگری از حضور آشکار خداوند فضا را دربرگرفت. بار دیگر می‌توانستم هق هق و گریه مردم را بشنوم، اما این بار شدیدتر. حضور خدا حقیقتاً زیبا بود و پس از چند دقیقه، دوباره برخاست.

بابت تازگی و طراوتی که هر دو بار از حضور شگفت‌انگیز و پر از آرامش خدا احساس کردیم، سپاس‌گزار بودم. همچنان که آرامشی الهی فضا را پر کرده بود، ما هم در یک حالت انتظار باقی ماندیم. در سکوت شنیدم که روح خدا با قلبم نجوا می‌کند: «می‌خواهم بار دیگر خود را آشکار کنم!»

با صدای بلند آنچه را که شنیدم، بیان کردم؛ اما هیچ یک از ما از آنچه پس از آن اتفاق افتاد، آگاه نبودیم. حضوری متفاوت در شُرُف ملاقات با ما بود. به اشتراک گذاشتن آنچه اتفاق افتاد، دشوار است؛ زیرا کلمات نمی‌توانند حق مطلب را ادا کنند. آنچه را که می‌خواهم بنویسم، دور از ذهن و حتا غیرواقعی به نظر می‌رسد؛ اما بیش از بیست سال بعد، بسیاری از مردم آنچه را که اتفاق افتاد، همچنان تأیید می‌کنند.

تصور کنید در جنگلی ایستاده‌اید و توفان شدیدی درمی‌گیرد. صدای بلند زوزه باد را از میان درختان بالای سرتان می‌شنوید. صدای بادی که در آن فضا می‌وزید نیز شبیه این بود. نمی‌توانستیم آن را احساس کنیم، اما آن را می‌شنیدیم. همزمان اشک‌ها و دعاهای پر شور افراد حاضر در جلسه فوران کرد. صدای آنها مانند رعد می‌غرید، اما صدای باد از آنها بیشتر بود. از حضور خداوند مات و مبهوت و تقریباً وحشت‌زده شدم. نه می‌توانستم حرکت کنم و نه حرفی بزنم. مو بر تنم راست شده بود. قدرت عظیمی در فضا وجود داشت که تا به حال با آن مواجه نشده بودم. فکر کردم این حضور «آبا-پدر» نیست، بلکه حضور پادشاه مقدس، شکوهمند و قدرتمند ماست.

غرش باد حدود نود ثانیه طول کشید. سپس به تدریج فروکش کرد و مردم را به حال خودرها نمود که می‌گریستند، برخی از حال رفته بودند و برخی روی صندلی‌های جلویی خم شده بودند. همگی از ترس می‌لرزیدیم. آثار عظیم آن تا ده دقیقه دیگر یا بیشتر ادامه یافت. نمی‌توانستم چیزی بگویم. همه ساکت و بی‌حرکت مانده بودیم. سپس، ادامه خدمت را به رهبر آنجا سپردم و به آرامی به سمت ماشین حرکت کردم.

یک شب فراموش نشدنی

چند لحظه بعد، خانمی که خواننده اصلی گروه پرستش آن شب بود، به همراه همسرش سوار ماشین ما شدند. او بلافاصله فریاد زد: «صدای باد را شنیدید؟»، نمی‌خواستم فوراً به آن اعتراف کنم. می‌خواستم کسی غیر از من آنچه را که واقعا اتفاق افتاده است، تایید کند. بنابراین، پاسخ دادم: «شاید یک هواپیمای جت با ارتفاع کم بر فراز ساختمان کلیسا در حال پرواز بود!» (در تمامی آن فضا، برای ایجاد تهویه، میان دیوار بالایی و سقف، شکافی وجود داشت؛ بنابراین، شما می‌توانستید صداهایی را که از بیرون می‌آیند، بسیار راحت‌تر از سازه‌های بسته بشنوید).

او روی صندلی جلو نشسته بود و با حالی شوکه شده، برگشت و با هیجان پاسخ داد: «نه، این روح خدا بود!» همسرش که مردی آرام بود، گفت: «آقا، هواپیمای جت نبود!»

پرسیدم: «از کجا می‌دانید؟»

او پاسخ داد: «در خارج از میدان، پلیس‌ها و نگهبان‌ها حضور داشتند که بیشتر آنها ایماندار نبودند. وقتی صدای باد را شنیدند، با عجله وارد شدند و از تیم ما در مورد صدای وزش باد شدید که از داخل ساختمان می‌آمد، پرسیدند. علاوه بر این، من مشغول بررسی بُرد اصلی صدا بودم (او آنجا بود تا مطمئن شود میزان صدا برای آواز خواندن همسرش مناسب است). کوچک‌ترین صدایی از سیستم صوتی عبور نکرد و دسیبل متر در طول مدتی که باد می‌وزید، هیچ چیزی را ثبت نکرد.

همسرش در حالی که اشک‌هایش روی گونه‌هایش جاری بود، ادامه داد: «من امواج آتش را دیدم که بر ساختمان می‌بارید و می‌توانستم حضور فرشتگان را در همه جا احساس کنم!».

از آنها خواستم مرا مستقیماً به هتلم ببرند. در طول مسیر ساکت بودیم. در اواخر همان شب، ساعت‌ها در بالکن اتاقم نشستم. تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، پرستش خدا بود. غرق در اتفاقاتی بودم که آن شب افتاده بود. صبح روز بعد، وقتی وارد تالار کنفرانس شدید، فضا کاملاً متفاوت بود. حضور آشکار خدا که در طول خدمت شب قبل، ما را تحت تاثیر قرار داده بود، هنوز احساس می‌شد. ترس خدا، دل‌های مردم را شفا داده بود و آنها حضور و برکت خدا را به گونه‌ای شگفت‌انگیز تجربه می‌کردند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، چندین نفر اتفاقی را که در آن شب افتاده بود، تایید کردند و تاثیر آن را بر زندگی‌شان از طریق ایمیل، نامه و یا شخصا به اشتراک گذاشتند.

در سال ۲۰۱۶ برای صحبت با ۱۲۰۰۰ رهبر در گویانیا به برزیل سفر کردم. کشیشی که برای خوشامدگویی آمده بود، در حالی که با من دست می‌داد، اولین چیزی که گفت، این بود: «بیست سال پیش در جلسه‌ای در برزیل بودم که بادی شدید شروع به وزیدن کرد. از آن زمان، دیگر زندگیم مثل قبل نبوده است!» او رهبر مجموعه‌ای از کلیساهاست که در عرض ۱۶ سال به بیش از ۳۰۰۰ نفر رسیده است.

هنگامی که همسرم در سال ۲۰۱۹ برای خدمت در کنفرانسی در برزیل بود، یکی از رهبران جنبشی متفاوت نیز گزارش داد که بیش از بیست سال پیش در کنفرانسی بوده است که بادی در آن وزیدن گرفته است. او نیز گزارش داد که زندگی او برای همیشه تغییر کرده است.

بودن در حضور خدا برای سلامت روحانی هر ایماندار بسیار مهم است. زمان‌هایی که دعا می‌کردم، برایم خیلی سخت بود که حضور خدا را احساس کنم. اما یک روز کاملاً تصادفی شروع به انجام کاری کردم. تصمیم گرفتم زمان عبادتم را با خواندن سرود یا هیچ کلام دیگری آغاز نکنم. فقط به هیبت و قدوسیت خدایمان فکر کردم و حضور او را احساس نمودم. تصمیم گرفتم روز بعد هم همین کار را انجام دهم و همان نتیجه را تجربه کردم و در روز سوم نیز دوباره همان اتفاق افتاد.

گیج شده بودم. پرسیدم: «خداوند چرا سه روز گذشته اینقدر به آسانی حضور تو را احساس کردم؟»

شنیدم که روح خدا می‌گوید: «عیسا چگونه به شاگردان خود دعا کردن را یاد داد؟» شروع به خواندن دعای ربانی کردم: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد... ناگهان فریاد زدم: «همین است! عیسا به شاگردان خود آموخت که با هیبت و ترس مقدس به حضور خداوند بیایند!». اکنون این امر، کاملاً برایم منطقی بود.

داوود نیز این حقیقت را تایید می‌کند و می‌گوید: «و در حیرت از تو به سوی معبد مقدست پرستش خواهم کرد.» (مزمور ۵: ۷) خدا پدر ماست. عیسا، خداوند و نجات‌دهنده ماست و روح خدا ما را عمیقاً دوست دارد. اما به یاد داشته باشید که در عهد جدید، خدا «آتش سوزاننده» نامیده می‌شود (عبرانیان ۱۲: ۲۹). عیسا باعث شد تا یوحنا، رسول محبوبی که به او نزدیک بود، همچون مرده‌ای پیش پای او بر زمین بیفتد (مکاشفه ۱: ۱۷) و روح خدا همان کسی است که قدرت خدا را آشکار می‌سازد تا توجه مردمان یک شهر را به خود جلب کند (اعمال ۲) و ساختمان‌ها را تکان می‌دهد (اعمال ۴)

و اعمال مهیب و شگفت‌انگیز بسیاری انجام می‌دهد.
در اینجا یک حقیقت اساسی وجود دارد؛ حضور خدا جایی آشکار می‌گردد که در آنجا مورد احترام قرار می‌گیرد.

شخصی‌سازی

آیه: «من با ضعف و با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.» (اول قرن‌تین ۲: ۳-۵)

نکته: ترس خداوند فضا را تغییر می‌دهد و محیطی را برای قدرت روح القدس ایجاد می‌کند تا زندگی ما و دیگران را تغییر دهد.

تأمل: آیا باور یا انتظار داشتم که حضور و قدرت خدا تجلی پیدا کند؟ چگونه با نزدیک شدن به خدا و داشتن ترس مقدس، شیوه دعا کردنم تغییر خواهد کرد؟ چگونه می‌توانم این تغییر را ایجاد نمایم؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش اگر به دلیل تجربیات گذشته‌ام، تجلی حضور تو را محدود کرده‌ام یا درباره آنچه می‌توانی انجام دهی، تحت تاثیر ذهن محدود دیگران قرار گرفته‌ام. اکنون با ترس مقدس و بدون هیچ محدودیتی به حضور تو می‌آیم. لطفا فراتر از آنچه می‌توانم بخواهم، فکر کنم یا امیدوار باشم، قدرت خودت را نشان بده! لطفا این کار را برای جلال خداوند عیسا و خدمت به مردم در دنیایی که بر آن تاثیر می‌گذارم، انجام بده! در نام عیسا مسیح، آمین!

اعتراف: اگر فقط به خدا ایمان داشته باشم و با ترس به او نزدیک شوم، هرناممکنی ممکن خواهد شد.

وقتی او را، رو در رو با تمام قدوسیتِ
شگفت‌انگیز و جلالِ خیره‌کننده‌اش
می‌بینیم، برایمان باورنکردنی است که تا
به حال، در رابطه‌ای معمولی با او به سر
برده‌ایم.

- جوی داوسن

۶. نگاه کردن به او

ترس مقدس ما متناسب با درک ما از عظمت خداوند رشد می‌کند. اما واقعیت این است که «عظمت او را کاوش نتوان کرد.» (مزمور ۱۴۵: ۳)؛ زیرا جلال او فراتر از درک ماست. جلال خداوند، غیرقابل جستجو است. حد و مرزی ندارد. محدودیتی ندارد و قابل مقایسه نمی‌باشد. با این حال، ما باید به دنبال افزایش درک خود باشیم. در سالی که عَزِیا، پادشاه یهودا درگذشت، حدود ۷۴۲ سال پیش از میلاد مسیح، اشعیای نبی به آسمان ملکوت برده شد و خداوند را دید که با تمام جلال خود به کرسی پادشاهی بلند و عالی خود نشسته است و هیبت او بنای عظیمی را که احتمالا می‌توانست بیش از یک میلیارد موجود را در خود جای دهد، پر کرده بود. اشعیا نه تنها از دیدن خداوند حیرت‌زده و مغلوب شده بود، بلکه شیفته فرشتگان باعظمتی به نام سرافیم شده بود که بالای کرسی خداوند ایستاده بودند. اشعیا از دهان این موجودات هیبت‌انگیز چنین شنید:

«قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» (اشعیا ۶: ۳).

بسیاری از ما با سرود کلاسیک «قدوس، قدوس، قدوس» آشنا هستیم که حاوی همین واژگان است و در دهه ۱۸۰۰ توسط «جان باکوس دایکز» نوشته شده است. این سرود، بیش از دویست سال، پرستش جمعی و اصلی کلیساها بوده است. در نتیجه، به

عنوان یک سرود پرستشی با ملودی ملایم شناخته می‌شود. اما این آهنگ با آنچه اشعیا شاهدش بود، بسیار فاصله دارد.

این موجودات عظیم برای این که خدا احساس خوبی نسبت به خود داشته باشد، سرودی زیبا نمی‌خوانند، بلکه به آنچه می‌بینند، واکنش نشان می‌دهند. جنبه‌های جدید و تازه‌ای از عظمت ناپیدای او به طور مداوم آشکار می‌شود و تنها کاری که آنها می‌توانند انجام دهند، این است که فریاد بزنند: «قدوس، قدوس، قدوس!»

سرافیم، «قدوس» را سه مرتبه تکرار نمی‌کنند. هنگامی که یک نویسنده عبری، مانند اشعیا می‌خواست بر کلمه‌ای تاکید کند، آن واژه دو بار نوشته می‌شد. این موضوع را در کلام عیسا نیز می‌بینیم: «نه هر که مرا سرورم، سرورم، خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد» (متا ۷: ۲۱). اگر شما به جای متا نشسته بودید و به کلام عیسا گوش می‌دادید، وقتی به کلمه «سرورم» می‌رسیدید، متوجه تاکید قابل توجهی در صدای او می‌شدید. در نتیجه، متا برای بیان تاکید او آن را دو بار نوشت. در زبان انگلیسی برای بیان تاکید، از فونت‌های ضخیم یا مورب استفاده می‌کنیم.

بسیار نادر است که یک نویسنده عبری واژه‌ای را به درجه سوم تاکید برساند. در حقیقت، این مسأله فقط چند بار در کتاب مقدس اتفاق افتاده است. این امر بالاترین درجه تاکید را به آن واژه یا عبارت می‌دهد. در اصل صدای این فرشتگان به قدری رعداً است که تیرک درهای آن سالن عظیم را می‌لرزاند.

هنگامی که خانواده ما به فلوریدا نقل مکان کرد، متوجه شدیم به دلیل بالا بودن سطح آب، خانه زیرزمین ندارد. سازنده خانه به ما گفت: «اگر توفانی محله شما را تهدید کند، زیر درب ورودی یکی از اتاق‌های داخل خانه بروید، زیرا پایدارترین قسمت ساختمان است.» فکر کردن به این موضوع که اشعیا به طور خاص مشاهده کرده بود که در آن سالن عظیم، تیرک درها می‌لرزند، حیرت‌انگیز است. با این وجود، احتمالاً کل سازه از طنین فریادهای این فرشتگان قدرتمند می‌لرزید.

واکنش اشعیا با دیدن جلال خداوند چه بود؟ او نگفت: «وای! خداوند اینجاست!» نه! بلکه فریاد زد: «وای بر من که هلاک شده‌ام! زیرا که مردی ناپاک لب هستم.» (اشعیا ۶: ۵). این واقعیت را در نظر بگیرید که این مرد خداپرست، یک نبی است که در باب قبلی کتاب خود فریاد می‌زند: «وای بر کسانی که بدی را نیکی و نیکی را بدی می‌خوانند؛ وای بر آنان که پهلوان‌اند اما در شراب خواری!» (اشعیا ۵: ۲۰-۲۲). اما اکنون

نگاه کردن به او

در باب بعدی، او نگاهی سریع و اجمالی به عظمت خدا می‌اندازد و فریادش دیگر «وای بر گناهکاران» نیست، بلکه می‌گوید: «وای بر من که هلاک شده‌ام!» (۵:۶). او فکر می‌کرد که خدا را می‌شناسد، اما اکنون بیش از پیش آگاه شده است که خدای متعال کیست. همچنین او به خوبی می‌داند که خودش در برابر این خدای مقدس کیست؟ چه نتیجه‌ای از این ملاقات به دست آمد؟ ترس مقدس او به مراتب افزایش یافت!

در سراسر کتاب مقدس، واکنش‌های مشابهی از کسانی که جلال خداوند را می‌بینند، وجود دارد. در مورد ایوب چطور؟ خداوند در مورد او می‌گوید: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کرده‌ای؟ کسی مانند او بر زمین نیست.» (ایوب ۱:۸). آیا می‌توانید تصور کنید که خدا چنین چیزی را در مورد من یا شما بگوید؟ اگر این‌طور بود، از خوشحالی بالا و پایین می‌پریدم! با این حال، زمانی که ایوب جلال خداوند را می‌بیند، فریاد می‌زند: «گوش من درباره تو شنیده بود، اما حال چشمانم تو را می‌بیند، از این رو، از خویشتن کراحت دارم.» (ایوب ۴۲: ۵-۶).

حزقیال چطور؟ او وقتی خداوند را دید، نوشت: «چنین بود منظر شباهت جلال خداوند و چون آن را دیدم، به روی در افتادم.» (حزقیال ۱:۲۸).

در مورد ابراهیم چطور؟ «آنگاه ابرام به روی در افتاد.» (پیدایش ۳: ۱۷). هنگامی که خداوند با شکوه تمام در کوه سینا خود را آشکار کرد، «آن منظره چنان هراسناک بود که موسا گفت: از ترس به خود می‌لرزم.» (عبرانیان ۱۲: ۲۱) یوحنا ی رسول، کسی که عیسا او را دوست می‌داشت، درباره رویارویی خود با عیسا ی پر جلال ما می‌نویسد: «چون او را دیدم، همچون مرده پیش پاهایش افتادم.» (مکاشفه ۱: ۱۷).

موارد بالا، فهرستی جامع نیست، حوادث مشابه بسیاری در کتاب مقدس نوشته شده است.

در تاریخ کلیسا، در حدود سال‌های ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۳ «توماس آکویناس» در حال نوشتن کتاب «سوما تئولوژیکا» بود که آن را مهم‌ترین اثر خود می‌دانست، اما یک روز با خداوند روبه‌رو شد. این دیدار چنان قدرتمند بود که دیدگاه او را برای همیشه تغییر داد و نوشتن را به کلی متوقف نمود. دوستش «رجینالد» از او خواست که آن را ادامه دهد، اما آکویناس پاسخ داد: «پایان کار من فرارسیده است. تمام آنچه نوشته‌ام، همچون پر کاهی است در مقابل آنچه که بر من نازل شده است.»

در برهه‌ای از تاریخ اسرائیل، خداوند با پرسیدن چند سوال مهم به دنبال افزایش ترس مقدس در میان قوم خود بود. اشعیا که جلال خداوند را مشاهده کرد، چنین می‌پرسد: «کیست که روح خداوند را هدایت کرده و یا چون مشاورش به او تعلیم داده باشد؟ او از که مشورت خواست تا به او فهم ببخشد و طریق عدالت را به وی تعلیم دهد؟ [...] پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟ و کدام شباهت را با او قیاس توانید کرد؟» (اشعیا ۴۰: ۱۳-۱۴ و ۱۸)

سپس خداوند مستقیماً می‌پرسد: «مرا با که قیاس می‌کنید که با او برابر باشم؟» (اشعیا ۴۰: ۲۵)

اگر زمانی در تاریخ وجود داشته باشد که این پرسش‌ها به طور عمیق، مورد تأمل قرار گیرند و به سادگی نتوان از آنها عبور نمود، اکنون است. امروزه، بسیاری از ما آنقدر درگیر هجوم اطلاعاتی هستیم که دائماً ذهن ما را پر می‌سازند که دیگر فضا یا زمانی برای تفکر در مورد چنین سوالات حیاتی‌ای باقی نمی‌ماند. گستره و رشد ترس مقدس ما مختل شده است، به همین دلیل، بسیاری از ایمانداران به سادگی جذب سیستم دنیایی نظیر آرزوها، منفعت‌ها و غرور حاصل از دستاوردهای بشری می‌شوند.

بدین ترتیب، ما به طور مداوم تحت تاثیر تمجیدهای ورزشکاران بااستعداد، ستارگان زیبای هالیوود، هنرمندان بااستعداد موسیقی، مشاوران تجاری، رهبران کاریزماتیک و دیگر افراد مهم قرار می‌گیریم. شهرت آنها در تلویزیون، رسانه‌های اجتماعی، رسانه‌های اصلی و بسیاری دیگر از پلتفرم‌های عمومی مورد ستایش قرار می‌گیرد. واقعیت غم‌انگیز این است که این اطلاعات اندک و به ظاهر بی‌ضرر، از دستاوردهای انسانی، حواس ما را پرت می‌کند و ما را از یک دعوت باشکوه برای نزدیک شدن به خداوند دور می‌سازد.

اگر لحظه‌ای مکث کرده، به درون خود بنگریم و به عظمت او خیره شویم، آنگاه توانگر، نیرومند و در آرامش خواهیم بود. به ما وعده داده شده است: «زیرا همان خدا که گفت «نور از میان تاریکی بتابد»، نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد.» (دوم قرن‌تیان ۴: ۶).

در سکوت روحمان، در پیوند با روح القدس، می‌توانیم عیسا را در حالی که در کلام او تفکر می‌کنیم، مشاهده نماییم. نگرستن در چهره او، جلال خدا را در قلبمان آشکار می‌سازد و در نتیجه، باعث می‌شود که ترس مقدس او افزایش یابد. ما نیز مانند اشعیا و دیگر بزرگانی می‌شویم که در بالا نام برده شدند که با او ملاقات کردند، با او راه رفتند،

نگاه کردن به او

او را خشنود نمودند، وعده‌های عهد را دریافت کردند و دور خود را به نیکویی به پایان رساندند. بهتر از همه، این که به ما وعده داده شده تا با نگرستن به او «به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم» (دوم قرن‌تیان ۳: ۱۸). شما می‌خواهید شبیه چه کسی باشید؟ آیا شبیه شخصیت‌های مشهور امروزی، یا کسی که جهان را آفریده است؟ خردمندان انتخاب کنید و به آنچه می‌شنوید، توجه نمایید.

شخصی‌سازی

آیه: «خداوند را در فرقدوسیتش بپرستید! ای تمامی زمین، از حضور او بلرزید!» (مزمور ۹۶: ۹)

نکته: ترس مقدس ما متناسب با درک ما از عظمت و بزرگی خداوند رشد می‌یابد.

تأمل: چه اتفاقی می‌افتد اگر سه بار در روز، هر بار به مدت ده دقیقه، همه عوامل خارجی را کنار گذاشته و به عظمت خداوند فکر کنیم؟ آیا این امر، ارزش زمان گذاشتن را دارد؟ آیا می‌توانم با افزایش ترس مقدس که در نهایت مرا حکیم‌تر می‌سازد، در زندگی روزمره موثرتر باشم؟

دعا: ای پدر آسمانی، از تو می‌خواهم که دیدی تازه از عیسا به من ببخشی. کلام تو نوید می‌دهد که وقتی خدا را در قلبم می‌بینم، به تصویر او تبدیل می‌شوم؛ از جلال به جلالی فزون‌تر. باشد که ترس مقدس در من، وقتی جلال خداوند بیشتر واقعی می‌شود، افزایش یابد. در نام عیسیای مسیح. آمین!

اعتراف: من در حال تبدیل شدن به تصویر عیسا از جلال به جلالی فزون‌تر هستم.

انسان‌ها به یکدیگر
احترام می‌گذارند، اما به خداوند، نه!
-هنری دیوید ثورو

۷. جلال خدا

در فصل پیش اشاره کردیم که نمی‌توانیم بدون تمرکز بر جلال خدا، درباره ترس مقدس صحبت کنیم. اکنون بیایید بیشتر بدان بپردازیم. جسم فانی انسان نمی‌تواند در حضور جلال خدا ایستادگی کند. حبقوق نبی می‌گوید: «درخشندگی او همچون نور بود، از دستش پرتوها ساطع می‌گشت و قدرت او در آنجا پنهان بود.» (حبقوق ۳:۴). پولس می‌نویسد عیسا، «در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ کس ندیده و نتواند دید.» (اول تیموتائوس ۶:۱۶). در همین راستا نویسنده کتاب عبرانیان به ما می‌گوید که «خدا آتش سوزاننده است.» (عبرانیان ۲۹:۱۲).

وقتی این جملات را می‌شنوید، به آتشی که چوب را می‌سوزاند فکر نکنید، بلکه آتشی را در نظر بگیرید که سوزاننده، اما دست‌یافتنی است. بیایید به جای آن، آتش سوزان درخشان‌تری را در نظر بگیریم. مثلاً خورشیدی که دنیای ما را روشن می‌کند، سوزان و غیرقابل دسترس است. اما این مثال هم کافی نیست؛ چراکه به ما گفته شده است: «خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست.» (اول یوحنا ۱:۵). خورشید هر چقدر هم که روشن و درخشان باشد، دارای نقاط تاریک نیز هست.

در حقیقت، پولس می‌نویسد: «هنگام نیمروز، ای پادشاه، در بین راه ناگهان نوری درخشان‌تر از نور خورشید از آسمان گرد من و همراهانم تابید.» (اعمال ۲۶:۱۳) پولس چهره واقعی عیسا را نمی‌بیند. او فقط نوری را که از او ساطع می‌شود، می‌بیند

و نوری که خورشید درخشان خاورمیانه را در خود فرو می برد! این نور خورشید صبح یا اواخر بعدازظهر نیست، بلکه نور خورشید ظهر است.

من به مکان‌های زیادی در سراسر دنیا سفر کرده‌ام. گاه فراموش می‌کنم عینک آفتابی بردارم. در بیشتر مکان‌ها می‌توانم بدون عینک سر کنم، اما در خاورمیانه این‌طور نیست. در نخستین سفرم به آنجا به ضرورت عینک آفتابی پی بردم. بدون عینک مجبور بودم دائما چشمانم را به دلیل شدت نور خورشید تنگ کنم. نور خورشید در آنجا به سه دلیل شدیدتر است: آب و هوای خشک بیابانی، رنگ روشن محیط و خاصیت بازتابندگی زمین، و نزدیک بودن به خط استوا. اگرچه در اوایل یا اواخر روز، شدت نور خیلی شدید نبود، اما هنگام ظهر بدون لنزهای محافظ چشم، کورکننده به نظر می‌رسید.

اکنون بیایید به آنچه خواندیم، ببیندیشیم. پولس اظهار می‌کند نوری که از عیسا ساطع می‌شود، از نور خورشید ظهر خاورمیانه درخشان‌تر است. جلال او به مراتب فراتر از درخشش خورشید می‌رود.

این مسأله توضیح می‌دهد که چرا یوئیل و اشعیا هر دو می‌گویند که در روز بازگشت عیسا خورشید و ماه تاریک خواهند شد و ستارگان نخواهند درخشید (اشعیا ۹:۱۳ و یوئیل ۲: ۳۱-۳۲). اجازه دهید بیشتر توضیح بدهم؛ وقتی در شبی با آسمان صاف از خانه بیرون می‌رویم، چه می‌بینیم؟ آسمانی پر از ستاره. اما با طلوع خورشید در صبح چه اتفاقی می‌افتد؟ ستاره‌ها ناپدید می‌شوند. سوال این است آیا تمام ستارگان با طلوع خورشید به سرعت می‌گریزند و هنگامی که خورشید غروب می‌کند، دوباره به ناگاه در آسمان شب نمایان می‌شوند؟ بدون شک پاسخ این سوال منفی است. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ درخشش ستارگان در یک سطح است، اما درخشش خورشید در سطحی بسیار بالاتر قرار دارد. بنابراین وقتی خورشید طلوع می‌کند، چون بسیار درخشان‌تر از ستارگان است، آنها را تاریک می‌سازد.

هنگامی که عیسا بازگردد، جلال او بسیار بیشتر از خورشید بوده و او را تاریک خواهد کرد، حتی اگر هنوز در حال سوختن باشد. آیا شما نگاه بهتری به جلال او دارید؟ به عقیده من به همین دلیل به ما گفته شده است که تمام مردم زمین «خطاب به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گفتند: بر ما فرود آید و ما را از روی آن تخت‌نشین و از خشم بره فرو پوشانید.» (مکاشفه ۶: ۱۶)

اکنون سوال اصلی این است که جلال خداوند چیست؟ برای پاسخ به این سوال،

بیاید نگاهی به درخواست موسا ببندازیم: «تمنا این که جلال خود را بر من بنمایی.» (خروج ۳۳:۱۸).

واژه عبری kabod به معنای جلال است. فرهنگ لغات کتاب مقدس استرانگ، آن را به عنوان «وزن چیزی» تعریف می‌کند. همچنین آن را به معنای شکوه و عظمت نیز می‌داند. بنابراین، موسا درخواست می‌کند: «خود را با تمام شکوه و عظمتت به من نشان بده!» به پاسخ خداوند به دقت توجه کنید:

«من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می‌گذرانم، و در برابر تو نام خود یهوه را ندا می‌کنم.» (خروج ۳۳:۱۹)

خداوند در پاسخ به درخواست موسا برای دیدن جلال او، «تمام نیکویی خود را» آورده است. در زبان عبری، نیکویی به عنوان «نیکی کردن در سطح وسیع» تعریف شده است. به عبارت دیگر، یعنی از هیچ چیزی دریغ نمی‌شود. سپس خداوند می‌گوید: «و در برابر تو نام خود یهوه را ندا می‌کنم.» پیش از آن که یک پادشاه زمینی وارد اتاق تاج و تخت خود شود، ابتدا یک منادی، نام او را اعلان می‌کند. شیپورها نواخته می‌شوند و پادشاه با شکوه تمام وارد اتاق تاج و تخت می‌شود. عظمت پادشاه آشکار می‌شود و در مورد این که پادشاه کیست، اشتباهی رخ نمی‌دهد. حال اگر همین پادشاه، به طور غیررسمی و با لباس‌های معمولی و بدون هیچ خدمتکاری در خیابان و در میان ملت بزرگ خود قدم بزند، ممکن است بدون این که او را بشناسند، از کنارش عبور کنند.

در فصل پیش آموختیم که جلال خدا در چهره عیسی مسیح آشکار شده است. افراد بسیاری ادعا کرده‌اند که تجربه رویارویی با عیسا را داشته‌اند. اگرچه احتمال دیدن او بسیار زیاد است، اما نه در شکوه کاملش. پولس آن را این گونه توصیف می‌کند: «آنچه اکنون می‌بینم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبه رو خواهیم دید.» (اول قرنتیان ۱۳:۱۲). جلال او پنهان است؛ همان‌طور که در عهد عتیق توسط ابری سیاه پوشیده شده بود. اما چرا؟ زیرا هیچ موجودی نمی‌تواند به جلال بی‌حجاب او بنگرد و زنده بماند. نخستین کسی که عیسا پس از رستاخیز با او صحبت نمود، مریم مجدلیه بود، اما او فکر کرد که عیسا باغبان است (یوحنا ۲۰: ۱۵-۱۶). شاگردان کنار دریا با عیسا برای صبحانه، ماهی خوردند، اما در ابتدا او را نشناختند (یوحنا ۲۱: ۹-۱۰). دو تن از شاگردان عیسا در جاده عماثوس با او راه می‌رفتند. «اما او

را نشناختند؛ زیرا چشمان ایشان بسته شده بود.» (لوقا ۲۴: ۱۶). همه این افراد، فقط صورت او را دیدند؛ چراکه او جلال خود را آشکارا نشان نداد.

در عهد عتیق، عده‌ای خداوند را ملاقات کردند، اما او در جلال خود نمایان نشد. خداوند در بلوطستان مَمری بر ابراهیم ظاهر شد، اما نه در جلال خود (پیدایش ۱۸: ۱-۲). یعقوب با خدا کشتی گرفت، اما نه در جلال او (پیدایش ۳۲: ۲۴-۳۰). زمانی که یوشع نزدیک اریحا بود، خداوند را با شمشیر کشیده دید و خواست بداند که آیا او طرف اسرائیل است یا خیر؟ وقتی فهمید که او خداوند است، بر زمین افتاده و خدا را سجده کرد. این لیست با چِدعون، پدر و مادر شمشون و بسیاری افراد دیگر ادامه می‌یابد.

در مقابل، یوحنا رسول خداوند را در روح و در تمام جلال او در جزیره پاتموس دید. یوحنا چهره او را به خورشیدی تشبیه کرد که با تمام قدرت می‌درخشد و با دیدن او همچون مرده می‌افتد. چگونه یوحنا توانست خدا را ببیند؟ زیرا او در جسم نبود، بلکه در روح بود. در مورد اشعیا و چند نفر دیگر هم به همین شکل است. از طرفی دیگر، موسا نتوانست به چهره خدا بنگرد؛ زیرا وی در جسم فانی خود بود.

جلال خداوند آن چیزی است که خدا را خدا می‌سازد. تمام ویژگی‌های او: اقتدار، قدرت و حکمت او به معنای واقعی کلمه، عظمت بی‌اندازه خداوند را نشان می‌دهند. هیچ چیز پنهانی وجود ندارد. او همان است که با انگشتان خود ستارگان را در جای خود قرار داد و به هر یک از آنها نامی بخشید. او کسی است که کل جهان را با انگشتان خود اندازه گرفت - با دستش و جب کرد. او کسی است که می‌تواند تمام زمین را چنان بلند کند که گویی یک دانه شن است و وزن هر قطره آب را اندازه‌گیری کند و زمین و کوه‌ها را در ترازوی خود وزن کند. او همان کسی است که می‌توانیم در قلبمان او را مشاهده کنیم و سپس به تصویر او تبدیل شویم؛ از جلال به جلالی فزون‌تر.

او کسی است که عمیقا ما را دوست دارد. به قدری که تصمیم گرفت برای گناهان ما بهای سنگینی را بپردازد تا ما بتوانیم بخشی از خانواده او باشیم. شما را نمی‌دانم، اما این مسأله حقیقتا مرا هیجان‌زده می‌کند!

شخصی سازی

آیه: «همان خدای متبارک که حاکم یکتا و شاه شاهان و ربّ ارباب است. او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین» (اول تیموتائوس ۶: ۱۵-۱۶)

نکته: جلال خداوند، همان چیزی است که باعث می شود خدا، خدا باشد. تمام ویژگی های او: اقتدار، قدرت و حکمت او به معنای واقعی کلمه عظمت بی اندازه خدا را نشان می دهند. هیچ چیز پنهانی وجود ندارد.

تأمل: نوری را تصور کنید آن قدر درخشان و خالص که هیچ تیرگی، تاریکی، سایه یا کم شدن نوری در آن وجود نداشته باشد. تصور کنید این نور در قلب من می درخشد. چرا باید به این فکر کنم یا بخواهم چیزی را از او مخفی کنم؟ این کار غیرممکن است.

دعا: ای پدر آسمانی، از تو می خواهم درک عمیقی از جلال خود به من بدهی. نمی خواهم این مسأله یک واقعیت بی اهمیت یا یک مسأله پیش پا افتاده یا چیزی باشد که هرازگاهی به آن فکر کنم؛ بلکه می خواهم عظمت آن همیشه حاضر و واقعی تر از دنیایی باشد که مرا احاطه کرده است. باشد که جلال تو همیشه در قلب و ذهنم باشد. در نام عیسیای مسیح، آمین!

اعتراف: من در مسیح، نور جهان هستم و جلال او را بر همه کسانی که با آنها روبه رو می شوم، منعکس می کنم.

آن‌گونه که هستیم، نمایان می‌شویم

هفته دوم

ما باید از روی عشق،
از خدا بترسیم،
نه از روی ترس،
دوستش داشته باشیم.
-سنت فرانسیس دی سیلز

۸. ارزش شما

این بخش شامل برخی موضوعات جدی و احتمالا محکوم‌کننده خواهد بود. بنابراین، پیش از ادامه دادن، بیایید کمی مکث کرده و به ژرفای بیشتری از محبت خدا دست یابیم. بحث را با جمله‌ای عمیق و تقریبا ترسناک از عیسا شروع می‌کنم که بخش مهمی از گفتمان ما را در این فصل تشکیل می‌دهد. اگر کلام او را بدون در نظر گرفتن شرایطی که در آن گفته شده است بخوانیم، ممکن است به اشتباه درک شود و احتمالا ترس مخربی را ایجاد کند. بنابراین، از شما می‌خواهم آن را با قلبی تسلیم‌شده و با احترام نسبت به خداوندمان بخوانید:

«به شما نشان می‌دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازد. آری به شما می‌گویم از اوست که باید ترسید.» (لوقا ۱۲:۵).

عیسا به ما می‌گوید که از خدا بترسیم و این را یک بار نمی‌گویید، بلکه با تکرار این دستور، بر آن تاکید می‌کند. آنچه که حقیقتا توجه را به خود جلب می‌کند، عبارت «به دوزخ اندازد» است، که یک کلام محکم و نیرومند است! با این حال به جمله بعدی نگاه کنید:

« آیا پنج گنجشک را به دو پول سیاه نمی فروشند؟ با این حال حتی یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌گردد. حتا موهای سر شما به تمامی شمرده شده است. پس **مترسید**، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است.» (لوقا ۱۲: ۶-۷)

توجه داشته باشید که در آیه ۵ بر عبارت «[از خدا] بترسید» و در آیه ۷ بر واژه

«مترسید» تاکید کرده‌ام. در اینجا بار دیگر تفاوت میان «ترس مقدس» و «ترس نامقدس» را می‌بینیم. نمی‌توانم به اندازه کافی تاکید کنم که ترس مقدس به معنای ترسیدن از خدا و در نتیجه دوری کردن از او نیست، بلکه این کاری است که ترس غیرمقدس می‌کند. بنابراین، ضروری است که این تفاوت را بدانیم و بر این حقیقت، استوار بمانیم. اگرچه عیسا با کلامی گیرا و تقریباً ترسناک شروع می‌کند، اما همزمان ارزش غیرقابل تصور ما را نزد خداوند بیان می‌کند. در اصل، او نشان می‌دهد که خدا حقیقتاً ما را ارزشمند می‌داند و به همین دلیل، هدیه ترس مقدس را به ما می‌بخشد. این موهبت، با نزدیک کردن ما به «بخشندگی حیات» و دور کردنمان از آنچه ما را تباہ می‌سازد، یعنی ترس از انسان که نقطه مقابل ترس مقدس است، از ما محافظت می‌کند. این دو، بخش مهمی از بحث پیش روی ما خواهد بود، اما پیش از شروع، ابتدا در مورد ارزش خودمان بحث خواهیم کرد.

طبق گفته عیسا، خدا آنقدر شما را گرامی می‌دارد که تعداد موهای سر شما را هم می‌داند. علم تخمین می‌زند که اکثر انسان‌ها به طور متوسط صد هزار مو روی پوست سرشان دارند. اگر ده هزار نفر را در یک اتاق قرار دهید، آیا می‌توانید تعیین کنید که کدام یک از آنها ۹۹/۵۶۹/۰۰۰ تا ۱۰۰ تا موی خود را از دست اشتباه خواهید کرد؛ زیرا هر فرد به طور متوسط روزانه ۵۰ تا ۱۰۰ موی خود را از دست می‌دهد. اما خدا تعداد دقیق تارهای ما را در هر لحظه می‌داند. این مسأله چه چیزی را به ما می‌گوید؟ این که ما آنقدر ارزشمند هستیم که او دائماً به ما فکر می‌کند. داوود می‌نویسد:

«خدایا، اندیشه‌های تو برایم چه ارجمند است! جمله آنها چه عظیم است! اگر بخواهم آنها را برشمارم، از دانه‌های شن فزون‌تر است.» (مزمور ۱۳۹: ۱۷-۱۸)

همه شن‌ها! به همه شن‌های روی زمین فکر کنید؛ همه ساحل‌ها، بیابان‌ها و زمین‌های گلف. مقدار آن بسیار زیاد است. علاقه‌مندان به علوم و ریاضیات می‌گویند بسته به اندازه و میزان فشردگی بسته‌بندی، حدود ۵۰۰ میلیون تا یک میلیارد دانه شن در یک فوت مربع از ساحل وجود دارد. ذهن ما به سختی می‌تواند تعداد بسیار زیادی دانه شن را فقط در ساحل فلوریدا تصور کند. اما فکرش را بکنید اگر تمام دانه‌های شن روی این سیاره را جمع کنید، باز هم به اندازه افکار خدا درباره شما نخواهد بود!

این سوال را از خود بپرسید: معمولاً به چه چیزی فکر می‌کنید؟ به ندرت به چیزی که برایتان کم‌اهمیت است فکر می‌کنید. من و لیزا چیزهایی داریم که

هر سال در زمان کریسمس وقتی به انبار می‌رویم، آن‌ها را کشف می‌کنیم. از اصطلاح کشف استفاده می‌کنم؛ زیرا فراموش می‌کنم که مالک آنها هستم. حتا یک بار هم در طول سال به آنها فکر نمی‌کنم؛ چون برایم ارزشی ندارند. اما اگر بخواهم تمام افکارم در مورد لیزا را در طول چهار سال زندگی مشترکمان بشمارم، ممکن است به اندازه شن‌هایی که نیمی از یک جعبه کفش را پر کند، باشد. این مقدار، تقریباً دو بیست میلیون فکر می‌شود؛ یعنی در هر $6/3$ ثانیه یک فکر. مردی که تا این حد به همسرش فکر می‌کند، به عنوان کسی که عمیقاً عاشق اوست، شناخته می‌شود.

تعداد افکار خدا در مورد شما از دانه‌های شن روی این سیاره بیشتر است. آیا می‌توانید این مسأله را درک کنید؟ شگفت‌انگیزتر این است که خدا اغراق یا مبالغه نمی‌کند. اگرچه همه ما در کنار افرادی بوده‌ایم که اغراق کرده‌اند یا اظهاراتی دور از حقیقت گفته‌اند، اما خدا نمی‌تواند ذره‌ای از حقیقت منحرف شود. او نمی‌تواند دروغ بگوید. بنابراین وقتی می‌گوییم افکار او درباره شما بیشتر از تمام دانه‌های شن روی کره زمین است، این مسأله بسیار بزرگی است. بیایید بیشتر به آن بپردازیم. ارزش ما دقیقاً چقدر است؟ ارزش، توسط خریدار تعیین می‌شود. یک بار پسرم در یک حراج ورزشی شرکت کرد؛ زیرا شرکت او علاقه‌مند بود تا پیراهن «بیل راسل» را که در مسابقات قهرمانی در دهه ۱۹۶۰ پوشیده بود، بخرد. آنها از خرید منصرف شدند، زیرا بالاترین پیشنهاد به $1/044/000$ دلار رسیده بود. با این که بیل راسل، بازیکن بزرگی است، شخصاً بیش از چند صد دلار برای پیراهن او یا لباس هر بازیکن دیگر NBA نمی‌دادم؛ زیرا فقط یک تکه لباس است.

سوال این نیست که ارزش ما نزد مردم چقدر است؛ زیرا این ارزش می‌تواند متفاوت باشد. به علاوه، دنیا آن گونه که باید پیشینه خوبی در ارزش‌گذاری افراد ندارد. میلیون‌ها نوزاد در رحم مادران خود به قتل رسیده‌اند. آیا مردم برای جان این نوزادان ارزش قائل بودند؟ در مورد دختران و زنانی که برای رابطه جنسی قاچاق می‌شوند، از جمله روسپی‌ها، چطور؟ اگر ارزش آنها توسط افرادی که آنها را آنجا گذاشته‌اند، اندازه‌گیری شود، تنها چند صد دلار خواهد بود.

اما خدا تنها کسی است که معیار واقعی ارزش‌گذاری را در این جهان تعیین می‌کند،

نه انسان. حتا برای چیزهایی که ما ارزش قائل هستیم، عیسا یادآوری می‌کند که: «آنچه مردم ارج بسیارش نهند، در نظر خدا کراهت آور است!» (لوقا ۱۶: ۱۵). او همچنین این جملات قابل توجه را بیان می‌کند: «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟» (متا ۱۶: ۲۶)

برای یک لحظه تمام ثروت دنیا را در نظر بگیرید. به عمارت‌های چندمیلیون دلاری، املاک زیبا، جواهرات، فلزات گران‌بها، ماشین‌های زیبا، قایق‌های تفریحی و هواپیماها فکر کنید. تقریباً غیرقابل تصور است. مطالعات اخیر، تولید ناخالص جهانی را ۸۴/۹۷ تریلیون دلار تخمین می‌زنند. این مبلغ غیرقابل تصور است. با این حال عیسا به ما می‌گوید اگر بخواهید جان خود را با همه آنها معاوضه کنید، معامله بی‌فایده‌ای انجام داده‌اید. پس ارزش شما چه قدر است؟ پولس می‌گوید: «به بهایی خریده شده‌اید» (اول قرن‌تیا ۶: ۲۰). پیشنهاد خدا برای شما، یعنی بهایی که او تعیین کرده، در این کلمات یافت می‌شوند: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد.» (یوحنا ۳: ۱۶)

بله، ارزش این کار خیلی بیشتر از پیراهن بیل راسل است. خدا ارزش ما را با گران‌بهاترین دارایی خود برابر می‌داند. در اینجا حقیقتی شگفت‌انگیز نهفته است؛ اگر ارزش ما در نظر خدا حتا یک پنی کمتر از ارزش عیسا بود، این معامله انجام نمی‌شد؛ زیرا خدا معامله‌ای بدون سود انجام نمی‌دهد، چیزی که ارزش بیشتری دارد را برای یک چیز کم‌ارزش‌تر نمی‌دهد.

آیا می‌توانید درک کنید که چقدر برای خدا ارزشمند هستید و محبت خدا به شما چقدر زیاد است؟ عیسا در یک دعا اظهارات شگفت‌انگیزی بیان می‌کند:

«تا جهان بداند که تو مرا فرستاده‌ای و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی.» (یوحنا ۱۷: ۲۳)

این مسأله فراتر از درک ماست. خدا به همان اندازه که عیسا را دوست دارد، شما را نیز دوست دارد. ممکن است فکر کنید او فقط درباره شاگردانش صحبت می‌کند. اما این‌طور نیست؛ زیرا عیسا توضیح می‌دهد که: «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه پیام آنها به من ایمان خواهند آورد.» (یوحنا ۱۷: ۲۰). اگر به عیسا مسیح ایمان دارید، به طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق شهادت شاگردانش است که ایمان آورده‌اید. عمق محبت خدا و ارزشی که او برای شما قائل است، قابل درک نمی‌باشد.

با درک این حقیقت، اکنون بیاوید به بررسی این که چرا هدیه ترس مقدس در رابطه ما با خداوند، امری حیاتی است، پردازیم.

شخصی سازی

آیه: «به یقین کسی فدیۀ جان برادر خویش نتواند داد و خون بهای او را به خدا نتواند پرداخت؛ زیرا فدیۀ جان انسان گران بهاست، و هیچ بهایی کافی نخواهد بود تا انسان جاودانه زنده بماند.» (مزمور ۴۹: ۷-۹)

نکته: هیچ فرد عاقلی، معامله‌ای بی‌منفعت انجام نمی‌دهد؛ یعنی آنچه را که با ارزش‌تر است، در مقابل چیزی که ارزش کمتری دارد، بدهد. خدا نیز هرگز معامله‌ای بی‌منفعت انجام نمی‌دهد. بهایی که خدا برای شما پرداخت کرده، زندگی پسر یگانه‌اش است. این بدان معناست که او به همان اندازه که برای عیسا ارزش قائل است، برای شما نیز ارزش قائل است. همچنین به این معناست که به همان اندازه که برای عیسا ارزش قائل است، برای اطرافیان شما نیز ارزش قائل است.

تأمل: با توجه به ارزش زیادی که عیسا برای زندگی من قائل است، اکنون خود را چگونه می‌بینم؟ این مساله چه تأثیری بر نگاه و رفتار من با کسانی که هر روز با آنها مواجه می‌شوم، دارد؟

دعا: ای پدر آسمانی، از تو سپاس‌گزارم که زندگی مرا آنقدر ارزشمند می‌دانی که حاضر شدی عیسا به جای من بمیرد. عیسا! از تو سپاس‌گزارم که به جای من داوری مرا بر خود گرفتی و اینچنین حتا بیشتر از خودت به من احترام گذاشتی. روح‌القدس، از تو می‌خواهم در قلب و ذهنم این درک را به من ببخشی که چقدر مرا دوست داری و برایم ارزش قائلی، باشد که من نیز دیگران را دوست داشته باشم. در نام عیسای مسیح، آمین!

اعتراف: به همان طریقی که خدا مرا دوست دارد و برایم ارزش قائل است، من نیز دیگران را دوست خواهم داشت و برایشان ارزش قائل خواهم بود.

هنگامی که درباره محبت خدا موعظه
می‌کنیم، این خطر وجود دارد که فراموش
کنیم کتاب مقدس در ابتدا محبت خدا را
نشان نمی‌دهد؛ بلکه نخست، قدوسیت
آتشین و سوزاننده خدا را آشکار می‌سازد
که محبت او، در مرکز قداست آن قرار دارد.

-اُسوالد چَمپِرز

۹. برخورد مرگبار

در بخش اول، به طور مختصر و گذرا به جلال خدا پرداختیم. در این فصل، بر ابعاد مختلف حضور خدا تمرکز خواهیم کرد. بیایید با سفر به یک دوره زمانی شروع کنیم؛ زمانی که قوم اسرائیل در بیابان بودند و خدای متعال تصمیم گرفت در خیمه‌ای میان آنها ساکن شود. پس از یک دوره کار زمان‌بر، مفصل و پیچیده، خیمه توسط تیمی از کارگران تکمیل شد. این خیمه بر اساس طرح دقیقی که خدا در کوه به موسا داده بود، ساخته شد که نمونه‌ای اولیه از خیمه آسمانی بود (عبرانیان ۸ : ۱-۵). پس از اتمام کار، خدا حضور پرشکوه خود را آشکار نمود:

«آنگاه ابر، خیمه ملاقات را پوشانید و جلال خداوند، مسکن را پر ساخت و موسا نتوانست به خیمه ملاقات در آید.» (خروج ۴۰ : ۳۴-۳۵)

بار دیگر خداوند، با ابری تیره، اسرائیل را از جلال خود محافظت کرد. او با قوم محبوب خود به شیوه‌ای که آنها می‌توانستند تحمل کنند، زندگی می‌کرد. فقط کاهن اعظم سالی یک بار، با خون حیوانات قربانی اجازه ورود به مکان مقدس را داشت. این مقام، از سوی خدا انتخاب شده بود و نخستین کاهن، هارون برادر موسا بود. در روز معینی، دو تن از پسران هارون که کاهن نیز بودند، وارد خیمه ملاقات شدند و «آتشی غریب که خداوند بدیشان فرمان نداده بود، به حضور وی تقدیم کردند.» (لاویان ۱۰ : ۱). در مورد جزئیات آنچه واقعا اتفاق افتاده، نظرات متفاوتی وجود دارد، اما برای این که

به اصل موضوع بپردازیم، بیاپید اقدامات آنها را کنار بگذاریم و بر انگیزه آنها متمرکز شویم. یکی از تعاریف بی‌حرمتی این است: «با چیزی مقدس، با بی‌احترامی رفتار کردن». به این معنا که آنچه را که مقدس است، عادی و معمولی تلقی کنیم. در اصل، پسران هارون با بی‌احترامی به حضور پرشکوه خدا آمدند. اتفاقی که در ادامه می‌افتد، تأمل‌برانگیز و حتا ترسناک می‌باشد: «پس آتش از حضور خداوند به درآمده، آنان را فرو بلعید و در حضور خداوند مردند.» (لاویان ۱۰: ۲).

این دو مرد که مجاز بودند به حضور خدا بیایند، به خاطر بی‌احترامی کردن، فوراً جان خود را از دست دادند. آیا خدا با بیرحمی به آنها حمله کرد؟ خیر، بلکه آنها خود را در معرض خطر قرار دادند. به این موضوع فکر کنید؛ زمین، نود و سه میلیون مایل از خورشید فاصله دارد. آفتاب گرفتن در ساحل برای بیشتر افراد لذت‌بخش است، اما اگر در فاصله ده هزار مایلی از خورشید آفتاب بگیرید، بلافاصله با مرگ روبه‌رو خواهید شد. آنها نیز با نزدیک شدن بیش از حد به حضور مقدس و پر جلال خدا مرتکب اشتباه شدند و در نتیجه، به گونه‌ای عمل کردند که برایشان فاجعه به بار آورد. به سخنانی که موسا بلافاصله پس از مرگ پسران هارون به او گفت، گوش دهید:

«این است فرموده خداوند: در میان آنان که نزدیک منند، تقدیس خواهم شد و پیش روی همه قوم جلال خواهم یافت.» (لاویان ۱۰: ۳)

آنچه موسا بیان کرد، حکمی جهانی و ابدی است؛ جهانی، به این معنا که برای هر مخلوقی اعم از انسان یا فرشته صدق می‌کند، و ابدی، به معنای چیزی است که همیشه بوده و هرگز تغییر نخواهد کرد. شما تنها با داشتن نگرش و قلبی احترام‌آمیز می‌توانید به حضور او وارد شوید. بیاپید به آن شب در برزیل برگردیم. من در حضور مهیب خداوند، در حالی که باد می‌وزید، از ترس مقدس فلج شده بودم. فکری که به معنای واقعی کلمه در ذهنم می‌چرخید، این بود: «جان بیور اگر یک حرکت اشتباه انجام دهی، یا یک کلمه اشتباه بگویی، می‌میری!»

آیا واقعا این اتفاق می‌افتاد؟ مطمئن نیستم؛ اما چیزی که به طور قطع می‌توانم بگویم، این است که یک زن و مرد در عهد جدید در مقیاسی مشابه حرکت اشتباهی انجام دادند و هر دو مُردند. بله! «مردند»؛ یعنی در عمق شش فوتی زمین دفن شدند (اعمال ۵: ۱-۱۰).

برخورد مرگبار

این زوج در حضور رهبران کلیسا و همایمانان خود، هدیه و پیشکشی آوردند، با این حال هر دو فوراً کشته شده و در همان روز دفن شدند. وقتی این اتفاق افتاد، سایر ایمانداران چه واکنشی نشان دادند؟

«آنگاه ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه آنان که این را شنیدند، مستولی شد.» (اعمال ۵: ۱۱)

در اینجا چند نکته قابل توجه وجود دارد: نمی‌گویند «ترسی عظیم بر شهر مستولی شد». نه! بلکه می‌گویند «ترسی عظیم بر تمامی کلیسا مستولی شد». نکته دوم این که فقط «ترس» نیست، بلکه «ترسی عظیم» است. نویسندگان عبری برخلاف ما که اغلب در فرهنگ غربی اغراق می‌کنیم، اغراق نمی‌کنند. منظور از «عظیم» در کتاب مقدس «مقدار بسیار زیادی از ترس مقدس است».

در اعمال رسولان باب ۲، وقتی روح خدا در ابتدا در روز پنطیکاست ظاهر شد، برخی از کسانی که در آنجا ایستاده بودند، نتیجه گرفتند که شاگردان در ساعت چهار صبح شراب نوشیده و مست شده‌اند. لحظه‌ای بایستید و فکر کنید که فرد مست چگونه رفتار می‌کند؟ او معمولاً ساکت و آرام نیست، بلکه اغلب شاد و سرخوش است. این حالت، فضای آن روز خاص را توصیف می‌کند. حضور خدای مهربان ما طراوت‌بخش بود. اما هنگامی که حضور مهیب و حتماً هولناک او برای قضاوت در میان همان مردم آشکار شد، کلیسا دچار ترس و هراس بسیاری شد. این رویداد، به طور چشمگیری آگاهی آنها را نسبت به قدوسیت خدا افزایش داد.

اغلب از من می‌پرسند: چرا در عصر حاضر، مردم مانند این زوج از بین نرفته‌اند؟ سوال خوب و درستی است. این زوج به پطرس و درنهایت، به روح القدس دروغ گفتند. در قرن ۲۱ بسیاری از کشیشان دروغ گفته‌اند، پس چرا متخلفان به سرنوشت مشابهی دچار نشدند؟ بیایید ببینیم بلافاصله پس از مرگ این زوج چه اتفاقی می‌افتد؟

«تا جایی که حتی بیماران را به میدان‌های شهر می‌آوردند و آنان را بر بسترها و تخت‌ها می‌خواباندند تا چون پطرس از آنجا می‌گذرد، دست کم سایه‌اش بر برخی از آنان افتد [...] و همه شفا می‌یافتند.» (اعمال ۵: ۱۵-۱۶)

وقتی به این اتفاق فکر می‌کنید، واقعا گیج‌کننده است. توجه کنید که در اینجا از

کلمه میدان‌ها (حالت جمع) استفاده شده است و «تعداد محدودی» نبودند که شفا یافتند، بلکه «همه» شفا یافتند. اگر بخواهیم آن را به شکل امروزی بیان کنیم، مانند این است که پطرس رسول وارد یک بیمارستان بزرگ شود و فقط با قدم زدن در راهروها، همه تخت‌های طبقات را خالی کند. چنین قدرت عظیمی فقط در جایی که جلال خداوند است، دیده می‌شود.

بباید این مسأله را با مثال دیگری از کتاب مقدس تایید کنیم. صدها سال پس از اتفاقی که برای پسران هارون افتاد، دو پسر دیگر که کاهن هم بودند، به نام‌های «خُفنی» و «فینحاس» با زنانی که در همان خیمه ملاقات جمع شده بودند، زنا می‌کردند. این مسأله نزدیک همان جایی که پسران هارون بودند، اتفاق افتاد (در فاصله ۲۷ متری از آن محل)! آنها به همین بسنده نمی‌کردند. عبادت‌کنندگان را تهدید می‌کردند و به زور قربانی‌هایشان را می‌گرفتند: «پسران عیلی مردانی فرومایه بودند و خداوند را نمی‌شناختند.» (اول سموئیل ۲: ۱۲-۱۳). خدا در مورد آنها گفته است: «برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه آن خاندان را تا به ابد با قربانی یا هدیه، کفاره نخواهد شد.» (اول سموئیل ۳: ۱۴). قطعاً شما هرگز نمی‌خواهید این سخنان را از زبان خدا بشنوید. رفتار آنها در نظر خداوند بسیار توهین‌آمیز بود و بی‌احترامی آنها چندین برابر بیشتر از پسران هارون بود، با این حال این جوانان در همان خیمه فوراً نمرند؟ چرا؟ پاسخ این سوال را در این آیه می‌توان یافت: «کلام خداوند در آن روزها نادر بود و رؤیا غیرمعمول.» (اول سموئیل ۳: ۱۰). فقدان کلام خدا حکایت از عدم حضور او دارد؛ او در آنجا حضور نداشت و این مسأله تفاوتی با کنفرانس برزیل نداشت. اما در زمان موسی او به طور کامل حضور داشت.

از این مثال‌ها چه نتیجه‌ای می‌توانیم بگیریم؟ هرچه جلال آشکار خدا بیشتر باشد، داوری، برای بی‌حرمتی کردن سریع‌تر و شدیدتر خواهد بود. بنابراین، تاخیر در داوری، به معنای عدم داوری نیست. به همین دلیل پولس می‌نویسد:

«گناهان برخی آشکار است و پیشاپیش آنها به کام داوری می‌شتابد، اما گناهان برخی دیگر از پی آنها می‌آید.» (اول تیموتائوس ۵: ۲۴)

پس عاقلانه این است که تحت هیچ شرایطی به خودمان اجازه ندهیم که نسبت به خدا بی‌حرمتی، بی‌اعتنایی یا بی‌مبالاتی داشته باشیم. در واقع زمانی که جلال خدا آشکار

برخورد مرگبار

نمی‌شود، خطرناک‌تر است. چرا؟ زیرا در این باور گمراه‌کننده که چون داوری نشده‌ایم، مورد پذیرش هستیم، بسیار محتمل و ساده‌تر است که به سمت بی‌حرمتی نسبت به خدا بلغزیم. اگر این اتفاق بیفتد، همان‌طور که در فصل بعدی خواهیم دید، به راحتی می‌توانیم به این باور اشتباه برسیم که خداوند اهمیتی به بی‌حرمتی‌های ما نمی‌دهد.

شخصی‌سازی

آیه: «در میان آنان که نزدیک من‌اند، تقدیس خواهم شد و پیش روی همه قوم جلال خواهم یافت.» (لاویان ۱۰:۱۲)

نکته: هرچه جلال آشکار خدا بیشتر باشد، داوری بی‌حرمتی، سریع‌تر و شدیدتر خواهد بود. بنابراین، تاخیر در داوری به معنای عدم داوری نیست.

تأمل: چگونه در دعا، در کلیسا، در پرستش، در زمانی که کلام خدا تعلیم داده می‌شود یا در زندگی روزمره به خدا نزدیک شوم؟ آیا با بی‌تفاوتی و بی‌توجهی به او نزدیک می‌شوم؟ آیا از این حقیقت غافل شده‌ام که او نه تنها پدر من، بلکه خدای قدوس و آتش سوزاننده است؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که با بی‌حرمتی و بی‌توجهی، به تو نزدیک شدم. من از یاد برده بودم که تو کیستی و بیش از حد به تو نزدیک شدم. اکنون توبه کرده و دیگر تو را نه به عنوان «رفیق»، بلکه به عنوان خدای قدوسی که هستی، مورد احترام قرار می‌دهم. سپاس‌گزارم که تا این حد مهربان و بخشنده بودی و بی‌حرمتی مرا بخشیدی. در نام عیسی‌ای مسیح، آمین.

اعتراف: من به خدا احترام می‌گذارم و مهم نیست که او چقدر با قدرت یا ملایمت حضور خود را آشکار می‌سازد.

«زیرا راه‌های انسان در برابر چشمان
خداوند است و همه طریق‌های او را
می‌سنجد.»

- امثال ۱۲:۵

۱۰. خدا نظاره‌گر نیست

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، ترس مقدس ما متناسب با درک ما از جلال خدا، افزایش می‌یابد. عکس آن نیز صادق است: هرچه کم‌تر از او بترسیم، عظمت او را حتا تا حد محدودیت‌های انسانی کاهش خواهیم داد. سیستم این جهان، مانند رودخانه خروشان است که پرشتاب و با قدرت، در تلاش برای نادیده گرفتن جلال خداوند، بر روان انسان می‌کوبد. ماهیت این رودخانه، کلمات، افکار، تصاویر، ویدئوها یا هر وسیله دیگری است که می‌توان از آن برای اعتلای انسان فانی به قیمت کاهش عظمت خالق‌مان استفاده نمود. کسی که فاقد ترس مقدس است، به راحتی تسلیم این نیرو می‌شود و دارای ذهنیتی می‌گردد که باور می‌کند خدا به آنچه وی انجام می‌دهد، توجهی نمی‌کند یا اهمیتی نمی‌دهد؛ در نتیجه، افکاری مانند این شروع به شکل‌گیری می‌کنند: من استثنا هستم، من معاف هستم، من فرق چندانی با دیگران ندارم، خدا انگیزه‌ها، گفتار یا اعمال مرا نادیده می‌گیرد و آنقدر اتفاقات زیادی در حال رخ دادن هستند که خدا نمی‌تواند همه آنها را رصد کند.

«شریر در دل خود می‌گوید: خدا فراموش کرده است، روی خود را پوشانیده و

هرگز نخواهد دید.» (مزمور ۱۱:۱۰)

انواع مختلفی از این طرز فکر اشتباه و خطرناک وجود دارد، اما همه به این معناست که توانایی‌های خدا کمتر از آنچه واقعا هست، در نظر گرفته شود. این موضوع با این طرز فکر که والدین، رئیس، معلم، مربی یا هر رهبر دیگری ممکن است رفتار ما را رصد

نکنند و متوجه آن نشود، هیچ تفاوتی ندارد. افرادی که در این دام گرفتار شده‌اند، خود را با این باور تسکین می‌دهند که جزئیات زیادی برای پیگیری وجود دارد و خدا توانایی انجام آن را ندارد.

بیباید یک قدم جلوتر برویم. اگر کسی به لغزش در این مسیر ادامه دهد که دلیل آن نه تنها عدم ترس مقدس بلکه اجتناب از آن است، اکنون با این باور شیطانی مواجه می‌شود که خدا نمی‌تواند نیت‌ها، گفتار یا اعمال مرا ببیند. این که باور داشته باشیم خدا نمی‌بیند، یک مسأله است و این که فکر کنیم او قادر به انجام این کار نیست، مسأله‌ای دیگر است که خود، نوعی بی‌احترامی است! ممکن است گفته‌ها، اعمال و انگیزه‌های خود را از دیگران پنهان کنیم یا کارهایی را مخفیانه در تاریکی یا حتا در سایه انجام دهیم تا دیگران متوجه آن نشوند. اما اگر فکر کنیم که می‌توانیم افکار یا اعمال خود را از خداوند متعال پنهان کنیم، خود را فریب داده‌ایم. این فرضیه نادرست، چه آگاهانه باشد چه ناآگاهانه، در روحی که عاری از ترس مقدس است، وجود دارد. کتاب مقدس می‌گوید:

«وای بر آنان که تدبیرهای خود را زیرکانه از خدا پنهان می‌سازند، که اعمالشان در تاریکی است و با خود می‌گویند: کیست که ما را ببیند؟ کیست که ما را بشناسد؟» (اشعیا ۲۹:۱۵)

در ابتدا ممکن است فکر کنید که اشعیا به شریران، بی‌ایمانان، یا به کسانی که به کلیسا نمی‌روند و در مراسم پرستشی شرکت نمی‌کنند، اشاره دارد. در حالی که موارد فوق، به طور خاص درباره ایمانداران نوشته شده است. بله، درست است، چراکه پیش از این آیه، می‌خوانیم:

«خداوندگار می‌گوید: این قوم به دهان خود به من نزدیک می‌آیند و به لب‌های خویش مرا حرمت می‌نهند، اما دلشان از من دور است؛ ترس آنان از من حکم آموخته بشر است و بس.» (اشعیا ۲۹:۱۳)

اجازه دهید آن را به زمان حال و شکل امروزی درآوریم. این افراد ادعا می‌کنند که با عیسا در ارتباط هستند، زیرا به لطف او نجات یافته‌اند. آنها به طور کلامی به او احترام می‌گذارند، در کنفرانس‌های مسیحی شرکت می‌کنند، در اسپاتی‌فای (اپ موسیقی) به سرودهای پرستشی گوش می‌دهند، اما بخشی از وجودشان فکر می‌کند که خداوند،

خدا نظاره‌گر نیست

قادر به دیدن یا شنیدن آنچه آنها فکر می‌کنند یا انجام می‌دهند، نیست. وضعیت ذهنی آنها به مراتب بدتر از کسانی است که از عیسا پیروی نمی‌کنند. آنها دروغی را باور کرده‌اند، و بدتر از آن، این که به اشتباه خود آگاه نیستند.

ممکن است بگویید: «به‌هیچ‌وجه، چنین چیزی نمی‌تواند اتفاق بیفتد!». بیایید به زوجی که در عهد جدید از آنها سخن گفته شده و در فصل قبل نیز به آنها اشاره کردیم یعنی حنانیا و سفیره بازگردیم (اعمال ۵). پیشینه داستان برای درک رفتار اشتباه این زوج مهم است. داستان آنها در حقیقت از باب ۴ آغاز می‌شود:

«یوسف نیز که از قبیله لوی و اهل قبرس بود و رسولان او را برنابا یعنی «مشوق» لقب داده بودند مزرعه‌ای را که داشت، فروخت و وجه آن را آورده پیش پای رسولان گذاشت.» (اعمال ۴: ۳۶-۳۷)

در آن دوره زمانی، قبرس جزیره‌ای با ثروت فراوان، سنگ‌های گران‌بها، معادن مس و آهن و مقدار زیادی چوب بود و به خاطر گل، میوه، شراب و روغنش معروف بود. اگر زمینی در قبرس داشتید، احتمالاً از وضع مالی خوبی برخوردار بودید.

تصور کنید: یک لوی ثروتمند از قبرس مبلغ بسیار زیادی از پولی را که از فروش زمین خود دریافت کرده بود، می‌آورد تا همه آن را به کلیسا بدهد. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟

«و اما شخصی حنانیا نام با همسرش سفیره ملکی را فروخته» (اعمال ۵: ۱)

به کلمه اول آیه توجه کنید: «اما» یک حرف ربط است که باعث اتصال دو عبارت و ادامه دادن آن می‌شود. در این مورد، شروع باب جدید به آسانی می‌تواند از اهمیت ادامه داستان بکاهد. این تازه‌وارد ثروتمند به کلیسا می‌پیوندد و پیشکشی عالی می‌آورد که همه شاهد آن هستند. هدیه او باعث واکنش این زوج می‌شود و آنها بلافاصله مقداری ملک می‌فروشند و ...

«[حنانیا] بخشی از بهای آن را با آگاهی کامل زنش نگاه داشت و ما بقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد.» (اعمال ۵: ۲)

چه چیزی باعث این واکنش شد؟ آیا ممکن است این زوج تا آن لحظه، به بزرگ‌ترین بخشنندگان کلیسا شهره بودند؟ اگر چنین است، آیا توجه رهبران و مردم را به خود

جلب کردند؟ باید به خاطر داشته باشیم که بخشندگی، نوعی عطاست مانند بسیاری از عطایای دیگر مانند: خدمت کردن، موعظه کردن، مهمان‌نواز بودن، تعلیم دادن، رهبری کردن و موارد دیگر. بخشندگی نیز از این قاعده مستثنا نیست و تحسین می‌شود (دوم قرتنیا ۹: ۱۳-۱۲). آیا این زوج از احترام و توجه زیادی برخوردار بودند؟ آیا امنیت‌شان به خطر افتاده بود و توسط شخصی تازه‌وارد تهدید می‌شد. آیا مردم پیشکش این مرد را که باعث کمک و حمایت از افراد فقیر شده بود، جشن گرفتند و توجه آنها از حناتیا و همسرش منحرف گردید؟

شاید آنها در پی جلب توجه بودند، بنابراین با فروش یک قطعه زمین که احتمالاً بزرگ‌ترین دارایی‌شان بود، واکنش نشان دادند. آنها این گونه استدلال کردند: «این پول خیلی زیادی است که بتوان از آن دل کند. اما می‌خواهیم این گونه به نظر آید که تمام آن را به آنها بخشیده‌ایم. پس بیایم فقط بخشی از آن را بدهیم، اما اعلام کنیم این تمام پولی است که دریافت کرده‌ایم!». این تفکر فریبکارانه، با این توجیه که دیگران را به دادن هدایای بزرگ تشویق می‌کند، تقویت می‌شد.

حفظ ظاهر، مهم‌تر از حقیقت بود و در نتیجه، منجر به فریب شد. چطور ممکن است که این زوج فکر کنند خدا کار آنها را نمی‌بیند؟

آنها این کار را از قبل برنامه‌ریزی و بررسی کرده و با هم به توافق رسیده بودند. با این باور که می‌توانند نقشه خود را از خداوند پنهان کنند، عمل شیطانی خود را در تاریکی انجام دادند و جایی در ذهنشان فکر کردند که خداوند نمی‌داند چه خبر است (نقل قولی تقریباً مستقیم از اشعیا ۲۹: ۱۵). این مسأله به قیمت جان هر دوی آنها تمام شد. هر دو در یک روز دفن شدند.

چگونه دو نفر از کسانی که ادعا می‌کردند ایمان دارند و شاهد معجزات قابل توجهی در باب‌های قبل بوده‌اند، ممکن است باور داشته باشند که می‌توان انگیزه‌های خود را از خدای قادر مطلق پنهان کرد؟ آنها شاهد چنین معجزاتی بوده‌اند: شنیدن صدای وزیدن باد شدید از آسمان که توجه همه مردم شهر را به خود جلب کرد، نجات یافتن هزاران نفر در تجمعاتی که از قبل اعلام نشده بود، شفای یک لنگ مادرزاد که به طور معجزه‌آسایی راه می‌رفت، قدرت خداوند که ساختمانی را تکان داد و بسیاری معجزات دیگر.

یا چگونه ممکن است که آدم و حوا که با خدا در باغ راه می‌رفتند، باور کنند که پس از گناه می‌توانند از او پنهان شوند؟ (پیدایش ۳: ۸)

خدا نظاره‌گر نیست

قوم اسرائیل چگونه می‌توانست بگوید: «خدا نمی‌بیند.» (حزقیال ۹:۹)
یا این جمله تکان‌دهنده را در نظر بگیرید: «ای پسر انسان، آیا می‌بینی مشایخ
خاندان اسرائیل هر یک در حجره تندیس‌های خویش در تاریکی چه می‌کنند؟ زیرا
می‌گویند: خداوند ما را نمی‌بیند.» (حزقیال ۸:۱۲).
چقدر احمقانه است که فکر کنیم، می‌توانیم قلب‌های سرد و جداافتاده‌مان را از
خداوند پنهان کنیم؟

به طور خلاصه، همه این سناریوها ریشه مشترکی دارند که این خطای بزرگ را
تقویت می‌کند: فقدان ترس مقدس. به همان میزانی که ما فاقد ترس مقدس هستیم،
توانایی‌های خدا در ذهن ما کاهش می‌یابد و ترسناک این است که ما از وضعیت خود
غافل می‌شویم و قدرت تشخیص ما ضعیف می‌گردد. این شرایطی است که در چندین
فصل آینده به تفصیل در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

شخصی‌سازی

آیه: «آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که من کاوشگر دل‌ها و افکارم و به
هریک از شما بر حسب اعمالش پاداش خواهم داد.» (مکاشفه ۲:۲۳)

نکته: خداوند نه تنها از اعمال ما، بلکه از انگیزه‌ها و نیت‌های ما نیز آگاه است.

تأمل: آیا همواره با این آگاهی که خدا از درونی‌ترین افکار، انگیزه‌ها و نیت‌های
من آگاه است، زندگی می‌کنم؟ چگونه می‌توانم آگاهی خود را از این حقیقت
افزایش دهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، می‌خواهم انگیزه‌ها و نیت‌هایم به اندازه انگیزه‌ها و
نیت‌های عیسا پاک باشد. باشد که تمام افکار، خواسته‌ها، گفتار و اعمالم را با
این درک که تو پیوسته راه‌هایم را کاوش می‌کنی، تصفیه کنم. باشد که هرگز درک
من از این حقیقت، کاهش نیابد. در نام عیسی مسیح، آمین!

اعتراف: با آگاهی از این که خداوند، از نیت‌ها، افکار، گفتار و اعمال من کاملاً
آگاه است، زندگی خواهم کرد.

«پس چرا این قوم
به ارتداد دائمی مرتد شده‌اند؟»

-ارمیا ۸: ۵

۱۱. ترسان و لرزان

حضور هیبت‌انگیز خدا و نتیجه‌داوری حنّانیا و سفیره «ترسی عظیم» در کلیسا ایجاد نمود. بازهم باید تاکید کنم که در اینجا از کلمه شهر استفاده نشده است، بلکه از واژه کلیسا استفاده شده است. وقتی معادل یونانی «ترسی عظیم» را بررسی می‌کنیم، مفهوم شدیدتری را منتقل می‌کند. کلمه یونانی megas معادل کلمه دوم یعنی «عظیم» است و به معنای «بالاترین حد یک مقیاس، به میزان زیاد، شدید، وحشتناک» می‌باشد. کلمه انگلیسی mega هم از همین کلمه گرفته شده است. بنابراین، هیچ اشتباهی در مفهوم آن وجود ندارد و در واقع، می‌توان آن را «ترس شدید» ترجمه نمود. به یاد داشته باشید که نویسندگان کتاب مقدس در کلام خود اغراق نمی‌کنند. کلمه یونانی phobos نیز معادل کلمه اول، یعنی ترس می‌باشد. کلمه‌ای که اغلب برای ترس مقدس در سراسر عهد جدید استفاده شده است، به معنای «ترس، وحشت، تکریم، احترام و عزت» است. منبع دیگری آن را به عنوان «ترس آمیخته به احترام عمیق الاهی، احترام، هیبت» تعریف می‌کند. ما دوباره با کلمات ترس و وحشت مواجه می‌شویم که نشان‌دهنده درجه بالایی از ترس هستند.

پولس هم هنگام نوشتن، از همین واژگان استفاده می‌کند:

«پس ای عزیزان، همان‌گونه که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیشتر حتا در غیابم، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید: زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما پدید می‌آورد.» (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳)

نجات ما با محبت و مهربانی حاصل نمی‌شود، بلکه با ترس و لرز به دست می‌آید که بعداً آن را به طور کامل بررسی خواهیم کرد. بار دیگر شدت آنچه به ما گفته می‌شود، با واژه‌ای جدید افزایش می‌یابد: لرز، که معادل یونانی آن tromos بوده و به معنای «لرزیدن از ترس و وحشت یا ترس، وحشت و احترام عمیق» است. استفاده از این کلمات، یک اتفاق نادر نیست؛ چراکه این دو کلمه در کنار هم چهار بار در عهد جدید توسط پولس رسول استفاده شده‌اند.

اگرچه ما بررسی ترس مقدس را به پایان نرسانده‌ایم، اما در جایی ایستاده‌ایم که می‌توانیم از این مسأله تعجب کنیم که چگونه یک تعلیم دهنده کلام خدا می‌تواند آن ترس مقدس را به «پرستش احترام‌آمیز» محدود کند. تنها در این فصل، با چند آیه‌ای که بر آنها تاکید کرده‌ایم، با واژگانی بسیار قوی و عمیق روبه‌رو می‌شویم. در اینجا لیستی از واژگان گردآوری شده قرار دارد: ترس عظیم، هیبت، وحشت، اقدام عمیق، لرزیدن، خوف. این واژگان، تنها برای توصیف جنبه‌ای کوچک از زندگی ما در مسیح نیستند، بلکه نشان می‌دهند که نجات ما چگونه به عمل می‌آید؛ اصطلاحی که توصیف می‌کند چگونه تلاش‌های ما با همکاری و قدرت روح القدس، آنچه را که عیسا سخاوتمندانه برای ما فراهم می‌کند، به بلوغ کامل می‌رساند. از این لحظه به بعد، این طور می‌گوییم: نجات ما با ترس و لرز به عمل می‌آید.

اکنون با در نظر گرفتن این موضوع، این سوال پیش می‌آید که چرا ترس مقدس، به عنوان یکی از حقایق پیشرو، در کلیساهای ما، گروه‌های کوچک و یا مدارس کتاب مقدسی تعلیم داده نمی‌شود؟ آیا این مسأله می‌تواند علت وجود بسیاری از مسیحیان بی‌تفاوت و بی‌اثر در جهان غرب باشد؟ یا می‌تواند دلیلی باشد که کتاب مقدس در مورد «روی‌برگرداندن» از ایمان در روزهای آخر هشدار می‌دهد؟ پولس می‌نویسد: «زیرا تا نخست آن عصیان واقع نشود و آن مرد بی‌دین که فرزند هلاکت است به ظهور نرسد، آن روز فرا نخواهد رسید.» (دوم تسالونیکیان ۲: ۳). آیا این عصیان می‌تواند با خفه کردن ترس مقدس ما تحریک شود؟ پس از چهل سال دعا، مطالعه و خدمت در تمام ایالت‌های آمریکا و شصت کشور، باور دارم که این امر صحیح است.

بباید یک قدم جلوتر برویم. یکی از تعالیم ابتدایی یا بنیادی کلیسا «مجازات ابدی» است. این کلمات را با دقت بخوانید:

«پس بیایید تعالیم ابتدایی درباره مسیح را پشت سر نهاده، به سوی کمال پیش برویم و دیگر بار مجازات ابدی را بنیان ننهیم.» (عبرانیان ۶: ۱-۲).

واقعیت این است که همه ما برای نحوه زندگیمان حساب پس خواهیم داد. آنچه در این داوری رخ می‌دهد تا ابد باقی خواهد ماند، یعنی امری ابدی است! برای یک فرد ایماندار، از آن تحت عنوان «مسند داوری مسیح، یاد می‌شود. بیایید به دو واژه‌ای که در آیه بالا آنها را برجسته کرده‌ایم، بپردازیم. نخستین واژه «ابتدایی» است. یک کودک خردسال در مدرسه ابتدایی چه چیزی می‌آموزد؟ مهارت خواندن، نوشتن، جمع و تفریق کردن و سایر مهارت‌های اساسی. در واقع ما پایه‌های اصلی مورد نیاز برای ادامه تحصیل را به دست می‌آوریم. آیا می‌توانید ادامه تحصیل در دبیرستان یا دانشگاه را بدون توانایی خواندن، نوشتن یا جمع و تفریق کردن تصور کنید؟ غیرممکن است.

به نظر من بسیاری از ایمانداران از داوری‌ای که با آن روبه رو خواهند شد، اطلاعی ندارند یا در بهترین حالت، تنها با این اصطلاح آشنا هستند، اما آن را به طور کامل بررسی نکرده‌اند. این مسأله را می‌توان با آگاهی از این که یادگیری مهارت‌های ابتدایی در دبستان مهم هستند، اما هرگز قدمی جدی برای یادگیری آنها را برنداشت، مقایسه نمود. سوال بسیار مهمی که باید پرسید، این است که چگونه ایمانداران بدون این حقیقت ابتدایی، زندگی خود را در مسیح بنا می‌کنند؟

بیایید به کلمه دیگری که برجسته شده است، یعنی «بنیان» بپردازیم. آیا می‌توانید تصور کنید که ساختمانی را بدون پایه و بنیان بنا کنید؟ اگر هوا آرام باشد، ساختمان می‌تواند بالا برود و پا برجا بماند. اما با آمدن یک توفان سهمگین، ساختمان فرو می‌ریزد. این امر می‌تواند نشان‌دهنده انحراف از ایمان باشد. گروه «بارنا» گزارش داد که بیش از چهار میلیون آمریکایی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ ایمانشان را از دست دادند. اکنون نیمی از آنها ادعا می‌کنند که غیرمسیحی هستند، یعنی بی‌خدا و بی‌دین. آیا فقدان تعالیم بنیادی ما، می‌تواند به این آمار فاجعه‌بار کمک کرده باشد؟ بیایید نگاه کوتاهی به آنچه که به داوری ما وابسته است، ببندازیم:

«آری ما چنین دلگرمیم و ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم.» (دوم قرنتیان ۵: ۸)

فورا درمی‌یابیم که پولس فقط با ایمانداران صحبت می‌کند. وقتی یک غیرایماندار از حضور در بدن امتناع می‌ورزد، در حضور خدا نیز نخواهد بود.

«پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم.» (دوم قرنتیان ۹:۵)

زمانی که پسرانمان در سنین جوانی بودند، من و لیزا به دنبال فرصت‌هایی بودیم تا آنها را با ایمان تربیت کنیم. یکی از جنبه‌های مهم تعلیمی ما، محافظت از آنها در برابر ایجاد نگرش مُحق بودن بود. یک روز عصر به آنها گفتم: «بچه‌ها شما نمی‌توانید کاری کنید که من و مادرتان شما را بیشتر یا کمتر از آنچه قبلا دوست داشته‌ایم، دوست داشته باشیم!». بدین ترتیب عشق بی‌قیدوشرط ما برای آنها نشان داده شد. اما چند لحظه بعد، جمله‌ام را این گونه ادامه دادم: «اما نسبت به این موضوع که ما چقدر از شما راضی هستیم، مسئول هستید!». این لحظه شگفت‌انگیز چشم آنها را به حقیقت باز کرد. حقیقت این است که ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم که خدا ما را بیشتر یا کمتر دوست داشته باشد. اما مسئول این هستیم که او چقدر از ما راضی باشد. به همین دلیل است که پولس می‌گوید:

«زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. پس چون معنی ترس خداوند را می‌دانیم، می‌کوشیم مردمان را مجاب کنیم.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۰-۱۱)

در این مسند داوری ما به خاطر گناهانی که توبه کرده‌ایم، داوری نخواهیم شد، زیرا آنها قبلا توسط خون عیسا پاک شده‌اند. خدا «به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه نیز نافرمانی‌های ما را از ما دور کرده است.» (مزمور ۱۰۳:۱۲). و در جایی دیگر می‌گوید: «از آن رو که شرارت ایشان را خواهم آمرزید، گناهانشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.» (عبرانیان ۸:۱۲)

پس داوری ما شامل چه چیز خواهد بود؟ این که چگونه به عنوان یک ایماندار زندگی کردیم، خوب و بد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آنچه برای بحث کنونی ما مهم است، این است که پولس «ترس خداوند» را با داوری یک ایماندار مرتبط می‌کند. همان‌طور

که پیش‌تر اشاره شد، معادل یونانی کلمه ترس phobos است، همان واژه‌ای که برای توصیف واکنش کلیسا به داوری سفیره و حنانیا استفاده شد. این مسأله ما را به یک پرسش مهم می‌رساند: آیا اتفاقی که برای این زوج افتاد، می‌تواند پیش‌نمایشی از داوری یک ایماندار باشد؟ این احتمال را در چند فصل آینده، بررسی خواهیم نمود.

شخصی‌سازی

آیه: «تارفتار شما شایسته خداوند باشد، بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید.» (کولسیان ۱: ۱۰)

نکته: شما نمی‌توانید کاری انجام دهید که خدا شما را بیشتر یا کمتر از آنچه قبلاً دوست داشته است، دوست بدارد. اما مسئول این هستید که او چقدر از شما راضی و خشنود باشد.

تأمل: آیا زندگی من خداوند را خشنود می‌سازد؟ از کجا بدانم که چه چیزی او را خشنود می‌کند و چه چیزی نمی‌کند؟

دعا: ای پدر آسمانی از تو می‌خواهم که با کلام خود و به وسیله روح خود آنچه را که برای تو خوشایند و ناخوشایند است، بر من آشکار نمایی. قلب و ذهنی به من بده که بیش از هر چیزی به دنبال خشنودی و رضایت تو باشد. باشد که با این کار، بیشتر تو را بشناسم و به گونه‌ای زندگی کنم که تو را گرامی بدارم. باشد آنچه که می‌خواهم، مرا برای داوری شدن به عنوان یک ایماندار آماده کند و پاداش‌های ابدی را که برایم در نظر گرفته‌ای، دریافت کنم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: خشنود کردن خداوند، نخستین اولویت من در زندگی است. او در من کار می‌کند تا خواسته و رضایت او را انجام دهم.

نکته قابل توجه در مورد خدا این است که
وقتی از او می‌ترسید، دیگر از هیچ چیز
نخواهید ترسید؛ در حالی که اگر از خدا
نترسید، از همه چیز می‌ترسید.

-اوسوالد چمبرز

۲۱. ریاکاری مسری

توضیح یک نکته در رابطه با زوجی که زندگی آنها در کتاب اعمال رسولان به پایان رسید، مهم است. موضوع، کاری که حنانيا و سفیره انجام دادند، نبود. چراکه آنها در مراسم کلیسایی خود، هدیه‌ای پیشکش کردند. دادن هدیه مالی برای خدا امری زیبا و مقدس است، اما گناه، انگیزه آنها بود یعنی میل به دیده شدن در نوری خاص. در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود: آیا فقط گفتار و کردار ما مورد قضاوت و بررسی قرار می‌گیرد یا افکار و انگیزه‌های ما نیز شامل آن می‌شود؟

ببایید با خواندن هشدارهای که عیسا به شاگردانش داد، شروع کنیم:

«در این هنگام، هزاران تن گرد آمدند، چندان که بر یکدیگر پا می‌نهادند. عیسا نخست با شاگردان خود سخن آغار کرد و گفت: از خمیرمایه فریسیان که همانا ریاکاری است، دوری کنید. هیچ‌چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ‌چیز پوشیده نیست که عیان نگردد.» (لوقا ۱۲: ۱-۲)

در این دو آیه، موارد بسیاری مطرح شده است. تصور کنید که شما خادم انجیل هستید و جمعیت زیادی برای شنیدن صدای شما جمع می‌شوند که به عنوان «هزاران تن» ثبت شده است. این رویای اکثر خادمان و واعظین است! اما عیسا چه می‌کند؟ او به شاگردانش نمی‌گوید: «هی بچه‌ها، من به خاطر همین اینجا هستم، کنار بروید تا من کارم را انجام بدهم!» نه، در عوض، او سه کار انجام می‌دهد:

نخست، او از این فرصت استفاده می‌کند تا به آنها پیامی تصویری از این که چگونه «تحت کنترل لحظه نباشید» را منتقل کند. او به این رهبران آینده در مورد ریاکاری، هم با مثال و هم با آموزش هشدار می‌دهد. معادل یونانی کلمه ریاکاری *hupókrisis* است و به معنای «داشتن اهداف یا انگیزه‌های خاص است، در حالی که در واقعیت، اهداف کاملاً متفاوتی داریم.»

فریسیان در ریاکاری ماهر بودند - و تنها برای تظاهر کردن و نمایش به دیگران، کاری انجام می‌دادند. عیسا هشدار می‌دهد که با پاک نگه داشتن انگیزه‌هایتان در این دام نیفتید.

در اصل، او بیان می‌کند که اجازه ندهید محبوبیت یا تایید انسان‌ها شما را هدایت کند، بلکه توسط روح هدایت شوید، هم در آنچه آموزش می‌دهید و هم در نحوه زندگیتان، در حقیقت استوار بمانید.

دوم، عیسا اشاره می‌کند که ریا با چه سرعتی می‌تواند گسترش یابد. او آن را با مایه خمیر مقایسه می‌کند؛ مخموری که در سراسر خمیر پخش می‌شود و باعث می‌گردد کل خمیر، ور آمده و پف کند. مثال عیسا نشان می‌دهد که ریاکاری مسری است، اما برخلاف مخمر، برای رفاه ما بسیار مضر است.

سوم، او با تأکید می‌گوید که ریا نمی‌تواند پنهان بماند. مسلم است که نیت پشت حرف یا عمل فرد در نهایت افشا خواهد شد. جمله بعدی او نشان می‌دهد که چه چیزی از انگیزه‌های ناپاک محافظت می‌کند:

«دوستان، به شما می‌گویم از کسانی که جسم را می‌کشند و بیش از این نتوانند کرد، مترسید. به شما نشان می‌دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازند. آری، به شما می‌گویم، از اوست که باید ترسید.» (لوقا ۱۲: ۴-۵)

بار دیگر، عیسا برای ترس از کلامی قوی استفاده می‌کند؛ *phobé o* که هم خانواده *phóbos* است، و واژه تاکیدی ما در فصل پیشین بود و به معنای: «ترس، وحشت و هراس» می‌باشد. عیسا «به دوزخ افتادن» و نادیده گرفتن ترس مقدس را بهم مرتبط می‌کند. اندیشه‌ای هولناک که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. بار دیگر اهمیت ترس مقدس و مقدم بودن آن بر پرستش همراه با احترام را می‌بینیم.

عیسا به ما می‌گوید که از خدا بترسید نه از انسان‌ها. به بیان ساده‌تر، ترس خدا ما را از ترس انسان رها می‌کند و ترس از انسان با از بین بردن توانایی ترس خدا ما را به بردگی می‌کشاند. اشتباه نکنید، وقتی از انسان می‌ترسیم، انگیزه‌های ما تحت تأثیر قرار می‌گیرند. «ترس از انسان» را به شکلی مشابه «ترس از خدا» در نظر بگیرید. این مساله لزوماً به معنای فرار از مردم نیست؛ بلکه به معنای جذب شدن به سمت کسانی است که در مقابل ما هستند با انگیزه به دست آوردن رضایت شخصی، حفاظت یا منفعت. ترس از انسان ما را در مُخمرِ ریا گرفتار می‌کند و منجر به زیستن برای تایید انسان می‌گردد. باز هم به حنایا و سفیره بازگردیم، به نظر می‌رسید کار آنها بی‌عیب و نقص بود. با این حال، انگیزه‌شان آنها را وادار کرد تا تصویر خاصی را به جامعه خود نشان دهند و این همان چیزی است که باعث سقوط آنها شد. انسان‌ها می‌توانند اعمالی انجام دهند و کلماتی را بیان کنند که خداپسندانه باشد، اما بدون ترس مقدس، انگیزه‌هایشان دچار گناه می‌شود.

وقتی در دهه ۱۹۸۰ در کلیسای محلی خدمت می‌کردم، به شدت درگیر ترس از انسان بودم. تا زمانی که روح‌القدس انگیزه‌ام را فاش نکرده بود، به این موضوع پی نبرده بودم. در آن زمان، در کلیسای بزرگمان جایگاه برجسته‌ای داشتم. همیشه با کسانی که با آنها در ارتباط بودم، مهربان بوده و سریعاً از آنها تعریف می‌کردم، حتا اگر آن تعریف، درست نبود. از برخورد با دیگران متنفر بودم و مانند طاعون از آن اجتناب می‌کردم. همچنین، گزارش‌هایی مبنی بر این که من یکی از دوست‌داشتنی‌ترین مردان کلیسا هستم، به دستم رسید که موجب خشنودی و رضایت خاطر من شد.

یک روز در دعا شنیدم که خداوند گفت: «پسرم، مردم می‌گویند تو مرد دوست‌داشتنی و مهربانی هستی!». به وضوح نحوه صحبت خدا با قلبم را به یاد می‌آورم. احساس نکردم لحنش تاییدکننده باشد.

بنابراین، با احتیاط گفتم: «بله، آنها این را می‌گویند.»

او پاسخ داد: «آیا می‌دانی چرا با حرف و تعاریف زیبا با مردم صحبت می‌کنی حتا اگر صحت نداشته باشد؟

پرسیدم: «چرا؟»

و او چنین پاسخ داد: «چون از طرد شدن توسط آنها می‌ترسی. محبت تو معطوف چه کسی است - خودت یا آنها؟ اگر واقعاً مردم را دوست داشتی، حقیقت را می‌گفتی و

حتا به قیمت طرد شدن از آنها دروغ نمی‌گفتی!». مات و مبهوت بودم. همه مرا به عنوان یک مرد دوست‌داشتنی می‌انگاشتند، اما حقیقت کاملاً متفاوت بود.

به شیوه‌ای مشابه، اعضای کلیسای نخستین نیز به احتمال زیاد حنا و سفیره را ایمانداران خوبی می‌دانستند، به‌ویژه که آنها هدیه‌ای قابل توجه برای کشیش‌شان در حضور شورا می‌آوردند. اما انگیزه واقعی آنها فاش شد. به همین ترتیب، انگیزه‌های من نیز ارتقای خود، محافظت از خود و پاداش دادن به خود بود. داستان واقعی رفتار من، داستان یک فرد ریاکار بود.

انجام کارهای خداپسندانه و سودمند در برابر دنیای تماشگر آسان است، در حالی که انگیزه خودخواهی را پنهان می‌کند. ما می‌توانیم جمعیتی را با یک پیام انجیلی بزرگ به حرکت درآوریم، اما در درون، انگیزه‌هایمان جاه‌طلبانه و خودخواهانه باشد. آسان است کارهای نیکو و الهی را در مقابل جهانی که ما را نظاره می‌کند انجام دهیم، در حالی که نیت خود را پنهان کرده‌ایم.

شخصی‌سازی

آیه: «زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم ... و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است.» (عبرانیان ۴: ۱۲)

نکته: ترس خداوند، ما را با انگیزه‌های قلبی خود در ارتباط نگاه می‌دارد که بسیار مهم است، زیرا فقدان آن، ما را در برابر فریب ریاکاری آسیب‌پذیر می‌سازد.

تأمل: چگونه با انگیزه رضایت، حمایت یا منفعت شخصی، به سمت راضی کردن دیگران گرایش پیدا می‌کنم؟ آیا این روش معمول من در هنگامی است که تحت فشار هستم؟ در چه زمینه‌هایی، این امر باعث شده تا صداقت خود را به خطر بیندازم؟

دعا: پدر آسمانی، از تو می‌خواهم تا مرا ببخشی که در پی جلب رضایت دیگران به نفع خودم بودم. روح القدس! از تو می‌خواهم تا تمام قسمت‌هایی از زندگیم

را که به آسانی تسلیم این فشار شده‌ام، برایم آشکار نمایی. من از این که انسان‌ها را به جای عیسا، منبع شادی و خوشی خود قرار داده‌ام، توبه می‌کنم. از تو می‌خواهم تا قلبم را از ترس مقدس، آکنده سازی تا همواره دیگران را به راستی دوست داشته باشم و تسلیم ریاکاری نگردم. در نام عیسا، مسیح، آمین.

اعتراف: من دیگران را با گفتن حقیقت و دنبال کردن منافع آنان به جای منفعت شخصی، محبت خواهم نمود.

«زیرا همه ما باید [آن‌گونه که هستیم] در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم.»

-دوم قرن‌تیاں ۵:۰۱

۳۱. سه تصویر

به عبارت «آن‌گونه که هستیم، حاضر شویم» در آیه صفحه قبل دقت کنید. هر انسان دارای سه تصویر است: تصویر مشاهده‌شده، تصویر نشان‌داده‌شده و تصویر واقعی. تصویر «مشاهده‌شده» ما این است که دیگران ما را چگونه می‌بینند. تصویر «نشان‌داده‌شده» طریقی است که می‌خواهیم دیگران ما را ببینند و تصویر «واقعی» ما همان چیزی است که واقعاً هستیم، اگرچه ممکن است توسط دیگران پنهان یا نادیده گرفته شود، اما برای خدا کاملاً قابل مشاهده است و اینگونه است که ما در برابر مسند داوری حاضر می‌شویم.

عیسا را در نظر بگیرید - او به درستی درک نشد، به دروغ متهم شد، به عنوان یک مست و شکم‌باره شناخته شد، به عنوان یک مرتد نام‌گذاری شد و حتا به الهام گرفتن از شیاطین متهم گردید. او توسط رهبران مذهبی و دیگران طرد شد. تصویر او در چشم بسیاری، به ویژه افراد برجسته، نامطلوب بود.

برادران ناتنی عیسا که در آن زمان، بدبین و بی‌ایمان بودند، او را تحت فشار قرار دادند تا خارج از تصویری که از خود نشان داده بود، زندگی کند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانته کارهایی که می‌کنی را ببینند!». آنها وی را مورد تمسخر قرار می‌دادند: «زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی‌کند. تو که این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما!» (یوحنا ۷: ۳-۴) آنها تحت تأثیر درک دیگران بودند و سعی می‌کردند عیسا را تحت همان بردگی قرار دهند، یعنی ترس از انسان.

اما تصویر واقعی عیسا کاملاً متفاوت از تصویری است که بسیاری آن را درک می‌کنند: «او

صورت خدای نادیده است» (کولسیان ۱۵:۱). در حالی که بسیاری او را رد می‌کردند، خداوند متعال به طور واضح او را تأیید نمود: «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم» (متا ۳:۱۷). تصویر درک شده عیسا چیزی نیست که امروز باقی مانده، بلکه این تصویر واقعی است. تصویر حقیقی عیسا است که ماندگار شد نه تصویری که دیگران مشاهده یا درک نمودند.

هنگامی که عیسا بر زمین بود، از تبلیغ درباره خود و هرگونه تلاش برای ایجاد شهرت اجتناب می‌نمود. زمانی که شخص نیازمندی را شفا می‌داد، اغلب می‌گفت: «مراقب باشید کسی از این موضوع آگاه نشود» (متا ۹:۳۰). او از محبوبیت، شهرت، ستایش و تایید انسان‌ها اجتناب می‌کرد. هنگامی که مردم می‌خواستند او را به درجه پادشاهی ارتقا دهند، او از این امر دوری می‌کرد. در او تظاهر، توهم و فریب نبود. او از ترس خدا لذت می‌برد؛ زیرا توجه و تمرکز او را بر پدر حفظ می‌کرد.

ما نیز همچنين باید تصویر عیسا را آشکار نماییم. آزادی، در زیستن بر اساس حقیقت در انسان درونی ما آشکار می‌گردد؛ آن هم زمانی که از تبلیغ درباره خود یا محافظت از خودمان دست برمی‌داریم. در اینجا می‌توان ریشه رفتار خودمحرانه را در آدم و حوا پیدا نمود. لحظه‌ای که آنها سقوط کردند، می‌خوانیم: «آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند» (پیدایش ۳:۷). تمرکز آنها از خدا بر خودشان معطوف شد و اکنون در پی رفع کاستی‌های تازه کشف شده خود بودند. آنها در ابتدا سعی کردند برهنگی خود را بپوشانند. ممکن است این مساله در مورد ما به شکل متفاوتی ظاهر شود، اما ریشه مشکل همچنان یکسان است. اگر من بر خودم متمرکز باشم، پس به دنبال ارائه تصویری خواهم بود که نقص‌های شناخته شده مرا پوشش دهد. عیسا، جان خود را داد تا ما را از این بردگی رهایی بخشد. پولس می‌نویسد: «ما جرأت نمی‌کنیم خود را از زمره کسانی بشماریم یا با کسانی قیاس کنیم که خودستایند. چه نابخردانه است که آنان درباره خویشتن با میزان‌های خودشان قضاوت می‌کنند و خود را با خود می‌سنجند.» (دوم‌قرن‌تیاں ۱۰:۱۲).

اگر در برابر فشار مقایسه تسلیم شویم، با بزرگ‌نمایی، کاستی‌های خود و همچنین با خودتبلیغی یا خودمراقبتی از خویشتن خویش محافظت می‌کنیم، همه چیز از انگیزه‌ها و نیت‌های ما آغاز می‌گردد. در دنیای امروزی، تصویر مشاهده شده ما وزن بیشتری نسبت به تصویر واقعی‌مان دارد. به زبان ساده، شهرت ما چیزی است که از آن محافظت می‌کنیم. در حال حاضر، تلاش‌های ما بر ظاهر، موقعیت، عناوین، محبوبیت، مقبولیت، شهرت و غیره متمرکز است، زیرا کاستی‌های ما را پوشش می‌دهد.

این چیزی نیست که در روز داوری آشکار شده و مورد بررسی قرار گیرد؛ بلکه این

تصویر واقعی ماست که بر بنیاد انگیزه‌ها و مقاصدمان متمرکز است.

«پس درباره هیچ چیز پیش از وقت قضاوت نکنید تا این که خداوند بیاورد. او آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است، در روشنایی عیان خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را آشکار خواهد ساخت. آنگاه تشویق و تمجید هر کس از خود خدا خواهد بود.» (اول قرن‌تیان ۵:۴)

بسیاری، این آیه را نادیده می‌گیرند و فکر می‌کنند که در مورد داوری بی‌ایمانان است؛ اما این گونه نیست، چرا که هیچ بی‌ایمانی در روز داوری مورد ستایش قرار نمی‌گیرد. قطعاً این آیه در رابطه با ایمانداران است.

وقتی می‌خوانیم: آنچه را که در تاریکی نهان است، و نیت‌های دل‌ها در برابر کل ملکوت آسمان آشکار می‌شود، احتمالاً دچار ترسی می‌شویم که سالم است. این می‌تواند یکی از دلایلی باشد که پولس از داوری ایمانداران به عنوان «ترس خدا» یاد می‌کند. آگاهی ما از این واقعیت، ترس مقدسی را ایجاد می‌کند که به نوبه خود ما را کنترل کرده و قادر می‌سازد تا با تصویر واقعی خود زندگی نماییم. با این حال، نقطه مقابل آن نیز صادق است: یعنی هرچه بیشتر از خداوند ترس نداشته باشیم، بیشتر به تصویر مشاهده‌شده خود تکیه خواهیم کرد.

این تله مرگبار حنانيا و سفیره بود. آنها بیشتر به این علاقه‌مند بودند که چگونه توسط کسانی که آنها را رقیب، دوست، اعضای کلیسا و رهبران خود می‌دانستند، مشاهده می‌شدند.

برای این که داستان آنها را بهتر درک کنیم، بیایید سفری را که به سقوط آنها انجامید، طوری تصور کنیم که گویی در دوران امروزی ما اتفاق افتاده است. کلیسا فقط چند ماه بود که وجود داشت و رسولان و اعضای کلیسا همه منتظر بودند که ببینند چه کسی به عنوان رهبر در مناطق مختلف ظاهر خواهد شد.

برای این زوج، روز خوشی بود که عیسا را پذیرفتند و گناهانشان بخشیده شد. آنها شدیداً تحت تأثیر محبت خدا و جماعت ایمانداران قرار داشتند.

اما سرانجام تمرکز آنها تغییر کرد. جالب است که به احتمال زیاد خدا از طریق آنها عمل می‌نمود؛ شاید از طریق دادن یک هدیه، نصیحت یا تشویق دیگران، یا خواندن سرودی در گروه پرستش (احتمالات بیشماری وجود دارد). بدین ترتیب، آنها نیز از

احساس رضایت ناشی از شناخته شدن خدماتشان، لذت می‌بردند. ترشح اندورفین‌ها افزایش می‌یافتند و احساسات هیجان‌انگیز شادی و رضایت را به ارمغان می‌آوردند. شهرت آنان رو به افزایش بود. با این حال، آنها برای حفظ شهرت تازه شکل‌گرفته خود، باید برخی از رفتارهای مشکوک را با کلمات و اعمال به ظاهر بی‌ضرر پوشش می‌دادند. شاید آنها درگیر یک اختلاف شدید خانوادگی یا یک دعوی طولانی مدت بودند. خشم و مجادله آنها مشتمل‌کننده و طولانی شده بود، اما هنگامی که در جمع ایمانداران دیگر بودند، رفتارشان را به شدت تغییر می‌دادند تا عیب خود را بپوشانند. این زوج نمی‌خواستند سایر ایمانداران، اختلافات و نزاع‌های ایشان را شاهد باشند؛ زیرا این امر، تصویر مشاهده‌شده آنان را تخریب و تهدید می‌کرد. بنابراین، تلاش می‌کردند تا رفتاری عاشقانه و محبت‌آمیز نسبت به یکدیگر نشان دهند.

آنها عکس‌ها و ویدئوهای خود را در اینستاگرام و تیک‌تاک به اشتراک می‌گذاشتند که در آن‌ها یکدیگر را بغل می‌کردند، لبخند می‌زدند و از فعالیت‌های سرگرم‌کننده‌ای که با هم انجام می‌دادند، لذت می‌بردند. عنوان‌ها چیزی شبیه به «زندگی رویایی» یا «اهداف عاشقانه» یا «دوست دارم با او زندگی کنم!» بود. پُست‌های گوناگون دیگری نیز وجود داشت که زندگی موفق آنها (که در حال فروپاشی بود)، کسب و کار رو به رشدشان (که در حال رکود بود)، کودکان زیبا (که رفتارشان سرکشانه، طلب‌کارانه و خودخواهانه بود) و موفقیت‌های دیگرشان را به تصویر می‌کشید. به نظر می‌رسید که این کار جواب می‌دهد؛ زیرا تعداد دنبال‌کنندگان (فالوورها) رسانه‌های اجتماعی آنها به سرعت در حال افزایش بود.

حنانیا و سفیره الگویی را دنبال می‌کردند که تصویر نشان‌داده‌شده خود را قوی نگه دارند. همه این‌ها بی‌ضرر به نظر می‌رسید، اما با هر عمل ریاکارانه، ترس خدا در آنها به تدریج کاهش می‌یافت. آنها دیگر به خاطر داشتن شخصیت دوگانه، احساس محکومیت نمی‌کردند. همه چیز خوب به نظر می‌رسید و از شهرت خوبی برخوردار بودند که بخشی از آن به دلیل سخاوتمند بودنشان در کلیسا بود.

روزی فرارسید که برنابا هدیه خود را به کلیسا آورد. توجه آنان ناگهان جلب شد. برنابا از آنها پیشی گرفته بود و تصویر مشاهده‌شده آنان در حال تهدید شدن بود. تا آن زمان، تاکید آنان بر تصویر ساخته‌شده توسط خودشان به خوبی پخش شده بود. همه اینها برای دیگران بی‌ضرر و الهام‌بخش به نظر می‌رسید، اما آنها را به مسیری خطرناک و مخرب سوق می‌داد. آیا روح‌القدس سرنوشت این زوج را در کتاب مقدس برای هشدار دادن به ما و ارائه یک نگاه اجمالی از این که دوری تا چه حد جدی خواهد

بود، داده است؟ پولس می نویسد:

«گناهان برخی آشکار است و پیشاپیش آنها به کام داوری می شتابد، اما گناهان برخی دیگر از پی آنها می آید.» (اول تیموتائوس ۵:۲۴)

گناه حنانیا و سفیره در آن روز به یاد ماندنی، به وضوح برای همه آشکار شد. داوری آنها از قبل اعلام شده بود. با این حال، آنچه که باید بیشتر نگران کننده باشد، این است که گناهان بیشتر افراد بعداً آشکار خواهد شد. لطفاً توجه داشته باشید که داوری خدا به انگیزه‌های پنهان آنان می پرداخت، نه به عمل آنها. خبر خوب این است که ما می توانیم از انگیزه‌های تاریکمان توبه کنیم، و خدا نه تنها ما را می بخشد، بلکه اگر به حضور او رفته و خواهان ترس مقدس باشیم و فرمان را از طریق کتاب مقدس تازه نماییم، می توانیم با انگیزه‌های پاک برکت بگیریم.

شخصی سازی

آیه: «زیرا هیچ چیز پنهانی نیست که آشکار نشود و هیچ چیز نهفته‌ای نیست که معلوم و هویدا نگردد.» (لوقا ۸:۱۷)

نکته: هر انسان دارای سه تصویر است: تصویر مشاهده شده، تصویر نشان داده شده و تصویر واقعی.

تأمل: من به سمت چه تصویری جذب می شوم؟ آیا من در حقیقت زندگی می کنم یا برای حفظ شهرتم دروغ می گویم یا اظهارات فریبنده‌ای بیان می کنم؟ آیا با کسانی که با آنها در ارتباطم، صادق و صریح هستم؟

دعا: خداوند، از این که به جای تمرکز بر تصویر «واقعی» ام بیشتر بر تصویر «مشاهده شده» و «نشان داده شده» خود تمرکز کردم، توبه می کنم. از این که بر صداقت و راستی لطمه وارد کردم، از تو طلب بخشش می کنم. انگیزه‌ها و نیت‌هایم رو پاک نما. باشد که تمرکز من بر روی عیسا و دیگران باشد، نه بر خودم.

اعتراف: من به شمشیر دولبه کلام خدا اجازه خواهم داد تا افکار و نیت قلبم را آشکار نماید.

ترس از مرگ و داوری، با وارد شدن
ترس حقیقی خدا در ما از میان برداشته
می‌شود و این ترس عذابی ندارد، بلکه
یوغی سبک و خفیف برای روح است که به
جای خستگی، به ما آرامش می‌بخشد.
-ای . دبلیو. توزر و هری ورپلوگ

۴۱. تصمیمات ابدی

زندگی کنونی ما در مقایسه با ابدیت، بخار آبی بیش نیست. حتی اگر دقیق‌تر بگوییم، این زندگی هیچ است، زیرا ریاضیات ساده بیان می‌کند که هر عدد متناهی تقسیم بر بی‌نهایت، برابر با صفر است. بنابراین، نود یا چندین سال در مقایسه با ابدیت، هیچ است. با توجه به این واقعیت شگفت‌انگیز، خردمندانه این است که برای ابدیت آماده شویم.

تصمیماتی که عیسا در مورد هر یک از ما در مسند داوری می‌گیرد، ابدی هستند (عبرانیان ۶: ۱-۲). به بیان ساده، هرگز هیچ تغییر، تجدید نظر یا دگرگونی‌ای در داوری او ایجاد نخواهد شد. بنابراین، دیدگاه ما نسبت به صلیب، تعیین می‌کند که ابدیت را در کجا سپری خواهیم کرد. اما شیوه زندگی ما به عنوان یک ایماندار، تعیین می‌کند که چگونه در ابدیت زیست خواهیم نمود.

بسیاری تصور می‌کنند که ملکوت چیزی بیش از تجربه‌ای روحانی (بدون جسم) و غیرفیزیکی همراه با محبت و آرامش نیست و هیچ رنجی به همراه ندارد. آنها انتظار دارند که قدیسان به موجودات غیرمادی تبدیل شوند که بر روی ابرها شناورند، چنگ می‌نوازند و انگور می‌خورند. در حالی که برخی دیگر، ملکوت را یک خدمت پرستشی کسالت‌بار و بی‌وقفه می‌دانند. با چنین دیدگاه‌هایی، به سختی می‌توان درباره این ماهیت ابدی کسالت‌آور، هیجان‌زده شد.

اما این‌ها افسانه‌هایی هستند که در هیچ کجای کتاب مقدس یافت نمی‌شوند. نیکوترین چیزهای این جهان، جز سایه‌ای از آن جاودانگی نیست. جوامعی برای

برنامه‌ریزی، شهرهایی برای ساختن، کشورهایی برای نظارت کردن، کهکشان‌هایی برای اکتشاف و توسعه، و بی‌نهایت چیزهای بیشتری وجود خواهند داشت که با نحوه خلقت ما برای زندگی همسو خواهند بود. برای شهر ابدی خداوند، منصب‌ها و مسئولیت‌هایی وجود خواهد داشت که باید پر شوند. بنابراین، مسند داوری را به عنوان مصاحبه و ارزیابی در نظر بگیرید که موقعیت ابدی شما را در پایتخت او، آسمان جدید و زمین جدید تعیین می‌کند.

با در نظر گرفتن این موضوع، اجازه دهید به بحث در مورد چگونگی بررسی اینجا و اکنون در داوری بازگردیم:

«زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد.»
(دوم قرن‌تیاں ۱۰:۵)

به عنوان ایمانداران، گناهان ما، که ما را به جهنم محکوم می‌کردند، توسط خون عیسا از بین رفته و برای همیشه فراموش می‌شوند (عبرانیان ۸:۱۲). اما هنوز هم رفتار بد و شرارت‌آمیزی وجود دارد که در داوری ایماندار باید پاسخگوی آن باشیم. این مساله باید توجه ما را به خود جلب کند.

معادل یونانی کلمه شرارت، kakós است و به معنای: «با بدی مرتبط بودن، مضر و آسیب‌رسان» و همچنین «بازنشسته شدن، عقب‌نشینی کردن، عقب‌نشینی در جنگ» تعریف می‌شود. این واژه، حاکی از یک اثر مخرب است؛ اثری که می‌تواند نه تنها به واسطه کاری که انجام می‌دهیم، بلکه با عقب‌نشینی یا بازنشستگی یا به عبارت ساده‌تر، با آنچه انجام نمی‌دهیم ایجاد شود. بنابراین، نه تنها کارهایی که انجام داده‌ایم، بلکه فرصت‌های از دست رفته را نیز در برمی‌گیرد. ترس مقدس، باعث می‌شود ما نسبت به مسئولیت‌های پادشاهی متعهد شویم، همچنین نسبت به هرگونه نیت یا رفتار مخربی که زندگی افرادی که خدا دوستشان دارد را تحت تاثیر قرار می‌دهد، هوشیار باشیم.

کتاب مقدس، اغلب از ما به عنوان «معماران» یاد می‌کند. شما می‌توانید آن را به عنوان پیمانکاران فرعی در نظر بگیرید که خانه سفارشی خدا را که او برای همیشه در آن ساکن خواهد بود، بنا می‌کنند. خانه او نامی دارد: صهیون (مزمور ۱۳۲: ۱۳-۱۴) و مواد آن از سنگ‌های زنده تشکیل شده است که شامل همه مقدسان اوست (اول پطرس ۲: ۵)، و عیسا سنگ زاویه اصلی آن می‌باشد (اشعیا ۲۸: ۱۶).

تصمیمات ابدی

پولس به وضوح وظایف ما را مشخص می‌کند: «زیرا ساخته دست خداییم، و در مسیح عیسا آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم.» (افسسیان ۲: ۱۰). توجه داشته باشید که پولس می‌نویسد: ما «باید» این وظایف را انجام دهیم. اگر ما از وظایف خود عقب‌نشینی کنیم و زندگی خود را به شیوه‌ای برگزینیم که انگیزه آن به دست آوردن منافع موقت خودخواهانه باشد، ای نمونه‌ای از رفتارهای «پلید و شرارت‌آمیز» محسوب می‌شود. پولس همچنین می‌نویسد:

«اگر کسی بر این پی ساختمان‌ی از طلا یا نقره یا سنگ‌های گران‌بها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، کار هر کس آشکار خواهد شد؛ چراکه آن "روز" همه‌چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود.» (اول قرنتیان ۳: ۱۲-۱۳)

روش‌های مختلفی وجود دارد که می‌توانیم زمانی را که خدا به ما بخشیده است، بدان شیوه سپری نماییم. اگر برای منافع خود - که موقتی است - زندگی نماییم، به عنوان موادی سوختنی و قابل اشتعال در نظر گرفته می‌شود. اگر برای ساختن ملکوت ابدی او فداکارانه زندگی نماییم، به عنوان ماده‌ای محسوب می‌شود که از بین نمی‌رود، بلکه پاک و خالص می‌شود. آتشی که زندگی ما را بررسی می‌کند، کلام خدا خواهد بود - به عبارت دیگر، آنچه اهمیت دارد این است که انگیزه‌ها، کلام و رفتار ما چگونه با کلام خدا همخوانی دارند؟ پولس در ادامه می‌گوید: «اگر کاری که کسی بر آن پی بنا کرده است باقی بماند، پاداش خواهد یافت.» (آیه ۱۴). اگر رفتار و تلاش ما ناشی از اطاعت از کلام و اراده خدا برای زندگی‌مان باشد، دستاوردهای ما برای همیشه ماندگار خواهد بود. دو چیز وجود دارد که باید به آنها توجه داشت: اول، دستاوردهای ما شامل این است که چگونه زندگی دیگران را تحت تأثیر قرار داده‌ایم و چگونه از استعداد‌های خدادادی خود برای ساختن پادشاهی خدا بهره برده‌ایم؛ دوم، پاداش ابدی ما موقعیت‌مان را در ملکوت خدا تعیین خواهد کرد. سخنان بعدی پولس جذاب است:

«اما اگر کار کسی بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد.» (اول قرنتیان ۳: ۱۵)

در این آیه نکات زیادی برای باز کردن وجود دارد. ابتدا توجه کنید که معمار نجات خواهد یافت. این آیه درباره کافری نیست که برای همیشه محکوم به دریاچه آتش است، بلکه درباره کسی است که برای همیشه در ملکوت خدا ساکن خواهد بود.

دوم، این که ضرر و زیان آن بسیار زیاد است. کلمه یونانی به کار رفته در اینجا می‌تواند به معنای مجازات یا ضرر باشد. بسیاری از محققان معتقد نیستند که این نوعی مجازات باشد، من نیز با آنها هم‌عقیده هستم. با این حال، این کلمه نشان‌دهنده احساس از دست دادن عمیق است. به خاطر داشته باشید که این فقدان شدید، نه تنها در هنگام داوری احساس می‌شود، بلکه بر نحوه زندگی ما برای همیشه تأثیر خواهد داشت. سوم، این که مقایسه ارائه شده به شخصی شباهت دارد که به سختی از میان دیواری از شعله‌های آتش فرار می‌کند. بیاپید سعی کنیم این مثال را به زمان حال برگردانیم. غربی‌ها اغلب برای بازنشستگی آماده می‌شوند. (من شخصاً این ذهنیت را قبول ندارم، زیرا بازنشستگی به معنای عقب‌نشینی از یک وظیفه است؛ به عبارتی همان تعریفی که از «شرارت» [kakós] بیان کردیم. با این حال، از آنجایی که قابل ارتباط است، من از بازنشستگی به منظور تصویرسازی استفاده خواهم کرد.)

روزی را تصور کنید که شخصی بازنشسته می‌شود و در همان روز، بانک هم ورشکسته می‌شود. تمام پس‌اندازهای این فرد بازنشسته از بین می‌روند و تنها چند دلار در کیف پولش باقی می‌ماند. همان روز، تأمین اجتماعی و تمام شرکت‌هایی که حساب بازنشستگی او را نگه داشته‌اند، ورشکسته می‌شوند. تنها این اتفاق نیست، بلکه خانه او نیز به خاکستر تبدیل می‌شود و او با لباسی که بر تن دارد، فرار می‌کند. او همه چیزش را از دست داده است. این یک سناریویی است که می‌تواند به عنوان یک فاجعه در نظر گرفته شود. با این حال، این توصیفی است که پولس برای بیان اینکه چگونه برخی از ایمانداران وارد ابدیت می‌شوند، استفاده می‌کند و این برای یک دوره بیست و پنج ساله (متوسط مدت بازنشستگی) نیست، بلکه برای تمام ابدیت است.

پولس دوباره می‌گوید که بازمانده، نجات یافته است، اما همه چیز او سوخته و برای همیشه از دست رفته است. به خاطر داشته باشید که این یک داوری (تصمیم) ابدی است. اما اشتباه برداشت نکنید، نجات یافتن چیزی بی‌ارزشی نیست؛ بلکه به مراتب بهتر از غرق شدن در دریاچه آتش برای همیشه است. همه ما بی‌اندازه خوشحال خواهیم شد. اما حسی از آنچه می‌توانست باشد و نیست، وجود خواهد داشت.

تصمیمات ابدی

جای تعجب نیست که پولس با این واژگان ادامه می‌دهد: «پس چون معنی ترس خداوند را می‌دانیم، می‌کوشیم مردمان را مجاب کنیم.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۱). لطفاً به ندای قلبم گوش دهید؛ امیدوارم این ترس مقدسی که پولس به آن اشاره می‌کند، شما را متقاعد سازد که وقت خود را برای چیزهایی که سودی ندارند، هدر ندهید یا آن را صرف تمرکز بر تصویر مشاهده‌شده و تصویر نشان‌داده‌شده خود نکنید. امیدوارم زمانی را که به شما هدیه داده شده است، در اطاعت از کلام خدا و روح او صرف شود.

شخصی‌سازی

آیه: «زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. پس چون معنی ترس خداوند را می‌دانیم، می‌کوشیم مردمان را مجاب کنیم.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۰-۱۱)

نکته: نگرش ما نسبت به صلیب، تعیین می‌کند که ابدیت را در کجا سپری خواهیم کرد. با این حال، نحوه زندگی ما به عنوان یک ایماندار، تعیین می‌کند که چگونه در ابدیت زیست خواهیم کرد.

تأمل: آیا تمرکز هر روزه‌ام، بر ساختن زندگی ابدی می‌باشد - ساختن زندگی دیگران همراه با محبت و حقیقت - یا این که قدرت، انرژی و زمان خود را صرف ساختن خود می‌کنم؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که توجه، تمرکز، انرژی، قدرت و زمان خود را برای ساختن امور دنیوی صرف کرده‌ام. از تو می‌خواهم تا به من نشان دهی چگونه هر روز پادشاهی عیسا را بنا کنم. لطفاً به من قدرتی بده تا زندگی مردم را برای همیشه تحت تأثیر قرار دهم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من به دنبال فرصت‌های ابدی خواهم بود و به آنها مشغول خواهم شد؛ نه فقط فرصت‌هایی که با این زندگی از بین می‌روند.

تقدس

مقاومت‌ناپذیر

هفته سوم

انسان نفسانی از انسان می‌ترسد نه از
خدا. یک مسیحی قوی از خدا می‌ترسد
نه از انسان. و یک مسیحی ضعیف،
بیش از حد از انسان می‌ترسد و از خدا
بسیار کمتر.

-جان فلاول

۵۱. ترس از انسان

تقدس واقعی این است که کاملاً از آن خدا باشیم. یک تعریف اولیه از تقدس «جدایی برای خدا» است. وسعت معنای آن به حدی است که می‌توان چندین جلد کتاب درباره آن نوشت. از آنجا که ترس خدا، بخش جدایی‌ناپذیر تقدس است، در اینجا نکات برجسته‌ای را بیان می‌کنیم؛ اما پیش از شروع، مهم است که به وضوح بیان کنیم: تقدس واقعی به معنای اسارت نیست، بلکه آزادی واقعی است.

ممکن است داوری حنانیا و سفیره مقدمه‌ای باشد بر آنچه هر انسانی روزی با آن روبه‌رو خواهد شد، یعنی داوری. پرسش اصلی این است که آیا این زوج، نمونه‌ای از کسانی هستند که در بهشت، متحمل «خسارت بزرگی» شده‌اند یا خود را در جهان مردگان یافتند؟

آیاتی که برای توضیح لعنت ابدی این زوج، مورد استفاده قرار می‌گیرد، اغلب در ابتدای انجیل‌ها در سخنان عیسا یافت می‌شود: «هر کس که به روح‌القدس کفر گوید، هرگز بخشیده نخواهد شد.» (مرقس ۳: ۲۹). نادرست بودن تفکر این زوج، با تعریف کفر آشکار می‌شود؛ کفر یعنی «سخن گفتن علیه کسی به گونه‌ای که به آبروی او لطمه وارد کند». این زوج به روح‌القدس دروغ گفتند، اما طبق تعریف، کفر نگفتند. این امر، سرنوشت آنها را نامشخص نگه می‌دارد. در هر صورت، هیچ یک از ما نباید به عاقبت آنها غبطه بخوریم. بنابراین، آیا در کتاب مقدس نمونه‌ای از کسی را شاهدیم که در بهشت است، اما در مسند داوری حتماً متحمل ضرر خواهد شد؟ به عقیده من، بله. اجازه دهید با کلام پولس آن را توضیح دهم:

«آیا تأیید مردم را می‌خواهم یا تأیید خدا را؟ آیا می‌کوشم مردم را خشنود سازم؟ اگر همچنان در پی خشنودی مردم بودم، خادم مسیح نمی‌بودم.»
(غلاطیان ۱:۱۰)

چه عبارت محکمی! اگر در برابر جاذبه محبوبیت تسلیم شویم، این امتیاز را از دست می‌دهیم که خادم مسیح باشیم. برای این کار، هر تصویری را که برای داشتن یک چهره مطلوب لازم است، ارائه می‌دهیم. پولس هیچ کاری با این مساله نداشت و ما نیز نباید متفاوت باشیم.

پولس در سطح بالایی از ترس مقدس زندگی می‌کرد؛ به یاد داشته باشید او کسی است که چنین نوشته است: «نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید.» (فیلیپیان ۲:۱۲). او بر روی تصویر واقعی خود تمرکز می‌کرد؛ تصویری که در زمان داوری آشکار خواهد شد، نه بر تصویر نشان داده شده خود. این امر او را در جایگاه تقدس واقعی و اطاعت از مسیح نگاه می‌داشت، حتا زمانی که با ناامیدی، عدم تأیید، یا طرد شدن از طرف دیگران مواجه بود.

ما باید این حقیقت را همواره در ذهن خود داشته باشیم: «به هر کسی که از آن می‌ترسید، خدمت خواهید کرد!» اگر از خدا می‌ترسید، از خدا اطاعت می‌کنید و اگر از انسان می‌ترسید، درنهایت، از خواسته‌های انسانی او اطاعت خواهید نمود. اغلب ما بیشتر نگران ناراحت کردن طرف مقابل‌مان هستیم تا کسی که به صورت فیزیکی او را نمی‌بینیم؛ به خصوص اگر علاقه‌مند به دوستی یا محبت آن فرد باشیم. به همین دلیل، به ما گفته شده است: «ترس از انسان دام می‌شود» (امثال ۲۹:۲۵)؛ دامی که حنایا و سفیره در آن افتادند.

من تنها می‌توانم این را تصور کنم که یک رویارویی با دیگر رهبران همتای خود، آتش پولس را شعله‌ور نمود و او را وادار کرد تا این کلمات متضاد را بعداً در همین نامه بنویسد:

«اما چون پطرس به انطاکیه آمد، با او رویارویی مخالفت کردم، چه آشکارا تقصیرکار بود. زیرا پیش از آن که کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غیریهودیان همسفره می‌شد، اما همین که آنها آمدند، پا پس کشید و خود را جدا کرد، چرا که از اهل ختنه بیم داشت. سایر یهودیان نیز در این ریاکاری به او پیوستند، به گونه‌ای که حتا برنابا نیز در اثر ریاکاری آنان از راه به در شد.

اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقتِ انجیل، استوار گام نمی‌زنند، در حضور همه پطرس را گفتم: «اگر تو با این که یهودی هستی، همچون غیریهودیان زندگی می‌کنی نه چون یهودیان، چگونه است که غیریهودیان را وامی‌داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند؟» (غلاطیان ۲: ۱۱-۱۴)

پطرس، برنابا و سایر ایمانداران یهودی، از عدم تایید توسط کسانی که مورد احترام بودند، می‌ترسیدند. تمایل آنها به پذیرش، منجر به رفتار ریاکارانه در آنها شد - ابتدا از سوی پطرس و سپس از سوی دیگران. تصویر نشان‌داده شده آن‌ها مهم‌تر از صداقتشان بود؛ بنابراین، منجر به رفتاری شد که مقدس نبود. نسخه دیگری از امثال ۲۹: ۲۵ به ما می‌گوید: «خطرناک است که نگران باشید دیگران در مورد شما چه فکر می‌کنند.»

پولس که صداقت خود را حفظ کرده بود، پطرس، برنابا و دیگرانی را که در برابر فشار همتایان خود تسلیم شده بودند، توبیخ نمود. پولس به سرعت به این نکته اشاره کرد که اگر رهبران محافظه‌کار یهودی نبودند، پطرس و همراهانش بر اساس حقیقت و تصویر واقعی خود زندگی می‌کردند. آنها قدرت یافته بودند تا با پذیرش، محبت و مشارکت با ایمانداران غیریهودی جدید، نمایندگان واقعی عیسی مسیح باشند. اما به محض این که فعالیت آنها تغییر کرد، پطرس و دوستانش تصمیم گرفتند تا برای جلب رضایت هم‌عصران خود، تصویر دیگری از خود به نمایش بگذارند. پیامد رفتار آنها نه تنها آموزنده نبود، بلکه زیان‌بار نیز بود.

پطرس، یک قدیس است و در ملکوت جای دارد. با این حال، این نمونه‌ای از انگیزه‌ها، گفتار و اعمال پلید یا آسیب‌رسانی است که در مسند داوری بررسی می‌شود. اگر همیشه با هدف رضایت عیسا زندگی کنیم، دیگر تحت تأثیر قضاوت دیگران و این که آنها چگونه ما را می‌بینند، قرار نخواهیم گرفت. در عوض، در حقیقت زندگی خواهیم کرد. این جنبه مهمی از تقدس واقعی است. آیه زیر را با دقت بخوانید:

«زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است.» (عبرانیان ۴: ۱۲-۱۳)

آیا این کلمات را درک کردید؟ اگر به دلیل آشنایی با این آیات از آنها به سادگی عبور کردید، دوباره آن را به آرامی بخوانید و در هر جمله، تأمل نمایید.

توجه داشته باشید که کلام خدا عمیقاً در درونی‌ترین افکار و خواسته‌های ما نفوذ می‌کند و ما را به گونه‌ای که واقعاً هستیم، آشکار می‌سازد، نه آن چیزی که خود، تصور می‌کنیم. اگر به کلام خدا گوش داده و آن را اطاعت کنیم، کلام خدا ما را از خودفریبی محافظت می‌کند - مانند این که چنین بیندیشیم: «خداوند، ما را نمی‌بیند» که این امر، منجر به رفتار نامقدس و غیرالاهی می‌گردد.

توجه دقیق به کلام خدا، ترس او را در دل ما زنده نگه می‌دارد و ما را کاملاً از این واقعیت آگاه می‌سازد که: «هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است.» (عبرانیان ۴: ۱۳). اکنون بهتر درک می‌کنیم که چرا روح القدس به ما چنین توصیه کرده است که:

«پسرم، اگر سخنان مرا بپذیری و احکام مرا نزد خود بیندوزی؛ اگر گوش به حکمت بسپاری و دل خویش به فهم مایل گردانی؛ اگر بصیرت را فراخوانی و فهم را به بانگ بلند ندا کنی؛ اگر همچون نقره در پی‌اش باشی و همچون گنج پنهان جستجویش کنی، آنگاه ترس خداوند را درک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت.» (امثال ۲: ۱-۵)

حکیمانه‌ترین کار این است که کلام او را در درون خود دنبال کنیم؛ جایی که انگیزه‌ها و نیت‌های ما را کنترل می‌نماید. وقتی کلام خدا را به عنوان بزرگترین گنجینه‌ای که می‌توان یافت، در نظر بگیریم و از آنچه که آشکار می‌سازد، اطاعت نماییم، وارد «منطقه امن» می‌شویم. هنگامی که با جدیت به دنبال شناخت راه‌های او هستیم و گویی که هیچ پاداشی برتر از آن وجود ندارد، آنگاه ترس خدا را شناخته، آن را درک کرده و از فریب و ساختن تصویری دروغین اجتناب خواهیم نمود. اکنون ما قدرت آن را داریم که با صداقت و حقیقت زندگی نماییم و پای خود را ایمن در شاهراه تقدس بگذاریم.

شخصی‌سازی

آیه: «آن که باید مقدس شمارید، خداوند لشکرها است؛ اوست که باید از او بترسید، و اوست که باید از او در هراس باشید. او برای شما مکان مقدس خواهد بود.» (اشعیا ۸: ۱۳-۱۴)

نکته: شما به هر کسی که از آن می‌ترسید، خدمت خواهید کرد! اگر از خدا می‌ترسید، از خدا اطاعت می‌کنید. اگر از انسان می‌ترسید، در نهایت از خواسته‌های انسانی او اطاعت خواهید نمود. اگر به دنبال اطاعت از خواسته‌های دیگران هستید، دیگر نمی‌توانید خادم واقعی عیسی مسیح باشید.

تأمل: چرا بیشتر نگران ناراحت کردن طرف مقابلم هستم تا کسی که به صورت فیزیکی او را نمی‌بینم؟ چرا بیشتر به دنبال محبت، پذیرش و دوستی با انسان‌ها هستم تا خداوند؟ چگونه می‌توانم این امر را تغییر دهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، از تو می‌خواهم که مرا به خاطر مواقعی که به جای تایید تو، به دنبال تایید دیگران بودم، ببخشی. عیسا، از این که به جای تایید تو به دنبال محبوبیت در میان مردم بوده‌ام، توبه می‌کنم. من انتخاب می‌کنم که مقدس باشم، و خود را وقف تو می‌کنم. از این لحظه به بعد، تو تنها کسی هستی که من در نهایت به دنبال خشنود کردن آن هستم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من خادم مسیح هستم و رضایت او را بر تایید دیگران ترجیح می‌دهم.

هرگاه ترس خدا در دل هایمان وجود
داشته باشد، هم در عمل نیکوکارانه و هم
پرهیزکارانه نمود پیدا می کند و هیچ یک،
ما را از دیگری معاف نمی کند.

-متیو هنری

۶۱. لیاقت

کتاب غلاطیان در حدود سال ۴۹ پس از میلاد نوشته شده است، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت تذکر پولس به پطرس و دیگر رهبران یهودی پیش از این زمان اتفاق افتاده است. بیش از یک دهه بعد، تقریباً در سال ۶۳ پس از میلاد، پطرس نخستین رساله خود را نوشت. من مطمئن هستم هنگامی که او این کلمات را می‌نوشت، خاطره آن برخورد که بر کل کلیسای غلاطیان آشکار شده بود، هنوز در حافظه او زنده بود:

«چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد... اگر او را پدر می‌خوانید که هر کس را بی‌غرض بر حسب اعمالش داوری می‌کند، پس دوران غربت خویش را با ترس بگذرانید.» (اول پطرس ۱: ۱۴ و ۱۷)

واضح است که پطرس برای ایمانداران می‌نویسد؛ کسانی که خود را انکار کرده‌اند، صلیب خود را برداشته‌اند و وفادارانه در پی عیسا رفته‌اند. هر تعبیر دیگری برای ایماندار جدا از این بنیادها، معتبر نیست (متا ۱۶: ۲۴؛ مرقس ۸: ۳۴؛ لوقا ۹: ۲۳؛ غلاطیان ۶: ۱۴). هنگامی که تولد تازه رخ می‌دهد، طبیعت الاهی درون ما شکل می‌گیرد. تسلیم شدن به این طبیعت، ما را از دستورات امیال‌مان رها می‌سازد، و ما به وسیله روح خداوند و کلام نازل شده او برای انجام این کار قدرت می‌یابیم (دوم پطرس ۱: ۴).

پطرس رسول به ما هشدار می‌دهد که به زندگی گذشته خود که توسط امیال‌مان کنترل می‌شد، بازنگردیم. یکی از قوی‌ترین امیالی که باید آن را انکار کرده و به صلیب

بکشیم، محافظت از خود است؛ انگیزه اصلی پشت تصویری که از خودمان نشان می‌دهیم تا مورد توجه دیگران قرار بگیریم یا به عبارت دیگر، ترس از انسان. این امر نه تنها منجر به رفتار زیان‌بار پطرس شد، بلکه بر رفتار حنانیا، سفیره، برنابا و دیگران نیز تأثیر گذاشت.

پطرس هشدار می‌دهد که اگر تسلیم این امیال شویم، چه در این زندگی و چه در زندگی بعدی، مورد داوری نامطلوب قرار خواهیم گرفت و برعکس، به خاطر پایبندی به خواسته‌های خدا پاداش خواهیم گرفت. در میان این دستورات، او به طور جدی هشدار می‌دهد: خدایی غرض یا بدون تبعیض داوری می‌کند. بیایید ببینیم پشت این جمله چه چیزی نهفته است.

عیسا به این رسول خدمت مهمی داد. او یکی از رهبران ارشد کلیسای اولیه بود، با این حال سال‌ها قبل از آن که در انطاکیه بود، او و رهبران یهودی‌اش در این دام خودخواهانه گرفتار شدند. شاید برخورد عبرت‌آموز پولس، باعث ارزیابی صادقانه انگیزه‌ها و اقدامات او شد. در اصل، پطرس باید با «چرایی» پشت ریاکاری‌اش روبه‌رو می‌شد.

شاید در این رویارویی، او به رفتار اشتباه سایر رهبران کتاب مقدس، مانند شائول و داوود پادشاه فکر کرد. شائول، از دستور واضح خداوند اطاعت نکرد تا مورد لطف لشکر خود قرار گیرد، انگیزه او ترس از انسان بود. داوود نیز مرتکب زنا شد، سپس شوهر آن زن را به قتل رساند تا آبروی خودش را حفظ کند. باز هم در این‌جا ترس از انسان را می‌توان مشاهده نمود. هر دو رهبر با این مشکل مواجه شدند و هر دو، آشکالی از داوری را برای خود به ارمغان آوردند؛ شائول پادشاهی خود را از دست داد و در مورد داوود باید گفت که شمشیر، هرگز خاندانش را ترک نکرد. آنها با افتادن در دام این تصور که مورد لطف خدا هستند، از حدود شخصی خود خارج شده و در نتیجه، به رفتار سرکشانه و غیرالاهی آلوده گشتند.

پطرس آگاه بود که این اتفاق چقدر راحت می‌تواند رخ دهد. او به ما هشدار داد که از افکار محقانه که موجب می‌شوند خود را از قضاوت معاف بدانیم، دوری کنیم؛ مانند: «من با پشتکار برای خدا کار می‌کنم»، «من برای بنای پادشاهی او کارهای بسیاری انجام داده‌ام»، «من سال‌ها در شفاعت و دعا ایستاده‌ام»، یا «من به عنوان رهبر کلیسا کارهای زیادی انجام داده‌ام!». بیایید با آن افکار روبه‌رو شویم، چنین استدلال‌های فریبنده‌ای، پایان‌ناپذیرند و همگی ما را به این نتیجه نادرست می‌رسانند که بلیط رایگان به ما داده شده است. این ذهنیت، باعث از بین رفتن گنجینه ترس مقدس می‌شود.

پطرس سنگینی کلام عیسا را کامل‌تر درک نمود؛ زمانی که گفت: «پس، شما نیز چون آنچه به شما فرمان داده شده است، به جای آوردید، بگویید: خدمتکارانی بی‌منت ایم و تنها انجام وظیفه کرده‌ایم.» (لوقا ۱۷: ۱۰). در زبان یونانی واژه «نالایق»^۴ این گونه تعریف می‌شود: «عدم لیاقت برای ستایشی ویژه، عدم شایستگی برای تقدیر یا تحسینی خاص». هر چقدر هم که از روی اخلاص، خدا را خدمت کرده باشیم، هرگز نباید خود را محق بدانیم. این ذهن فریبده است که به راحتی همه ما را به دام می‌اندازد، به ویژه رهبران را. اکنون پطرس در نامه‌های خود از تجربه و مکاشفه می‌نویسد. او می‌داند که پادزهر ترس از انسان این است که در ترس همراه با احترام زندگی کند. باز هم صحبت از احترام عمیق و هیبت است. او کلیدی را به ما می‌دهد که به جای قضاوت نامطلوب از سوی خدا، به ما پاداش می‌دهد.

در پرتو این امر، اگر تعلیم عیسا را درباره «در تنگ و راه سخت» بررسی نماییم، واقعیت شگفت‌انگیزی آشکار می‌شود که بسیاری از آن غافل هستند.

«از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می‌شود و داخل شوندگان به آن بسیارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می‌شود و یابندگان آن کم اند.» (متا ۷: ۱۳-۱۴).

عیسا درباره در تنگ صحبت می‌کند که بیشتر مردم معتقدند که ورود به زندگی جاودانی از طریق پادشاهی عیسا است. من نیز موافق آن هستم. با این حال، دریافته‌ام که بسیاری تصور می‌کنند منظور از «راه» (مسیر یا جاده) بی‌ایمانی است که منجر به نابودی می‌شود. اما اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید که او پیش از یافتن در، درباره راه صحبت نمی‌کند، بلکه پس از عبور از در، درباره راه صحبت می‌کند.

لئون موریس می‌نویسد: «ما درست در آغاز (یعنی وقتی خود را متعهد به پیروی از مسیح می‌کنیم) از در وارد می‌شویم، پس از آن، مسیر پیش روی خود را دنبال می‌کنیم». عیسا درباره زندگی ما در او، پس از نجات صحبت می‌کند. او اعلام می‌کند که این امر، دشوار (تنگ) است.

در کلیساهای غرب، «فیض» بسیار محبوب و رایج است که باعث وسعت بخشیدن پهنای این مسیر شده است. این فیض اعلام می‌کند: «تمام گناهان ما؛ گذشته، حال و

۴ در ترجمه هزاره نو، به جای واژه «نالایق» از «بی‌منت» استفاده شده است. مترجم

آینده، بخشیده شده‌اند.» این مساله در جای مناسب درست است، اما طوری به ما گفته می‌شود که فکر می‌کنیم می‌توانیم زندگی و لنگاری را تجربه کنیم که تفاوت چندانی با دنیای گمشده ندارد و همچنان با خداوند در ارتباط باشیم. این مساله درست نیست، زیرا پطرس در ادامه کلام بالا می‌گوید:

«چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدس باشید؛ چراکه نوشته شده است: مقدس باشید، زیرا من قدوسم.» (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۶)

مقدس بودن یک توصیه نیست، بلکه امری دستوری است که «باید» اجرا شود. ما آنقدر دانا هستیم که به اولی توجه کنیم، اما آنقدر نادانیم که دستورات خدا را نادیده می‌گیریم. علاوه بر این، پطرس درباره موقعیت ما در مسیح صحبت نمی‌کند، بلکه درباره اعمال سخن می‌گوید. برای رسیدن به این سبک زندگی باید در *phóbos* (ترس مقدس) زندگی نمود. خدا به ما دو نیروی بزرگ داده است تا به ما کمک کنند از گودال‌هایی که در دو طرف این مسیر سخت ما را به دام می‌اندازند، دور بمانیم: گودال اول، شریعت‌گرایی افراطی و دیگری، بی‌قانونی یا حذف شریعت است. سال‌ها پیش، بسیاری از افراد در کلیسا در گودال شریعت‌گرایی گرفتار بودند. آن روزها مقدس بودن حول محور الزامات سبک زندگی ساخته دست بشر بود که در کتاب مقدس نوشته نشده بودند. آنها انجیل دروغین نجات را به وسیله اعمال موعظه می‌کردند. این اسارت وحشتناکی بود و منجر به رنجش و حتا ترک ایمان بسیاری شد. اما مکاشفه‌ای بزرگ ما را از این گودال وحشتناک نجات داد: خدا، خدایی نیکوست. محبت پدر آسمانی، حقیقی شد و بسیاری را از این گودال شریعت‌گرایی بیرون کشید. اما ما همان کاری را انجام دادیم که اغلب انسان‌ها انجام می‌دهند؛ تصمیم گرفتیم آنقدر از گودال شریعت‌گرایی دور شویم که به طرف مقابل منحرف شدیم و در گودال بی‌قانونی افتادیم. این گودال ما را به دامی می‌اندازد تا باور کنیم به واسطه فیضی نانوشته در کتاب مقدس نجات یافته‌ایم که به ما اجازه می‌دهد مانند دنیا زندگی کنیم؛ یا می‌توانیم بر اساس خواسته‌هایی که از امیال ما سرچشمه می‌گیرند، زیست کنیم نه بر اساس زندگی‌ای که با قدرت مسیح آن را به صلیب کشیده‌ایم. این دروغی است که

بسیاری را از تجربه حضور، برکت و قدرت خداوند بازداشته است. مقدس بودن به معنای اسارت نیست؛ بلکه آزادی واقعی است که راه را برای لذت بردن از خدا و حیات می‌گشاید. ما فراخوانده شده‌ایم تا از حیاتی برخوردار شویم که شایسته فرزندخواندگی‌مان باشد و با ترس خدا در آن پیش رویم. در چند فصل بعدی، در مورد این حقیقت توضیح خواهیم داد.

شخصی‌سازی

آیه: «در آنجا شاهراهی خواهد بود که "راه مقدس" نامیده خواهد شد؛ شخص نجس در آن قدم نخواهد نهاد، بلکه تنها از آن سالکان راه خواهد بود، و جاهلان از آن گذر نخواهند کرد.» (اشعیا ۴۰:۸)

نکته: عشق به خدا ما را از گودال شریعت‌گرایی محافظت می‌کند و برعکس، ترس از خدا ما را از گودال بی‌قانونی محافظت می‌کند. ترس مقدس به من قدرت می‌دهد که در شاهراه قدوسیت واقعی بمانم.

تأمل: از چه راه‌هایی، ترس مقدس را نادیده می‌گیرم و رفتار نادرست را در زندگی خود تحمل می‌کنم؟ چگونه خدمت من در پادشاهی خدا، به من اجازه داده است که فرمان مقدس بودن همانطور که خدا مقدس است را نادیده بگیرم؟ چه احساس محقانه‌ای باعث شده که اشتباه کنم و در گودال بی‌قانونی بیفتم؟

دعا: خداوند، مرا ببخش که تصور می‌کنم به دلیل خدمت در ملکوت تو از داوری معاف شده‌ام. از این امر توبه می‌کنم و به فرمان تو توجه می‌کنم که همان گونه که تو مقدس هستی، من نیز مقدس باشم. انتخاب می‌کنم که نه تنها محبت تو نسبت به خود را در آغوش بگیرم، بلکه ترس مقدس تو را نیز در آغوش بگیرم. با انتخاب هر دو، کلام تو نوید می‌دهد که در شاهراهی که به حیات منتهی می‌گردد، خواهم ماند. در نام عیسی‌ای مسیح، آمین!

اعتراف: من انتخاب می‌کنم مقدس باشم، همان‌طور که خدا قدوس است!

ای فرزندان، از خدا بترسید، یعنی برای
پرهیز از بدی، پذیرفتن و انجام کارهای
نیک، ترسی مقدس در دل خود داشته
باشید.

- ویلیام پین

۷۱. جدایی از بدی

ترس خدا هدیه‌ای از طرف پدر آسمانی مهربان ماست که ما را از دور شدن از عیسا محافظت می‌کند. او سرچشمه حیات جاودان، محبت، شادی، آرامش، نیکویی، امید و همه شگفتی‌های فراوان است. دور شدن از او حرکت به سوی مرگ، تاریکی و سرانجام آرامگاه ابدی است. به ما گفته شده است: «از ترس خداوند، آدمی از بدی اجتناب می‌کند.» (امثال ۶:۱۶)

اجازه دهید درباره زمانی که این حقیقت برایم واقعی شد، صحبت کنم. در اواخر دهه ۱۹۸۰ فساد یک مبشر مشهور تلویزیونی به طور گسترده‌ای منتشر شد. او یکی از شناخته‌شده‌ترین افراد جهان بود، اما به دلایل نادرست. در آن زمان، مینیستری او هم از نظر وسعت و هم از نظر مالی، بزرگترین مینیستری در جهان بود، اما شهرت عظیم او زمانی افزایش یافت که تقریباً هر منبع خبری مهم، روزانه داستان جرم و جنایت، محاکمه بعدی، حکم دادگاه و در نهایت زندانی شدن او را گزارش می‌کرد.

او به چهل و پنج سال زندان محکوم شد، اما بعد از دادگاه تجدیدنظر، این حکم به پنج سال کاهش یافت. در سال ۱۹۹۴، در چهارمین سال زندان، دستیارم یک تماس تلفنی غیرمنتظره دریافت کرد. اگرچه من برای او ناشناخته بودم، اما فردی نخستین کتاب مرا با عنوان «پیروزی در بیابان» (که اکنون با عنوان «خدایا، کجایی؟!») می‌باشد) به او داده بود. او کتاب را در زندان خواند و بسیار متأثر شد و از دستیارش خواست تا با من تماس بگیرد و ببیند آیا حاضرم به ملاقاتش بروم.

من این دیدار را پذیرفتم و هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. او با لباس زندان به سالن

ملاقات آمد. به من نزدیک شد، دستانش را دراز کرد و مرا در آغوش گرفت که نزدیک به یک دقیقه طول کشید. سپس شانسه‌هایم را گرفت، با اشک به من خیره شد و صمیمانه پرسید: «کتاب را تو نوشتی یا یک نویسنده در سایه؟»^۵

گفتم: «من نوشتم. من رنج را تجربه کرده‌ام، اما نه مانند آنچه که شما تحمل کرده‌اید!»

او سپس گفت: «ما چیزهای زیادی برای صحبت کردن داریم و فقط نود دقیقه فرصت داریم.»

از آنجایی که نخستین بار بود او را ملاقات می‌کردم، هنوز کمی بد اخلاق بودم. این مرد آنقدر بد و بدنام شده بود که راستش نمی‌دانستم با چه کسی صحبت می‌کنم. اما وقتی نشستیم، با اولین صحبتش مرا خلع سلاح کرد. او که به چشمان من خیره شده بود، گفت: «جان، این زندان، داوری خدا در زندگی من نبود، بلکه رحمت او بود. اگر مسیری را که در آن بودم ادامه می‌دادم، برای همیشه در جهنم می‌ماندم.»

در آن لحظه تمام توجه من به او بود، او ادامه داد که چقدر بد بوده و چقدر نجات خدا در زندگیش عظیم بوده است. طولی نکشید که متوجه شدم با یک مرد خدا که شکسته، پشیمان و صادق است، صحبت می‌کنم. او ادامه داد و گفت که چگونه خداوند او را در سال اول محکومیتش، از تاریکی نجات داد.

متوجه شدم که او هر روز ساعت‌ها به خواندن کتاب مقدس و دعا مشغول بوده است؛ چه به صورت شخصی و چه به صورت گروهی. او با اشتیاق در مورد کلیسای زندان و کشیش آن که او هم زندانی بود، صحبت کرد. با این احساس که او شایستگی این کار را دارد، پرسیدم چرا خودش کشیش نیست. او توضیح داد که تازمانی که تحولات درونی‌اش کامل نشود، هیچ بخشی از رهبری را نمی‌خواهد.

او گفت: «جان، من خدای دوز و کلک بودم و نمی‌خواهم دوباره به آن فرصت ظهور بدهم.»

یک سال بعد، گفته‌های او به حقیقت پیوست؛ زیرا او پس از آزادی از زندان، به یک سازمان میسیونری در مرکز شهر لس آنجلس پیوست. او به مدت دو سال در خیابان‌ها از افراد بی‌خانمان مراقبت می‌کرد و این کار را دوست داشت؛ زیرا مردم خیابان از معدود افرادی بودند که نمی‌دانستند او کیست.

۵ Ghost writer یا نویسنده ارواح فردی است که استخدام می‌شود تا آثاری را به نام شخص دیگری بنویسد.

جدایی از بدی

پس از حدود بیست دقیقه گوش دادن به او، آنقدر احساس راحتی کردم که بتوانم چند سوال از او بپرسم. با بزرگترین موردی که می‌توانستم به آن فکر کنم، شروع کردم: «چه زمانی از دوست داشتن عیسا دست کشیدی؟» به این دلیل این سؤال را پرسیدم زیرا در اوایل خدمتش، عشق او نسبت به عیسا مسیح از وجودش ساطع می‌شد. آتش اشتیاق او برای همه کسانی که او را می‌شنیدند، آشکار بود. می‌خواستم بدانم عشق او از چه زمانی سرد شده و همچنین چه چیزی باعث این مساله شده است.

به چشمان من خیره شد و با صمیمیت فراوان گفت: «من از عشق عیسا دست نکشیدم.»

از اظهارنظر او شوکه و کمی عصبانی شدم. با خودم فکر کردم چگونه جرات می‌کند چنین حرفی بزند! بلافاصله جواب دادم: «در مورد چه حرف می‌زنی؟ تو هفت سال پیش، قبل از اینکه به جرم کلاهبرداری محاکمه شوی و به زندان بیفتی، در زندگی زناشویی‌ات خیانت کردی. چگونه می‌توانی بگویی که در آن هفت سال عیسا را دوست داشتی؟»

بدون قطع ارتباط چشمی، با آرامش گفت: «جان، من تمام مدت عیسا را دوست داشتم.»

کاملاً گیج شده بودم. او مکثی کرد و سپس به نکته اصلی اشاره کرد: «جان، من از خدا نمی‌ترسیدم.» دوباره مکث کرد، سپس کامل‌تر توضیح داد: «من عیسا را دوست داشتم، اما ترس خدا را در دل نداشتم.»

مات و مبهوت بودم و صادقانه بگویم، از آنچه می‌شنیدم، در حیرت بودم. برای پانزده ثانیه سکوت برقرار شد و تمام مدت ذهنم در حال پردازش بود. سپس او این جمله را بیان کرد که هنوز در وجودم طنین‌انداز است: «جان، میلیون‌ها آمریکایی درست مثل من وجود دارند - آنها عیسا را دوست دارند، اما ترس خدا را در دل ندارند!»

گویی خدا از دهان او صحبت کرده بود. با اظهارات او، ناگهان سوالات زیادی پاسخ داده شدند. سرم گیج می‌رفت، بزرگترین شگفتی‌ام در آن لحظه، این بود که داستان او علت اصلی جدایی گسترده مردم از ایمان در کشور ما بود و متأسفانه، ترک دین که در آن زمان رایج بود، تشدید شده بود.

کتاب مقدس این مساله را روشن می‌کند که ترس خدا، آغاز شناخت صمیمانه خداوند است. بدون آن، ما یک رابطه جعلی با عیسا تقبلی که خدای جلال نیست، برقرار

می‌کنیم. ما به یک نجات‌دهنده غیرواقعی باور داریم. این حقیقت را کمی بعدتر با عمق بیشتری در کتاب توضیح خواهم داد. اما اجازه دهید ابتدا با دو مثال سریع آن را به شما اثبات کنم.

در حالی که این را می‌نویسم، در همین هفته خبر ناراحت‌کننده‌ای درباره دختر جوانی که از کودکی او را می‌شناختم، شنیدم. او در ایمان بزرگ شده بود و ادعا می‌کرد پیرو عیساست، اما زندگی بی‌بندوباری داشت و در میان همسالان مرد خود به عنوان یک فرد «بی‌قیدوبند» شناخته می‌شد. او اخیراً در اینستاگرام پستی منتشر کرد و نوشته بود که عیسا در طول فرآیند سقط جنین او دستش را گرفته بود. او به کدام عیسا اشاره می‌کرد؟

زن جوان دیگری که با مردی ایماندار ازدواج کرده بود، به من گفت که عیسا به او قول داده است که اگر تصمیم به طلاق بگیرد، از او مراقبت خواهد کرد. او این کار را انجام داد و برای همسر، فرزندان، خانواده و دوستانش ویرانی بر جای گذاشت. دلیل طلاق او جنجالی نبود؛ فقط دیگر همسرش را دوست نداشت؛ بدون هیچ‌گونه سوءاستفاده، بداخلاقی یا مشکل مالی، همه اینها مستقیماً از دهان او بیرون آمد. در واقع، او به من گفت که او یک شوهر و پدر مهربان و دلسوز است. این زن به کدام عیسا اشاره می‌کرد؟ اینها فقط دو نمونه از نمونه‌های بی‌شماری هستند که می‌توانم از کسانی که ادعا می‌کنند با عیسا رابطه دارند، اما به گونه‌ای زندگی می‌کنند که خلاف آن را اعلام می‌کنند، بیاورم. چگونه این دو و بسیاری دیگر تا این حد فریب خورده‌اند؟ به باور من، به دلیل فقدان ترس مقدس است.

پس ای عزیزان، همان‌گونه که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیشتر حتا در غیابم، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید.» (فیلیپیان ۲:۱۲)

پولس نمی‌گوید که ما باید با محبت و مهربانی، در نجات خود بالغ شویم. افراد بسیاری تایید می‌کنند که هر دوی این خانم‌ها دوست‌داشتنی و مهربان هستند. آنها سال‌ها در کلیسا حضور داشتند و وفاداری‌شان به عیسا اثبات شده بود. اما آنها چگونه می‌توانند در چنین رفتارهای شرارت‌باری فرو روند؟ آنها فاقد همان چیزی هستند که آن مبشر مشهور کم داشت. ما با ترس خداوند است که از بدی دور می‌شویم، نه با محبت

جدایی از بدی

خدا. محبت خدا ما را به سوی او می‌کشاند، اما ترس خدا ما را از شرارتی که می‌خواهد ما را نابود سازد، باز می‌دارد.

شخصی‌سازی

آیه: «ترس از خداوند، نفرت از بدی است؛ من از کبر و غرور، راه بد و زبان منحرف نفرت دارم.» (امثال ۸: ۱۳)

نکته: ترس خدا، هدیه‌ای از سوی پدر آسمانی مهربان ماست که ما را در برابر دور شدن از او محافظت می‌کند. زمانی که به جای تنفر از گناه با آن مدارا می‌کنیم، زمانی است که دور شدن از خدا را آغاز کرده‌ایم.

تأمل: لحظه گمراهی و بیراهه رفتن یک فرد، آن هنگام نیست که خود را در رختخواب با کسی که با او عهد و پیمان از دواج نبسته است بیابد، یا زمانی که متوجه شود از کارفرمای خود پول اختلاس می‌کند. بلکه خیلی قبل‌تر، یعنی زمانی که با آنچه عیسا جان خود را برای آزادی ما از آن داد، مدارا می‌کنیم. من با چه چیزی مدارا کرده‌ام که عیسا برای آزادی من از آن، جان خود را داد؟

دعا: خداوند از تو می‌خواهم که مرا به خاطر مدارا با گناه، نه تنها در زندگی خودم، بلکه در زندگی ایماندارانی که با آنها در ارتباط هستم، ببخشی. مرا ببخش که با ملایمت و با قلبی پر از محبت، با آنها روبه‌رو نشدم تا از راه اشتباه خود بازگردند. من از این مدارا پشیمان هستم. سپاس‌گزارم که مرا بخشیدی. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من انسان‌ها را دوست خواهم داشت، زیرا خداوند انسان‌ها را دوست دارد. من از گناهی که باعث نابودی کسانی که دوستشان دارم می‌شود، متنفرم.

«گام‌هایم به راه‌های تو استوار است؛

پاهایم نلغزیده است.»

- مزمور ۷۱:۵

۸۱. دوام

پس از دو تجربه قابل توجه در سال ۱۹۹۴؛ یکی کنفرانس کلیسایی که در آن، پیام من در مورد ترس خدا تصحیح شد و دیگری، ملاقات با آن مبشر تلویزیونی در زندان، شور و اشتیاق من برای درک و رشد در ترس مقدس شعله‌ور گردید. هر دو واقعه، پیامی مشابه اما از دو منظر متفاوت داشتند.

آن کلیسا که بزرگترین و تأثیرگذارترین کلیسا در منطقه بود، دیگر وجود ندارد و کشیش آن که چنین تعلیم می‌داد که ایمانداران عهد جدید نیازی به ترس خدا ندارند، دیگر در خدمت نیست. خادمی که در زندان ملاقات کردم، مینیستری عظیم خود را از دست داد، اما از زمان کشف و پذیرش ترس مقدس، در مسیر خدمت صادقانه به خدا و مردم گام نهاد. او در حال حاضر، یک مینیستری متفاوت دارد که بر افراد بسیاری تأثیر می‌گذارد.

این دو واقعه نامرتبب نشان می‌دهند که چگونه ترس خدا برای اجتناب از شرارتی که باعث کوتاه شدن دوره تصدی ما به عنوان سفیران مؤثر مسیح می‌شود، امری حیاتی است. ما می‌توانیم آن را در یک کلمه خلاصه کنیم: دوام. اخیراً یک کشیش محترم، گفتگوی خود با یک استاد دانشگاه کتاب مقدس را با من در میان گذاشت که تحقیقات گسترده‌ای درباره افرادی انجام داده بود که در کتاب مقدس، خداوند آنها را فراخوانده و به آنها مأموریتی بخشیده بود. او دریافته بود که ۷۵٪ از پیامبران انتخاب شده، توانایی خود را از دست داده و بسیاری از آنها رسالت خود را به خوبی به پایان نرساندند. با توجه به تراژدی‌هایی که امروزه در مینیستری‌ها شاهد هستیم و همچنین بر اساس

تحقیقات این خادم، دوام چالشی است که همه ما باید جدی‌تر به آن بنگریم. در اواخر دهه ۱۹۹۰، اهمیت ترس مقدس در رابطه با طول عمر، توسط تجربه قابل‌توجه دیگری و همچنین مکاشفه‌ای که از آن حاصل شد، مجدداً تأیید گردید. من در کوالالمپور مالزی خدمت می‌کردم. این دهمین و آخرین مراسم بود و جلسه پر از ایماندارانی که از سراسر کشور آمده بودند. پس از پایان پیغام، بسیاری به دعوت برای تعهد به خدمت، پاسخ داده و جلو دادند. جمعیت، چهار تا پنج ریف مترکم در جلوی منبر ایستاده و منتظر دعا بودند.

در حالی که از پله‌های سکو پایین می‌آمدم، ناگهان حضور خداوند به طور غیرمنتظره‌ای در سالن به شکلی ملموس و قابل‌توجه نمایان شد. حضور او با عشق و شادی آمیخته شد. آنهایی که جلوی من بودند، شروع به لبخند زدن کردند که خیلی زود، لبخندشان به خنده تبدیل گردید و این شادی به سرعت گسترش یافت تا این که همه تحت تأثیر آن قرار گرفتند. به نظر می‌رسید که ابا - پدر تصمیم گرفته است فرزندانش را تازه کند. طولی نکشید که متوجه شدم نیازی نیست کاری انجام دهم، بنابراین روی لبه سکو نشستم و از تماشای قدرت و برکت خداوند بر فرزندانش لذت بردم.

پس از پنج تا هفت دقیقه، حضور زیبایی او با آرامشی که در فضا حاکم بود، شدت گرفت. همه ما ساکت بودیم و از آن آرامش چشمگیر در سالن لذت می‌بردیم. با این حال، در عرض چند لحظه حضور خدا به شکلی متفاوت ظاهر شد؛ چیزی که من در برزیل به یاد داشتم. به انتظار تغییر ایستادم. حضور او قوی‌تر و قوی‌تر شد. این بار هیچ بادی نمی‌وزید، اما اقتدار و هیبت او بی‌تردید واقعی بود. کسانی که لحظاتی قبل بدون آن که کسی چیزی به آنها بگوید، می‌خندیدند، تقریباً به طور همزمان شروع به گریه و اشک ریختن کردند، برخی از آنها شدیداً گریه می‌کردند.

حضور خدا قوی‌تر شد و گریه‌ها شدت گرفت؛ گویی این مردم آرام آسیایی در آتش خدا تعمید می‌یافتند. باز هم نمی‌توان تجلی حضور او را توصیف کرد؛ هرچند موضوع، به اشتراک گذاشتن این لحظه مقدس نیست، بلکه آنچه مهم است هیبت حضور اوست که به حدی افزایش یافت که فکر نمی‌کردم بیشتر از این بتوانیم آن را تحمل کنیم.

در این رویارویی، من به شدت متوجه تفاوت بین نفس و روح‌مان شدم. به ما گفته شده است که کلام خدا «نفس و روح» را جدا می‌کند (عبرانیان ۴: ۱۲). نهنم (نفس) در حال فکر کردن بود: «نمی‌توانم بیشتر از این تحمل کنم! خدایا، خیلی زیاد است!»، اما

قلبم (روح) فریاد می‌زد: «خدایا، لطفاً ما را ترک نکن، لطفاً متوقف نشو!»
 بار دیگر با خودم اندیشیدم: «جان بیور، اگر یک حرکت اشتباه انجام دهی یا یک کلمه اشتباه بگویی، مرده‌ای!». همان‌گونه که در برزیل می‌توانست این اتفاق بیفتد، هرچند نمی‌توانم با اطمینان بگویم، اما می‌دانستم که بی‌حرمتی در این فضا قابل تحمل نخواهد بود. تمام تجلی حضور مهیب او سه تا چهار دقیقه به طول انجامید و سپس بلند شد. پس از آن، بدون هیچ‌گونه راهنمایی، مردم دوباره ساکت شدند. پس از آن، چند دقیقه در آرامش و سکون، ساکت ماندم.

وقتی از ساختمان خارج می‌شدیم، محیط پر از آرامش و احترام بود. ایستادم تا با مردی از هند و همسرش صحبت کنم. هر دو به طور قابل توجهی تحت تأثیر حضور خدا قرار گرفته بودند. ما فقط چند لحظه با تعجب و سکوت به هم نگاه کردیم، سپس زن به آرامی گفت: «جان، احساس می‌کنم از درون پاک شده‌ام!» شوهرش سرش را به نشانه تأیید، تکان داد.

وقتی این کلمات را گفت، قلبم تپید. سرانجام، شخصی آنچه را که ابتدا در برزیل و اکنون در مالزی احساس کرده بودم، به درستی بیان کرد. با احساسات کنترل‌شده پاسخ دادم: «من هم همینطور!» ما دیگر با هم صحبتی نکردیم، اما کلمات او تا پایان عصر در من بازتاب داشت.

صبح روز بعد، در اتاق هتل آماده بودم تا با مردان جوانی که از کارکنان کلیسا و مدرسه کتاب مقدس بودند، بسکتبال بازی کنم. ناگهان، شنیدم روح القدس در قلبم می‌گوید: «پسرم، مزمور ۱۹ را بخوان!» کتاب مقدس را باز کردم و شروع به خواندن کردم. وقتی به آیه ۹ رسیدم، این را خواندم:

«ترس خداوند طاهر است، و پایدار تا به ابد.» (مزمور ۱۹:۹)

در اتاقم فریاد زدم: «دقیقاً همین است! همین است!». در شگفت بودم؛ این دقیقاً همان چیزی بود که آن زن روز پیش به من گفته بود. پاکی و صف‌ناپذیری وجود داشت؛ خلوصی عمیق که در روحمان احساس می‌کردیم. سپس کلمات «پایدار تا به ابد» از صفحه محو شدند. روح القدس بلافاصله در قلبم گفت:

پسرم، شیطان در پیشگاه تخت من پرستش را رهبری می‌کرد. در واقع تمام لشکر آسمانی را رهبری می‌کرد، کاری که برای آن منصوب و مسح شده بود.

او به من نزدیک بود و جلال مرا می‌دید، اما از من نمی‌ترسید، لذا نتواست برای همیشه در برابر تخت من بایستد. (حزقیال ۲۸: ۱۳-۱۷)

یک‌سوم فرشتگان نیز همراه شیطان شاهد جلال من بودند. آنان نیز نترسیدند و نتوانستند برای همیشه در حضور من بمانند. (مکاشفه ۱۲: ۴، ۷)

آدم و حوا در خنکای روز در حضور جلال من گام قدم می‌زدند. آنان از من نترسیدند و نتوانستند تا ابد در باغ بمانند. پسر، همه مخلوقاتی که گرداگرد تخت من در ابدیت حاضر خواهند بود، باید از آزمون ترس خداوند عبور کنند. (پیدایش ۳: ۸)

چشمانم به این حقیقت باز شد. شروع به فکر کردن درباره تمام کشیشانی کردم که اثر بخشی خدمتشان کوتاه بود یا کسانی که آن را به خوبی به پایان نرساندند. بسیاری با شور و علاقه شروع کردند، عیسار با عشق بسیاری دوست داشتند، او را اطاعت کردند و برای خدمت به قوم خدا فداکاری نمودند، اما خسته شدند، بدبین شدند و بسیاری از آنها خدمت را ترک کردند. آنها پایداری نکردند. برخی دیگر هنوز در خدمت هستند، اما از آن به عنوان وسیله ای برای کسب سود و سایر اهداف منفعت‌جویانه استفاده می‌کنند. برخی از آنها به شکارچیان جنسی تبدیل می‌شوند و از موقعیت‌های رهبری خود برای هدف قرار دادن زنان بی‌گناه استفاده می‌کنند. برخی مشاور می‌شوند و مبالغه‌نگفتی دریافت می‌کنند تا پیام‌های فریبنده‌ای برای خادمان بسازند و پیروانشان را تحت تاثیر قرار دهند تا هدایای بزرگی به آنها اهدا کنند. برخی دیگر در مورد کلام نبوتی خدا دروغ می‌گویند و راه‌هایی برای رمزگشایی اطلاعات افرادی که ظاهراً به آنها خدمت می‌کنند پیدا کرده، و سپس آن را به گونه‌ای اعلام می‌کنند که گویی از سوی خدا نازل شده است. فهرست چنین رفتارهای مفسدانه‌ای تقریباً بی‌پایان است.

چگونه کسانی که اینقدر خالص شروع می‌کنند تا این حد آلوده می‌شوند؟ چرا عمر اثر بخشی آنها طولانی مدت نیست؟ علت آن، فقدان ترس مقدس است. آنچه که مسیح از آن خشنود می‌گردد، امری بديهی تلقی شده یا نادیده گرفته می‌شود؛ مانند آن کشیشی که در جنوب شرقی ایالات متحده بود. آنها خودشان و دیگران را از آنچه که خداوند «گنجینه خود» می‌نامد، محروم می‌کنند. به کلام خدا در مورد ترس مقدس و طول عمر گوش دهید:

«خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد ... پارسایی‌اش جاودانه پایدار است ... او (پارسا) تا ابد در یادها می‌ماند.» (مزمور ۱۱۲: ۱، ۳، ۶)

ما برای درک اهمیت ترس مقدس، نیازی به تجربه‌های غم‌انگیز نداریم. از شما درخواست می‌کنم برای جلال خدا و طول عمر خود، ترس مقدس را گنجینه خود قرار دهید.

شخصی‌سازی

آیه: «اما از ازل تا به ابد محبت خداوند شامل حال ترسندگان اوست.» (مزمور ۱۰۳: ۱۷)

نکته: افرادی برای همیشه در اطراف تخت خدا خواهند بود که از او می‌ترسند.

تأمل: یکی از جنبه‌های زندگی نیکو، پایان خوب آن است. ترس خداوند همیشگی است. چگونه می‌توانم ترس مقدس را به عنوان یک عنصر ثابت در زندگی‌ام قرار دهم؟ با چه راهکارهای عملی می‌توانم ترس مقدس را به عنوان یک فیلتر در هر آنچه که می‌گویم یا انجام می‌دهم، حفظ کنم؟

دعا: ای پدر آسمانی، کلام تو می‌گوید که می‌توانی مرا از سقوط دور نگاه داری و مرا با شادی فراوان و بدون هیچ خطایی به حضور باشکوه خود بیاوری. می‌دانم که این کار نجات‌بخش خداوندم عیسی‌ای مسیح، همراه با در آغوش کشیدن ترس مقدس است که این رابطه ابدی را تضمین می‌کند. می‌خواهم ترس مقدس همواره در درون من باقی بماند تا همیشه در حضور تو زندگی کنم.

اعتراف: با ترس مقدس برای همیشه در خانه خداوند و در حضور او باقی خواهم ماند.

اگر شما از این واقعیت که پدرتان قدوس
قدوس قدوس است، خوشحال نمی‌شوید،
پس از نظر روحانی مرده‌اید. ممکن است
در یک کلیسا باشید یا به یک مدرسه
مسیحی بروید، اما اگر در روحتان لذتی
برای قدوسیت خدا نباشد، یعنی او را
نمی‌شناسید. شما خدا را دوست ندارید،
ارتباط خود را با او قطع کرده‌اید و از
صفات او ناآگاهید.

-آر. سی. اسپرول

۹۱. تطهیر و پاکسازی خودمان

«ترس خداوند طاهر است، و پایدار تا به ابد.» (مزمور ۹:۱۹). مزمورنویس دو ثمره قابل توجه ترس مقدس را به ارمغان می‌آورد که نباید آنها را نادیده گرفت یا نسبت به آنها سهل‌انگاری نمود، یعنی پاکی و بقا. ابتدا مورد اول را بررسی می‌کنیم و در فصل آینده، به مورد دوم بیشتر خواهیم پرداخت. پولس می‌نویسد:

«پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزدااییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.» (دوم قرنتیان ۱:۷)

در اینجا ما همان حقیقتی را که مزمورنویس بیان می‌کند، با عمق بیشتری می‌بینیم. ابتدا می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که تقدس، از طریق ترس خداوند، نه عشق به خداوند، به بلوغ می‌رسد. آن مبشر مشهور را به یاد بیاورید که زندگی خداپسندانه‌ای نداشت و در عین حال، عاشق عیسا بود. اما هنگامی که ترس مقدس را در آغوش گرفت، خود را پاک نمود و از آلودگی‌های پیشین خود رهایی یافت. این امر به نوبه خود، او را به یک رابطه واقعی‌تر با عیسا سوق داد؛ رابطه‌ای وسیع‌تر از آنچه قبلاً می‌شناخت. آنچه را که او به طور تجربی آموخت، در کتاب مقدس نیز می‌بینیم. همان‌طور که قبلاً گفتیم، قداست در این روزها موضوع محبوبی نیست. برای

بسیاری، این موضوع طعم بدی دارد؛ زیرا خوشایند نیست و زندگی را سخت می‌کند. از سوی دیگر، یا به عنوان اسارت شریعت‌گرایی یا فضیلتی که ارجمند، اما دست‌نیافتنی است، تلقی می‌گردد. سی. اس. لوئیس درباره این ناآگاهی می‌نویسد: «چقدر انسان‌ها کوتاه‌بین هستند که فکر می‌کنند قدوسیت، کسالت‌بار و خسته‌کننده است. اما وقتی کسی با واقعیت آن مواجه می‌شود دیگر نمی‌تواند در برابرش مقاومت نماید.» پس خود را برای شیرجه زدن در این حقیقت مقاومت‌ناپذیر آماده کنید.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، تعریف اولیه قدوسیت «جدا شدن از چیزهای دیگر به خاطر خدا» است و این قطعاً شامل پاکی نیز می‌شود. یک عروس را در نظر بگیرید. او به خاطر شوهرش خود را از بقیه جدا می‌کند که شامل امتناع از تمایل یا تعامل با دیگر عاشقان است. این نشان‌دهنده جنبه پاکی و خلوص در تقدس است. با این حال، پولس به ما می‌گوید که خود را طاهر سازیم. او نمی‌گوید: «خون عیسا ما را پاک خواهد ساخت.» اجازه دهید این نکته را روشن کنم: خون عیسا ما را از همه گناهان پاک می‌کند. اما وقتی کار عادل شمردگی یا پارسا شمردگی را با کار تقدیس ترکیب می‌کنیم، دچار اشتباه می‌شویم.

زمانی توبه کردیم و عیسا مسیح را به عنوان خداوند خود پذیرفتیم، گناهان ما بخشوده شدند و ما به طور کامل پاک شدیم. خدا گناهان ما را در دریای فراموشی دفن کرد. او آنها را به یاد نمی‌آورد! این کار کامل و بی‌نقص است و بهتر از این نمی‌شود آن را انجام داد. ما هیچ کاری برای شایستگی این واقعیت شگفت‌انگیز انجام ندادیم؛ این هدیه‌ای از جانب خدا بود. این به معنای پارسا شمردگی است.

اما درست لحظه‌ای که پارسایی یا به نوعی این پاکی درونی را دریافت کردیم، مرحله تقدیس آغاز می‌شود به عبارتی آنچه در درون ما انجام شده است، در طبیعت جدید ما و در شیوه زندگی ما به عنوان یک واقعیت بیرونی نمود پیدا می‌کند و این دقیقاً همان چیزی است که پولس به آن اشاره دارد.

«نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما پدید می‌آورد.» (فیلپیان ۲: ۱۲-۱۳)

بدهی است که این امر ناشی از فیض خداست، ولی ما باید با قدرتی که او به ما

تطهیر و پاکسازی خودمان

می‌دهد همکاری نماییم، قدرتی که هم اراده و هم انجام آنچه را که موجب خشنودی او می‌گردد، در ما پدید می‌آورد. همان طور که ترس و لرز، مردم برزیل را در موقعیتی قرار داد تا به حضور خدا وارد شوند و از حضور او بیابند. بنابراین، ترس و لرز مقدس نیز ما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا با فیض او نیرومند شده و از او اطاعت نماییم.

اشتباه رایج بسیاری از معلمان در کلیساهای غرب این است که تقدیس را با پارساشمردگی یکسان می‌دانند. به عبارت دیگر، ما نیازی به انجام هیچ کاری نداریم. عیسا این کار را انجام داد. بنابراین مساله این است که اگر زندگی نا تفاوتی با سیستم زندگی این دنیا ندارد و همچنان تحت تأثیر شهوات و هوس‌های مختلف خود هستیم، اما مقدسیم هستیم زیرا عیسا قدوسیت ماست. چیزی که این موضوع را پیچیده‌تر می‌کند، این است که در واقع آیاتی در عهد جدید وجود دارند که به نظر می‌رسد ادعاهای این افراد را تأیید می‌کنند. با این حال، خطای آنها ناشی از اشتباه گرفتن تقدس موقعیتی با تقدس رفتاری ما است. اجازه دهید توضیح بدهم.

تقدس موقعیتی تنها به خاطر کاری است که عیسا برای ما انجام داد و از موقعیت ما در مسیح سخن می‌گوید؛ این یکی از برکات کار پاکی مسیح است. «زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم.» (افسیسیان ۱: ۴). ما هرگز نمی‌توانستیم این موقعیت را به دست آوریم. باز هم پولس می‌نویسد:

«از اوست که شما در مسیح عیسا هستید، که از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدوسیت و رهایی ما.» (اول قرنتیان ۳: ۱).

در ۲ اکتبر ۱۹۸۲، من و «لیزا توسکانو» با هم پیمان ازدواج بستیم و او «لیزا بیور» شد. او همان روز، در جایگاه همسرم قرار گرفت. امروز او همچنان همسر من است؛ همان‌طور که در روز ازدواج بود و چهل سال بعد هم همچنان همسرم خواهد بود. از نظر موقعیتی، او در آن روز عروسی به طور کامل همسرم شد و کار تکمیل شد. بدین ترتیب، ما نیز در روز نجاتمان در مسیح، مقدس و پاک شدیم و هرگز مقدس‌تر نخواهیم بود.

با این حال، هنگامی که لیزا همسر من شد، رفتار او با موقعیت‌اش هماهنگ شد. او پیش از آن که همسر من باشد، با پسرهای دیگر قرار می‌گذاشت، شماره تلفنش را به آنها می‌داد، برای خواسته‌های خودش زندگی می‌کرد، و همه کارهایی که زنان مجرد انجام می‌دهند، اما حالا دیگر این کارها را انجام نمی‌داد. کارهای او با عهدی که با هم بسته

بودیم، همسو بود. هرچه بیشتر از ازدواج ما گذشته است، این رفتار در هماهنگی با عهد و پیمان مان، بالغ‌تر شده است. به آنچه پطرس رسول می‌نویسد، گوش دهید:

«چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدس باشید؛ چراکه نوشته شده است: مقدس باشید، زیرا من قدوسم.» (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۶)

توجه داشته باشید که در اینجا پطرس به تقدس موقعیتی ما اشاره نمی‌کند، بلکه درباره تقدس رفتاری ما صحبت می‌کند که دقیقاً همان چیزی است که پولس وقتی به ما می‌گوید خودمان را از هرگونه نجاست پاک کنیم، به آن می‌پردازد. این فرآیند تقدیس است، نه یک موهبت موقعیتی رایگان برای پاک شدن. آیا آیات دیگری در عهد جدید وجود دارند که به قداست رفتاری ما اشاره نمایند؟ پاسخ، بله است. تعداد آنها بسیار زیاد است، اما اجازه دهید یکی دیگر را نقل کنم:

«اراده خدا این است که مقدس باشید: خود را از بی‌عفتی دور نگاه دارید. هر یک از شما باید بدانند که چگونه در پاکی و برازندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد. نباید همانند قوم‌هایی که خدا را نمی‌شناسند، دستخوش امیال شهوانی باشید.» (اول تسالونیکیان ۴: ۳-۵)

به تازگی پس از مراسم صبح یکشنبه مردی به من گفت: «من یک مسیحی مجرد هستم، با زنان هم‌بستر می‌شوم؛ چون زندگی بدون داشتن رابطه جنسی غیرممکن است. سپس چند ماه وقفه ایجاد می‌کنم، اما دوباره با زنان می‌خوابم. اما این موضوعی نیست که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم. سوال اصلی من این است که چرا من در کسب و کارم این همه مشکل دارم؟»

متعجب شده بودم. آیا پیغام‌های نامتعادل ما درباره فیض، مردم را به این باور کشانده است که آنها در حالی که در گناه آشکار زندگی می‌کنند، در حضور خدا و برکات او باقی خواهند ماند؟ در یک جلسه پرسش و پاسخ در یک کنفرانس زنان کلیسا، خانمی از همسرم پرسید: «من واقعاً شوهرم را دوست دارم، اما او زیاد سفر می‌کند و من با مردان دیگر می‌خوابم. باید چکار کنم؟ آیا باید به او بگویم؟»

این دو نفر واقعا باور دارند که با عیسا در ارتباط هستند، اما آیا با آن عیسی که دست راست خدای پدر نشسته است یا یک عیسی جعلی؟ این مثالها تنها قسمت کوچکی از مشکلاتی هستند که من در برخورد با بسیاری از افراد با آن مواجه شده‌ام. آیا دعوت به زندگی مقدس آنقدر کم‌رنگ شده است که تمامی باورها خاموش شده‌اند؟ با این حال پولس می‌نویسد: «پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدوس خود را به شما عطا می‌فرماید.» (اول تسالونیکیان ۴: ۸).
به خاطر داشته باشید، یک جنبه مقاومت‌ناپذیر از تقدس وجود دارد که ما در ادامه به وضوح به آن خواهیم پرداخت.

شخصی‌سازی

آیه: «آن که می‌گوید او را می‌شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی‌کند، دروغ‌گوست و راستی در او جایی ندارد.» (اول یوحنا ۲: ۴)

نکته: کار تقدیس زمانی رخ می‌دهد که آنچه در درون ما انجام شده است، در طبیعت جدید ما و در شیوه زندگی ما به عنوان یک واقعیت بیرونی نمود پیدا کند.

تأمل: تقدیس ناشی از فیض خداست، اما باید با قدرتی که او به من می‌بخشد همکاری نمایم؛ قدرتی که هم اراده و هم انجام آنچه را که موجب خشنودی اوست، در ما پدید می‌آورد. آیا به این امر باور دارم؟ آیا به این دلیل که «تقدیس موقعیتی» را با «تقدیس رفتاری» اشتباه گرفته‌ام، موجب شده که این حقیقت و فرمان خدا مبنی بر قداست را نادیده بگیرم؟ آیا اجازه داده‌ام شکست‌های گذشته، ایمانم را به کار قدرت‌بخش خدا در درونم سرکوب نماید؟ چگونه می‌توانم به این باور بازگردم تا در زندگی‌م به واقعیت تبدیل شود؟

دعا: ای پدر آسمانی، از تو می‌خواهم که در من کار کنی تا هم خواسته‌هایت را به انجام برسانم و هم تو را خشنود سازم. می‌خواهم در ظاهر همان چیزی را زندگی کنم که تو از پیش در درونم انجام داده‌ای. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من با ترس مقدس، نجات خود را به عمل می‌آورم.

«برای پاهای خود راه‌های هموار

بسازید...

سخت بکوشید که مقدس باشید.»

-عبرانیان ۲۱: ۳۱-۴۱

۰۲. سختکوشی ما

تقدس به خودی خود غایت نیست، بلکه گذرگاهی است برای ورود به مسائل مهم‌تر. اکنون بیاید به جنبه جذاب آن پردازیم و با بررسی آیه آغازین، از ترجمه دیگری به آن نگاه کنیم:

«سخت بکوشید ... مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید.» (عبرانیان ۱۲:۱۴)

واژه «تعقیب یا در پی چیزی بودن» معادل کلمه یونانی *dioko* است که به معنای «انجام کاری با تلاش فراوان و با هدف مشخص» است. با نگاه به هر دو ترجمه و خواندن معنای *dioko*، بدون شک، این آیه درباره «با اشتیاق در پی تقدس و رسیدن به آن» صحبت می‌کند.

اکنون نخستین پرسش ما باید این باشد که آیا این تقدس، موقعیتی است یا رفتاری؟ بیاید به مثال ازدواج من و لیزا بازگردیم. آیا می‌توانید تصور کنید لیزا به یکی از دوستان نزدیک خود بگوید: «من سخت تلاش می‌کنم تا همسر جان باشم!» دوستش می‌خندد و می‌گوید: «تو همین الان هم همسر او هستی! تو در روز ازدواجت همسر وی شدی!»

هیچ زنی به دنبال موقعیتی که از پیش از آن اوست، یعنی نقش همسری نمی‌باشد. او می‌تواند به دنبال بهترین رفتار به عنوان همسر باشد. در مورد تقدس هم همین‌طور

است. ما به دنبال موقعیتی نیستیم که در حال حاضر در اختیار داریم، بلکه به دنبال رفتاری هستیم که «شایسته خداوند» باشد. (کولسیان ۱: ۱۰).

به ما گفته شده است که اگر این دستور را نادیده بگیریم، خداوند را نخواهیم دید. این اندیشه‌ای تأمل‌برانگیز است و مطمئناً تا ابد بر ما تأثیر خواهد گذاشت، اما این موضوع مورد بحث ما در این مقطع نیست. مهم‌ترین موضوع این است که این مسأله، چه تأثیری اینجا و اکنون بر ما دارد؟

از آنجایی که من شهروند ایالات متحده آمریکا هستم، می‌توانم بگویم که با رئیس جمهور «رابطه» دارم. من تحت حاکمیت او هستم و مانند ۳۲۲ میلیون شهروند آمریکایی دیگر تحت تأثیر تصمیماتی هستم که او می‌گیرد. با وجود این که من این رابطه را با رئیس جمهور دارم، اما تا به امروز به من اجازه ملاقات خصوصی با ایشان داده نشده است. به بیان ساده، من در حضور هیچ یک از روسای جمهور آمریکا نبوده‌ام یا با آنها تعامل نداشته‌ام.

از سوی دیگر، امریکایی‌های دیگری نیز وجود دارند که به طور منظم رئیس جمهور را ملاقات می‌کنند. آنها یا دوستان او هستند و یا از نزدیک با او همکاری می‌کنند. در هر صورت، آنها مردی را که در کاخ سفید زندگی می‌کند، بسیار بهتر از من می‌شناسند. آنها او را در سطحی صمیمی می‌شناسند و من او را فقط به عنوان رهبر ملت خودم می‌شناسم.

به همین ترتیب، میلیون‌ها ایماندار وجود دارند که تحت پادشاهی عیسی مسیح هستند. او از آنها محافظت می‌کند، آنها را دوست دارد، نیازهایشان را فراهم می‌کند و به درخواست‌هایشان پاسخ می‌دهد. اما سوال این است، آیا آنها او را می‌بینند؟ به عبارت دیگر، آیا آنها حضور آشکار او را تجربه می‌کنند؟

هزاران نفر از ایمانداران در برزیل رفتاری نداشتند که آنها را به حضور خداوند ببرد. هنگامی که آنها توبه کردند، به آنها اجازه ملاقات با خداوند داده شد. این امر در هر روز و حتا در هر لحظه زندگی ما صدق می‌کند. اگر از خدا ترسی نداریم، انگیزه‌ای هم برای دنبال کردن رفتار مقدسی که به ما امتیاز حضور آشکار خداوند را می‌دهد، نداریم. عیسا می‌گوید: «آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند... من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.» (یوحنا ۱۴: ۲۱)

این مسأله ارزش آن را دارد که دوباره تکرار کنیم: اگر در رفتارمان تقدس نداشته

باشیم، خداوند را هم نخواهیم دید. چرا این امر تا این اندازه حیاتی است؟ اولاً، اگر او را نبینیم یا به عبارتی اگر حضور آشکار او را نداشته باشیم، نمی‌توانیم او را از نزدیک بشناسیم و فقط می‌توانیم اطلاعاتی درباره او داشته باشیم، که مانند رابطه من با رؤسای جمهور ایالات متحده است یا بدتر از آن، خود را با ساختن یک عیسای خیالی فریب می‌دهیم. این توهم بسیار خطرناک است؛ زیرا معتقدیم کسی را می‌شناسیم که در واقع نمی‌شناسیم. یعقوب می‌گوید: «به جای آوردن کلام باشید، نه فقط شنوندن آن؛ خود را فریب مدهید!» (یعقوب ۱: ۲۲). کسی که فریب می‌خورد، باور دارد که کسی یا چیزی را می‌شناسد، اما در واقع، نمی‌شناسد.

دلیل دوم نیز به همان اندازه مهم است. بدون دیدن خداوند یا بدون این که در کنار او حضور داشته باشیم، نمی‌توانیم تغییر کنیم یا شبیه او شویم. پولس در رابطه با کسانی که خداوند را می‌بینند، می‌گوید: «از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۸). این دگرگونی از درون شروع می‌شود و سپس به جایی می‌رسد که دیگران نیز شاهد آن هستند.

پاکی ما نمی‌تواند مانند فریسیان باشد. عیسا گفت: «به همین سان، شما نیز خود را به مردم پارسا می‌نمایید، اما در باطن مملو از ریاکاری و شرارتید.» (متی ۲۳: ۲۸). انگیزه‌های آنها مانند اجساد ناپاک و کثیف بود. آنها فاقد ترس خداوند بودند، که به نوبه خود باعث می‌شد عدالتی را دنبال کنند که کاملاً مبتنی بر رفتار بیرونی بود و تمرکزشان را بر تصویر نمایش داده شده از خودشان قرار می‌داد. این امر از دگرگونی درونی که رفتار بیرونی مربوطه را به وجود می‌آورد، جلوگیری کرد. آنها معتقد بودند که خدا را می‌شناسند، اما واقعیت این است که آنها خالق خود را که در برابر آنها ایستاده بود، نمی‌شناختند و در نتیجه با خواسته‌های او هماهنگ نبودند. آنها خود را فریب می‌دادند. حتا امروز نیز تقدسی که ما به دنبال آن هستیم، باید از قلب ما سرچشمه بگیرد - در افکار، انگیزه‌ها و نیت ما. این امر در نهایت، رفتار بیرونی ما را هدایت خواهد کرد. به همین دلیل است که عیسا می‌گوید: «خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید.» (متا ۵: ۸). بدون دیدن او، ما فاقد تحول درونی یا تقدس واقعی هستیم و در نتیجه او را نمی‌بینیم. این یک چرخه است.

کافی نیست که فقط شکل ظاهری خداپرستی را داشته باشیم و قدرت تحول امیال درونی‌مان را انکار کنیم. ما باید در درون خود (انگیزه‌ها و نیت‌ها) به دنبال حقیقت

باشیم؛ این مساله باید مشغله ما باشد. یعقوب رسول با ایماندارانی که تقدس را سبک می‌شمردند، بسیار قاطع برخورد می‌کند. او می‌نویسد:

«زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانی‌های خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟» (یعقوب ۴: ۳-۴)

یعقوب از کلمه زناکار استفاده می‌کند؛ اصطلاحی که برای نقض پیمان ازدواج به کار می‌رود. خدا اغلب از تصویر ازدواج برای نشان دادن عهد خود با ما استفاده می‌کند. عیسا داماد و ما عروس او هستیم. پولس بیان می‌کند که ازدواج بین زن و مرد، نمونه‌ای از اتحاد عیسا و مسیح و کلیساست (افسیسیان ۵: ۳۱-۳۲).

دنیا بر پایه منافع خودخواهانه خود یا دستاوردهای غرورآفرین است، بنابراین بر روی تصاویر مشاهده‌شده و تصاویر نشان‌داده‌شده افراد تمرکز می‌کند. وقتی ما از این که در پی قدوسیت باشیم، غافل می‌شویم و خود را با خواسته‌های دنیا همسو می‌کنیم، زناکار می‌شویم. این مساله به قدری توهین به «شوهرمان» است که در واقع خود را به دشمن او تبدیل می‌کنیم. بنابراین، یعقوب در ادامه می‌گوید: «به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دست‌های خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دل‌های خود را طاهر سازید.» (یعقوب ۴: ۸). ما تنها می‌توانیم قلب‌هایمان را با در آغوش کشیدن ترس خدا که ما را به دنبال تقدس واقعی سوق می‌دهد، پاک کنیم!

من بیش از چهل سال است که با لیزا ازدواج کرده‌ام و دلایل محکمی وجود دارد که به او خیانت نکرده‌ام. اولین و مهمترین دلیل این است که از خدا می‌ترسم. من با او عهد بستم که او را بدون توجه به واکنش یا رفتارش دوست داشته باشم و از او مراقبت نمایم. دلیل دوم این است که نمی‌خواهم رابطه صمیمی خود را با این زن فوق‌العاده، از دست بدهم. دوست دارم که او به من اعتماد کند و رازهای درونی و آرزوهای دلش را با من در میان بگذارد. در واقع من از نزدیکی‌مان لذت می‌برم.

این رابطه فرقی با رابطه با عیسا نمی‌کند. دلیلی که با اشتیاق از خیانت به او خودداری می‌کنم، این است که نمی‌خواهم صمیمیتی که با او دارم را از دست بدهم. من از حضور نزدیک او و گفتگوهای صمیمانه‌ای که با هم داریم، لذت می‌برم. وقتی او رازهایی را با من به اشتراک می‌گذارد که قبلاً نمی‌دانستم، شاد و مسرور می‌شوم. به همین دلیل است که به ما گفته شده است: «محرمان اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛ او عهد

خویش را بدیشان می‌نماید.» (مزمور ۲۵:۱۴)
ما در حال حاضر تازه شروع به کشف جنبه‌های از این تقدس مقاومت‌ناپذیر هستیم. در فصل بعدی به از زیبایی آن پرده برمی‌داریم.

شخصی‌سازی

آیه: «آن که دوستدار پاکی دل و لطافت زبان است، از دوستی پادشاه برخوردار خواهد بود.» (امثال ۲۲:۱۱)

نکته: بدون تعاقبِ «تقدس رفتاری» و هدف دستیابی به آن، نمی‌توانیم به حضور خداوند وارد شویم. این امر به تنهایی کافی نیست که به تقدس کامل برسیم، بلکه باید آن را به عنوان هدف قلبی خود قرار دهیم.

تأمل: خدا می‌داند که آیا من در پی رفتار مقدس هستم یا دائماً برای رسیدن به خواسته‌های دنیوی و غرور ناشی از دستاوردهایم، محبت یا مقاومت خود را توجیه می‌کنم. همه‌چیز با نیت قلبی من آغاز می‌شود. آیا من به دنبال پاکی قلب و ذهن که منجر به تغییر رفتار می‌شود، هستم؟ حتا اگر کسانی که به من نزدیک هستند این کار را نکنند، آیا من این کار را انجام خواهم داد؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که به دنبال تقدس نبوده‌ام. من اهمیت آن را نادیده گرفتم، اما اکنون دریافته‌ام که باید در پی آن باشم، زیرا دریچه‌ای است برای رسیدن به تو. لطفاً رفتار و تلاش‌های دنیوی مرا ببخش و مرا با خون عیسا پاک کن. من از نگرش پیش‌پافتاده خود نسبت به تقدس توبه می‌کنم. در نام عیسا مسیح، آمین.

اعتراف: من بسیار مصمم تلاش می‌کنم تا به تقدس برسم و آن را درک کنم. هدف من این است که مقدس باشم؛ همانطور که خدا قدوس است.

«راه پارسایان هموار است؛
طریقی که تو برای
پارسایان می‌سازی، مستقیم است.»

- اشعیا ۶۲:۷

۱۲. میل و قدرت

شاید در این مرحله شما از این واقعیت ابراز تاسف می‌کنید که سعی کرده‌اید زندگی مقدسی داشته باشید، اما به روشنی بیش از آن‌که موفق باشید، شکست خورده‌اید. شما به دنبال صمیمیت با خدا هستید، اما با اطاعت مشکل داشته‌اید. لطفاً بدانید که او بیشتر از شما به دنبال شما است. شاد باشید، زیرا خداوند برای شماست! بگذارید این حقیقت تنش را کاهش دهد.

به احتمال زیاد مشکل در این واقعیت است که شما تلاش کرده‌اید. شریعت موسا ناتوانی ما را در اجرای احکام خدا ثابت کرد. ما نیازمند کمک الهی هستیم و این کمک چیزی جز فیض خدا نیست. بیشتر ایمانداران می‌دانند که فیض عیسی مسیح ما را از شریعت‌رهایی می‌بخشد، اما چیزی که بسیاری نمی‌دانند این است که فیض، یک قدم فراتر می‌رود: طبیعت جدیدی به ما می‌دهد و پتانسیل زندگی آزاد از گناه را می‌بخشد. (رومیان ۶: ۶-۷)

اگر به فرمان پولس برای پاکسازی خود از هرگونه پلیدی جسم و روح نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که پیش از این فرمان، بیانیته‌ای است که اغلب نادیده گرفته می‌شود. او چند پاراگراف پیش از آن، می‌نویسد:

«در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید. زیرا خدا می‌گوید: در زمان لطف خود، تو را اجابت کردم و در روز نجات یاری‌ات دادم.» (دوم قرنتیان ۶: ۱-۲)

زمان پذیرفته شدن، فرارسیده است؛ ما می‌توانیم با کمک او زندگی مقدسی داشته باشیم. اما متأسفانه، فیض خدا بسیار کمتر از آنچه که هست، بیان شده است. آن را به عنوان رستگاری ابدی، بخشش گناه، آزادی از مجازات گناه، و هدیه‌ای بی‌ارزش تعلیم داده‌اند. اگرچه این حقایق کاملاً درست هستند، اما آنچه به طور گسترده گفته نشده است، قدرت بخشیدن آن است. خدا به پولس رسول می‌گوید: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» (دوم قرن‌تین ۱۲:۹). به زبان ساده یعنی: «پولس! آنچه را که با توانایی خود نتوانستی انجام دهی، اکنون می‌توانی با قدرت من، که فیض نامیده می‌شود، انجام دهی!»

پطرس این حقیقت را تایید می‌کند: «فیض ... به فزونی بر شما باد. قدرت الهی او (فیض) هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است.» (دوم پطرس ۱: ۲-۳). فیض به ما قدرت می‌دهد که مقدس زندگی کنیم!

چرا این حقیقت تا این اندازه حیاتی است؟ مسیحیت، زیستن بر اساس ایمان است. کل پیام آن «کلام ایمان» نامیده می‌شود (رومیان ۸:۱۰). به عبارت دیگر، تا زمانی که ایمان نداشته باشیم، چیزی از خدا دریافت نمی‌کنیم و چیزی را که نمی‌شناسیم، نمی‌توانیم باور کنیم. بنابراین اگر به قدرت فیض خدا آگاه نباشیم، همچنان سعی خواهیم کرد خدا را با توانایی‌های خودمان خشنود سازیم و این منجر به وجودی بی‌ثمر و درمانده می‌شود.

تولد دوباره را در نظر بگیرید. بسیاری از افراد نجات‌نیافته وجود دارند که اعتراف می‌کنند خدا می‌تواند نجات دهد. با این حال، تا زمانی که توبه نکنند و به انجیل ایمان نیاورند، بدون فیض نجات‌بخش خواهند بود. این امر در رابطه با جستجوی ما برای تقدس نیز صادق است. بسیاری از مسیحیان معتقدند که خداوند قادر است توانایی زندگی مقدس را به ما ببخشد، اما تا زمانی که از صمیم قلب باور نداشته باشند که فیض قدرت می‌دهد، از آن سودی نخواهند برد.

پولس از ایمانداران قرن‌تین درخواست می‌کند که: «فیض خدا را بیهوده نیافته باشید.» (دوم قرن‌تین ۱:۶). دریافت بیهوده چیزی به چه معناست؟ به این معناست که از حداکثر پتانسیل خود استفاده نکنید. اگر به شخصی تجهیزات کشاورزی، همراه با بذر داده شود، می‌تواند غذا پرورش دهد تا بخورد و زندگی کند. اما اگر از آنچه که به او داده شده استفاده نکند، جان خود را از گرسنگی از دست خواهد داد. پس از مرگ وی،

همسایگانش چه خواهند گفت؟ «او تجهیزات و دانه‌ها را بیهوده دریافت کرد!» این همان چیزی است که پولس به آن می‌پردازد؛ خدا به شما فیض داده است تا به شما کمک کند آن گونه زندگی کنید که با توانایی خود نمی‌توانید. این مساله به شما قدرت می‌دهد که در پی زندگی مقدس باشید و به آن دست یابید. به خاطر نداشتن ایمان، از بهره‌مندی از این قدرت غافل نشوید.

اگر فیض خداوند صرفاً همان چیزی است که در فرهنگ غرب به طور گسترده تعلیم داده شده است، یعنی چیزی نه بیشتر از نجات، بخشش و بلیتی برای بهشت، چگونه کسی می‌توانست آن را بیهوده دریافت کرده باشد؟ در این صورت هیچ پتانسیلی برای هدر دادن وجود ندارد، بنابراین اظهارات پولس بی‌معناست.

اگر ما از روش تفکر پولس رسول پیروی کنیم، همه چیز درست می‌شود. کلیسای قرن‌تس دنیوی بود؛ آنها در تلاش خود برای زندگی مقدس ناکام ماندند. برای تأیید این نکته، پولس کمی بعد در همان نامه می‌نویسد: «برخی در گذشته گناه کرده و از ناپاکی، بی‌عفتی و عیاشی خود توبه نکرده‌اند.» (دوم قرنتیان ۱۲:۲۱). در باب ۶، پولس از این ایمانداران درخواست می‌کند که فیض خدا را هدر ندهند، سپس محبت خود را به آنها بیان می‌کند و می‌پرسد چرا این محبت متقابل نیست. سپس به موضوع اصلی بازمی‌گردد که چگونه غفلت آنان از فیض خداوند، توسط افراد بی‌دینی که بر آنان تأثیر می‌گذاشتند، مشهود است:

«زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مروید، زیرا پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟» (دوم قرنتیان ۱۴:۶)

باید به یاد داشته باشیم که بین ارتباط داشتن با بی‌ایمانان و تحت تاثیر همسویی نادرست با آنها قرار گرفتن، تفاوت وجود دارد. این امر منجر به رفتاری می‌شود که می‌تواند ما را از مسیر حیات دور کند؛ و دوباره می‌گویم، این به عنوان زنای روحانی شناخته می‌شود.

سپس پولس به این ایمان‌داران دنیوی یادآوری می‌کند که آنها معبد روح خدا هستند و خواسته او این است: «بین آنها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت، و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود. پس از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز نجس‌المس مکنید و من شمارا خواهم پذیرفت.» (دوم قرنتیان ۶: ۱۶-۱۷)

باز هم وعده حضور آشکار خدا را می‌بینیم، اما این بار در سطحی حتا وسیع‌تر. او از ملاقات دوره‌ای با ما صحبت نمی‌کند، بلکه از سکونت با ما و در ما صحبت می‌کند! بار دیگر می‌بینیم که وعده دیدن خدا (حضور آشکار او) مشروط است؛ اگر از امیال خود خواهانه و غرورآمیز که جهان به آنها چسبیده است دور بمانیم، به ما وعده دیدار دائمی با پادشاه داده شده است: «و من شما را خواهم پذیرفت.» عکس این قضیه نیز صادق است: اگر خودمان را با ناپاکی‌های دنیا آلوده کنیم، دسترسی به دیدار برایمان ممکن نخواهد بود. پولس با بیان این جمله متمرکز، بحث را به پایان می‌رساند:

«پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداييم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانيم.» (دوم قرنتیان ۱:۷)

اکنون می‌توانیم بیانیه پولس به کلیسای فیلیپیان را کاملاً درک کنیم: «نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما پدید می‌آورد.» (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳). ترس خداوند، ما را ترغیب می‌کند تا اراده کنیم (به ما اشتیاق آن را می‌بخشد)، و فیض خداوند ما عیسای مسیح، ما را نیرو می‌بخشد تا آن را به عمل آوریم (به ما توانایی می‌دهد).

اگر یک قدم جلوتر برویم، جایی که میل و اشتیاق وجود ندارد (به خاطر عدم ترس مقدس)، توانمندسازی، دیگر اولویتی نخواهد داشت و در نتیجه، مورد استفاده نیز قرار نخواهد گرفت. پس آن را بیهوده دریافت خواهیم کرد! به همین دلیل است که ترس مقدس، برای کارآمدی و بقای ما بسیار مهم است.

امیدوارم روشن شده باشد که پاکی، جنبه مهمی از تقدس است؛ اما تعریف کامل آن نیست. مجدداً معنای اصلی تقدس را بیان می‌کنیم: «اختصاص دادن خود به او و کاملاً از آن او بودن.» بیایید تصویری کامل‌تر از معنای اصلی تقدس ارائه دهیم: وقتی عروس با داماد ازدواج می‌کند، خودش را کاملاً به او می‌سپارد. همچنین این تقدس، شامل پاکی در جایگاه او و در رفتار او می‌باشد. پاکی هدف نهایی نیست؛ بلکه هدف عروسی تقدیس شده برای دامادش می‌باشد که شامل پاکی نیز هست.

بنابراین تقدس واقعی، یک پاکی بی‌نظیر و مقدس است که درهای صمیمیت عمیق با خدا را می‌گشاید. این موضوعی جذاب است که قصد داریم پیش از پایان این کتاب به

میل و قدرت

آن بپردازیم. اما ابتدا نیاز است بدانیم که عملاً چگونه می‌توانیم زندگیمان را وقف داماد خود کنیم؟ پاسخ در یک کلمه یافت می‌شود: اطاعت.

شخصی‌سازی

آیه: «در فیضی که در مسیح عیسا است، نیرومند شو.» (دوم تیموتائوس ۲:۱)

نکته: اگر به قدرت فیض خدا آگاه نباشیم، همچنان سعی خواهیم کرد خدا را با توانایی‌های خود خشنود سازیم و فیض خدا را بیهوده دریافت خواهیم نمود.

تأمل: آیا تلاش کرده‌ام تا زندگی مقدسی داشته باشم، اما بیشتر از موفقیت، شکست خورده‌ام؟ آیا با توانایی خودم تلاش نموده‌ام؟ آیا به فیض خدا برای قدرت بخشیدن به من برای زندگی مقدس اعتماد کرده‌ام؟ اگر نه، چگونه می‌توانم این را تغییر دهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، دریافته‌ام که تنها با قدرت فیض توست که می‌توانم زندگی خدایسندانه‌ای داشته باشم؛ زندگی‌ای که حضور پر جلال تو را گرمی می‌دارد. مرا ببخش که با توانایی خود این کار را انجام داده‌ام. از این لحظه به بعد، در فیض تو قوی خواهم بود تا زندگی متمایزی داشته باشم و عیسا را جلال دهم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: ترس مقدس، مرا برانگیخته است تا در پی تقدس باشم و آن را با قدرت فیض خدا، به انجام خواهم رساند.

پاسخ ما به کلام خدا

هفته چهارم

«مراد در طریقِ فرمان‌های خود هدایت
فرما، زیرا رغبت من در آنهاست.»

-مزمور ۵۳:۹۱۱-

۲۲. لرزیدن از کلام خدا

در بخش اول بیان کردیم که ترس خداوند را می‌توان با دو تعریف طبقه‌بندی کرد: لرزیدن از حضور خدا و لرزیدن از کلام او. ما در مورد حضور پر جلال خدا صحبت کردیم، اگرچه به طور کامل نبوده است، چراکه تا ابد تحت تأثیر آن قرار خواهیم گرفت. در این بخش تمرکز خود را بر نحوه پاسخگویی‌مان به کلام او معطوف خواهیم کرد. برای شروع، بیایید یک دوره‌زمانی را در نظر بگیریم که قوم خدا از یک رابطه واقعی با او دور شدند و آن را با تشریفات صرف جایگزین کردند. خداوند برای جلب توجه آنها می‌پرسد: «آسمان تخت پادشاهی من است، و زمین کرسی زیر پایم! چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید، و مکان آرمیدنم کجاست؟» (اشعیا ۶۶: ۱). اگر پنج‌آیه اول این باب را بخوانیم، متوجه می‌شویم که قادر مطلق به افرادی که سعی کرده‌اند رابطه‌ای بر اساس شرایط خودشان با او برقرار کنند، می‌پردازد. آن‌ها با بی‌میلی به راه‌های خدا پایبند بوده‌اند و تصور نموده‌اند که این کار می‌تواند او را خشنود سازد. اما خدا مشخص می‌کند که مسیر انتخابی آن‌ها ناپسند است و فوراً آنچه را که برای ورود به یک رابطه واقعی لازم است، بیان می‌کند:

«اما این است آن که بر وی نظر خواهم کرد: آن که فروتن است و روح توبه‌کار دارد، و از کلام من می‌لرزد.» (اشعیا ۶۶: ۲).

عبارت «نظر خواهم کرد» از فعل عبری «nabat» است که به معنای «نگاه کردن،

تماشا کردن، توجه داشتن» است. این فعل به معنای نگاه کردن به چیزی به شکلی جدی و متمرکز است. در اصل خداوند می‌گوید: «این کسی است که من به او توجه خواهم کرد». سه فضیلتی که در این آیه بیان شده، عبارتند از: فروتنی، روح توبه‌کار، و کسانی که «از کلام خدا می‌لرزند» که در این فصل به آن‌ها خواهیم پرداخت. کسی که از کلام خدا می‌لرزد، همیشه آنچه را که کلام می‌گوید، بالاتر از هر چیز دیگری قرار می‌دهد. هیچ چیز مهم‌تر از آن نیست. این گواه واقعی ترس مقدس است و این شخص، برکت‌یافته است. در همین راستا پولس می‌نویسد:

«پس ای عزیزان، همان‌گونه که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیشتر حتما در غیابم، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید.» (فیلیپیان ۲:۱۲)

به این جملات از زاویه‌ای که پولس آن را خطاب به ایمانداران فیلیپی می‌نویسد، نگاه نکنید، بلکه از زاویه‌ای که خدا مستقیماً در حال صحبت کردن با ماست، بنگرید. روی عبارت «همیشه مطیع» تمرکز کنید؛ یعنی اطاعت بی‌قید و شرط. این مساله شامل این امر می‌شود که آیا حضور او را احساس می‌کنید یا خیر، آیا او را در کنار خود می‌بینید یا خیر، آیا دعای شما در چارچوب زمانی مورد انتظارتان پاسخ داده می‌شود یا خیر؟ وقتی در یک کنفرانس هستید، جایی که مردم با یکدیگر مهربان هستند و حضور خداوند قوی است، اطاعت از خدا آسان است. اما وقتی یکی از اعضای مورد اعتماد تیم در مورد شما دروغ می‌گوید و شما از کارتان اخراج می‌شوید، چه؟ آیا طبق کلام خدا می‌بخشید یا تلافی می‌کنید؟

اگر زمانی که در یک سفر کاری هستید و احساس تنهایی می‌کنید، به یاد آورید که همسران از شما انتقاد کرده است و در عین حال یکی از اعضای خوش‌تیپ تیم و از جنس مخالف، از شما تعریف کند، در مورد نیازهایتان صحبت کند و سپس به شیوه‌ای اغواگرانه پیشنهاد کند که شب را با هم در اتاق هتل بگذرانید و هیچ کس متوجه نمی‌شود، چه؟ آیا می‌گریزید یا می‌پذیرید؟

اگر زمانی که تا دیر وقت بر روی کامپیوترتان کار می‌کنید و برای کار خود اطلاعات مورد نیاز را در وب جست‌وجو می‌کنید، به موارد پورنوگرافی برخورد کنید، چه کار می‌کنید؟ آیا به آنها می‌پردازید؟

این‌ها اتفاقاتی هستند که حضور خدا در آنها غایب به نظر می‌رسد. اگر شما در

لرزیدن از کلام خدا

برابر کلام او ترسان و لرزان باشید، بدون توجه به شرایط اطاعت خواهید کرد؛ زیرا هیچ اولویت بزرگتری وجود ندارد. این نشان می‌دهد که شما در ترس مقدس گام برمی‌دارید، زیرا: «از ترس خداوند، آدمی از بدی اجتناب می‌کند.» (امثال ۱۶:۶)

مزمورنویس می‌نویسد:

«خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد، و از انجام فرمان‌های او لذت بسیار می‌برد.» (مزمور ۱۱۲:۱)

مرد یا زن خداترس نه تنها اطاعت می‌کند، بلکه از انجام آن بسیار لذت می‌برد. اطاعت، یوغی بر گردن ما نیست؛ بلکه شادی ماست. چنین شخصی، دریافته است که خدا آفریننده ماست؛ بنابراین، می‌داند چه چیزی ما را می‌سازد و چه چیزی ویران‌مان می‌کند.

یادم می‌آید زمانی که چهار پسرمان نوپا بودند. روز کریسمس اساساً یک روز کاری برایم بود. بیشتر پدرانی که بچه‌های کوچک دارند، متوجه می‌شوند چه می‌خواهم بگویم. پس از باز شدن همه هدایا، هدایایی وجود داشت که باید سرهم می‌شدند. من یک پدر خاص بودم. جعبه را باز می‌کردم، قطعات را روی زمین می‌ریختم، جعبه و دفترچه راهنما را کنار می‌گذاشتم و شروع به ساختن می‌کردم.

بسته به نوع هدیه، معمولاً بعد از یک ساعت یا بیشتر، کارم تمام می‌شد، اما در کمال تعجب، هنوز ده قطعه روی زمین باقی مانده بود. دکمه «روشن» را می‌زدم، اما هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. پس باید چه کنم؟ به دنبال دفترچه راهنما می‌گشتم، آن را برمی‌داشتم، اسباب‌بازی را بازسازی می‌کردم و طبق دستورالعمل سازنده، آن را از نو می‌ساختم؛ و حالا اسباب‌بازی کار می‌کرد.

کسی که از خدا می‌ترسد، همیشه اطاعت می‌کند و حقایق بنیادین زیر در هسته وجودی او نهادینه شده است:

۱. خدا تنها کسی است که می‌داند چه چیزی برایم مناسب است.
۲. خداوند محبت کامل است و من محور محبت او هستم.
۳. خداوند هرگز به من نخواهد گفت کاری که زیان‌آور است را انجام دهم. هر چه او بگوید، همیشه بهترین نتیجه را خواهد داشت.
۴. بنابراین، هر چه او بگوید، من با کمال میل اطاعت می‌کنم.

قوم اسرائیل مدام شکایت می‌کردند. آنها از نحوه هدایت‌شان و آنچه در زندگی آنان رخ می‌داد، شدیداً ناراضی بودند و به خاطر سختی، کمبود و هر چیز دیگری که رضایت‌بخش نبود، خدا را سرزنش می‌کردند. آنها فاقد ترس مقدس بودند و از کلام خدا نمی‌ترسیدند. خدا گفت:

«حال که یهوه خدای خویش را به سبب وفور نعمت، شادمانه و با خوشی دل خدمت نکریدید، دشمنان خویش را ... بندگان خواهید کرد.» (تثنیه ۲۸: ۴۷-۴۸)

لرزیدن از کلام او، موجب شادی و شعف در بطن وجود ما می‌گردد. اگر این احساس وجود نداشته باشد، فقط زمان است که نبود شادی را آشکار کند. هرگز فراموش نمی‌کنم زمانی که پنج گناهی را که موجب شد قوم اسرائیل از سرنوشتش باز بماند، کشف کردم: در پی بدی و شرارت بودن، پرستش بت‌ها، زنا، آزمایش خدا و شکایت کردن (اول قرن‌تیان ۱۰: ۶-۱۰). وقتی «شکایت کردن» را خواندم، به شدت عصبانی شدم! فریاد زدم: چی؟ شکایت کردن! چگونه می‌توان شکایت را در فهرستی با این گناهان عظیم دیگر قرار داد؟ شنیدم روح‌القدس می‌گوید: «پسرم، شکایت کردن در نظر من گناهی بزرگ است». او به من نشان داد که شکایت یعنی بازخواست کردن: «خدایا، من کاری را که تو در زندگی‌ام انجام می‌دهی دوست ندارم، و اگر من جای تو بودم، این کار را به گونه دیگری انجام می‌دادم!». سپس او گفت: «این توهین به شخصیت من است، عصیانی در برابر اراده من و در کل، فقدان شدید ترس مقدس است!».

این موضوع را با الیزا در میان گذاشتم و هر دو موافقت کردیم که فرزندانمان را به خاطر شکایت کردن، با این درک که نوعی عصیان است، تنبیه کنیم. برای این کار بسیار جدی بودم؛ از هر نوع غر زدن و گله کردن خودداری می‌کردم و مطمئن می‌شدم که هرگز یک کلمه شکایت به زبان نیاورم. با این حال، بعداً در حالی که چهار روز در روزه بودم، صدای روح‌القدس را شنیدم: «پسرم، من صدای شکایت را در قلبت می‌شنوم.» بلافاصله زانو زدم و توبه کردم. خدا بعداً به من نشان داد که با خوشحالی و شادمانی قلبی به خداوند خدمت نمی‌کنم و دشمنانم بر من برتری داشتند. بیایید دوباره به سخنان پولس نگاه کنیم:

«پس ای عزیزان، همان‌گونه که همیشه مطیع بوده‌اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیشتر حتا در غیابم، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام

لرزیدن از کلام خدا

آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما پدید می‌آورد. هر کاری را بدون غرغر و مجادله انجام دهید.» (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۴)

اندکی پس از این چهار روز روزه‌داری به عمق آنچه در کتاب مقدس آمده بود، پی بردم. چشمانم را به این واقعیت باز کرد که شکایت نقطه مقابل ترس مقدس است؛ و لرزیدن از کلام او نیست. هنگامی که با حالت نارضایتی حرف می‌زنیم یا فکر می‌کنیم، در حقیقت به خدا و کلام او بی‌احترامی کرده‌ایم.

کسانی که از خدا می‌ترسند، ثابت کرده‌اند که هیچ چیز مهم‌تر یا سودمندتر از اطاعت نیست. آنها بدون توجه به بهای آن، اطاعت می‌کنند و کلام خدا را به واسطه فرهنگ یا روندهای جامعه امروزی فیلتر نمی‌کنند. همچنین آنها اطاعت خود از کلام خدا را بر اساس رفتار سایر ایمانداران قرار نمی‌دهند. آنها به سادگی اطاعت می‌کنند.

شخصی‌سازی

آیه: «اگر راغب باشید و گوش فرادهید، از نیکویی زمین خواهید خورد.» (اشعیا ۱: ۱۹)

نکته: نشانه ترس مقدس، اطاعت است که بدون توجه به شرایط، هم نگرش درست را در پی دارد و هم در عمل خود را نشان می‌دهد.

تأمل: آیا فقط زمانی که شرایط مساعد باشد، اطاعت می‌کنم؟ آیا وقتی به خواسته‌ام نمی‌رسم، تمایل به شکایت کردن دارم؟ چگونه می‌توانم نگرش شادمانی و سپاس‌گزاری را همواره حفظ نمایم؟ چگونه می‌توانم اراده‌ام را برای اطاعت تقویت کنم؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که نسبت به کلام تو، ترسان و لرزان عمل نکرده‌ام و اطاعت، مشروط بوده است و رفتارم، جنبه شادمانی و سپاس‌گزاری نداشته است. توبه کرده و طلب بخشش می‌کنم و ترس مقدس را در آغوش می‌کشم. لطفاً به من بیاموز و قدرت بده تا همواره با خوشحالی اطاعت نمایم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من از خدا می‌ترسم و از این‌رو، او در من کار می‌کند تا تصمیم و قدرت انجام آنچه که او را خشنود می‌سازد، در من به وجود آورد.

به جای آن که آنقدر فریاد بزنیم تا
صدایمان بگیرد، بهتر است در برابر کلام
خداوند به خود بلرزیم و در برابر عظمت
بیکران محبت الاهی، سر تعظیم فرود
آوریم.

-سی. اچ. اسپرجن

۳۲. بی درنگ

یکی از ویژگی‌های اصلی ترس از خدا، اطاعت بی‌قیدوشرط از کلام اوست که مزایای شگفت‌انگیزی در زندگی ما خواهد داشت. پنج جنبه متمایز از لرزیدن در برابر کلام خدا وجود دارد که در طی پنج روز آینده به صورت جداگانه به آنها خواهیم پرداخت. نخستین جنبه آن، این است:

۱. بی‌درنگ از خدا اطاعت نمایید

برای کسانی که از خدا می‌ترسند، اطاعت یک امتیاز است. آنها منافع شخصی خود را مقدم بر انجام آنچه خدا به آنها گفته است، قرار نمی‌دهند. ترس مقدس، این احساس را در ما برمی‌انگیزد که آنچه برای خدا اهمیت دارد، برای ما اولویت است. می‌توانیم به تعداد زیادی آیات مربوط به این موضوع بنگریم، اما در ابتدا، به دو جمله از عیسی مسیح نگاهی خواهیم انداخت:

«[از شما می‌خواهم در این مسائل این‌گونه رفتار کنید] پس اگر هنگام تقدیم هدیه‌ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو چیزی [کهنه] به دل دارد، هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست [بی‌درنگ] برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما.» (متا ۵: ۲۳-۲۴)

دوباره به واژه «بی‌درنگ» توجه کنید؛ مانند اشعیا ۶۶، عیسا تأکید می‌کند که ما نباید «برای خدا کاری انجام دهیم، در حالی که از اطاعت آنچه که او قبلاً به ما گفته

است، غفلت ورزیده‌ایم. اگرچه عیسا در این آیه به وضعیتی خاص اشاره می‌کند که در آن کسی کینه به دل دارد، اما این اصل کلی در همه شرایط صادق است.

مردی را به یاد بیاورید که الگوی تکراری زناکاری خود را با من در میان گذاشت و با این حال از دعاهای بی‌پاسخ خود متحیر بود و تعجب می‌کرد که چرا تجارتش آن‌گونه که می‌خواست، موفق نشده بود. بیایید کمی مکث کرده و به این موضوع بیندیشیم. اگر اولویت او اطاعت از کلام خدا برای دوری از زنا نبود، چرا انتظار داشت اولویت خدا برکت دادن به کسب و کار او باشد؟

عیلی، کاهن اعظم اسرائیل، دو پسر داشت که آنها نیز تحت رهبری او کاهن بودند، اما این پسران، شرارت‌پیشه بودند، زنا کرده و به زور قربانی می‌گرفتند. عیلی رسیدگی به شرارت پسرانش را به تأخیر می‌انداخت. پاسخ خداوند به غفلت او این‌گونه بود: «چرا ... پسرانت را بیش از من حرمت می‌نهی؟» (اول سموئیل ۲: ۲۹)

هنگامی که ما در اطاعت از خدا، برای هر شخص یا هدفی، کوتاهی یا غفلت می‌کنیم، در واقع آن شخص یا هدف را بالاتر از احترام به خدا ارج می‌نهیم و این امر، به علت فقدان ترس مقدس است. خدا در ادامه می‌گوید:

«هر که مرا حرمت نهد، او را حرمت خواهم نهاد، ولی آنان که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.» (اول سموئیل ۲: ۳۰)

این‌ها سخنانی تأمل‌برانگیزند؛ وقتی ما اطاعت از کلام خدا را به تأخیر انداخته یا از آن غفلت می‌ورزیم، در حقیقت نسبت به خدا سهل‌انگاری کرده‌ایم. ما در اصل، این پیام را منتقل می‌کنیم که خدا اولویت ما نیست. خداوند می‌گوید کسانی که او را حقیر می‌شمارند، خوار خواهد ساخت. کلمه خوار بهترین کلمه ترجمه شده نیست. واژه عبری *qalal* است که به معنای «ناچیز بودن، بی‌اهمیت بودن» است. بی‌اهمیت بودن، یعنی چیزی که کم‌ارزش یا کم‌اهمیت است. یکی از راه‌هایی که می‌توان این آیه را تفسیر نمود، این است که خدا آنچه را که برای ما مهم است و باعث می‌شود کلام او را سبک بشماریم، به عنوان چیزی بی‌اهمیت می‌بیند. هیچ فرد عاقلی چنین سناریویی را دوست ندارد.

اگر آن مرد تاجر به کلام خدا برای پاکی در روابط جنسی احترام گذاشته بود، شاید خدا به تجارتش اهمیت می‌داد. اما به نظر می‌رسد که این موضوعی بی‌اهمیت است. قسمت دیگری که اهمیت اطاعت فوری را نشان می‌دهد، سخنان عیسا به کلیسای افسس است:

«توبه کن و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی. چه اگر توبه کنی، خود [به سرعت] خواهیم آمد و چراغدانت را از آنجا که هست برمی‌گیرم.»
(مکاشفه ۵:۲)

توبه کردن به معنای تغییر طرز فکر و در نتیجه، تغییر در عملکرد به منظور مطابقت با کلام خداست. اگر کلیسای افسس اطاعت خود را به تأخیر می‌انداخت، فرصت خود را برای فراوانی برکت، از دست می‌داد. این نیز تفکری تأمل‌برانگیز است.

در انجیل لوقا داستانی را می‌شنویم که فرصت‌های از دست رفته را به دلیل زمان‌بندی و اولویت قرار دادن چیزهای دیگر نشان می‌دهد. عیسا گفت: «شخصی ضیافتی بزرگ ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد. چون وقت شام فرارسید، خادمش را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید: بیایید که همه چیز آماده است.» (لوقا ۱۴: ۱۶-۱۷). بدون شک، این کلام خداوند است: ضیافت آماده است! بنابراین زمان‌بندی بسیار مهم است.

به پاسخ دعوت‌شدگان بنگریم: «اما آنها هر یک عذری آوردند.» (آیه ۱۸). دلایل به ظاهر موجهی برای عدم امکان حضور آنها ارائه شده است. یکی زمین خریده بود، یکی باید به کارش رسیدگی می‌کرد و دیگری همسری داشت که به توجه او نیاز داشت. بهانه‌ها شامل زنا، دزدی، قتل یا هر چیز دیگری که ما آن را به عنوان گناهان طبقه‌بندی می‌کنیم، نبودند. اما وقتی آنچه گناه نیست، بر کلام خداوند تقدم داشته باشد، تبدیل به گناه می‌شود.

خادم با گزارشی از پاسخ دعوت‌شدگان برگشت و ما چنین می‌خوانیم: «میزبان خشمگین شد» (آیه ۲۱). او ناراحت نشد، بلکه خشمگین شد. چرا؟ زیرا دعوت میزبان را سبک شمرده و برایشان در اولویت نبود.

میزبان چه کار می‌کند؟ او دیگری را که در ابتدا دعوت نشده بودند، دعوت می‌کند. عیسا با این جمله داستان را به پایان می‌رساند: «هیچ یک از دعوت‌شدگان، شام مرا نخواهند چشید.» (آیه ۲۴). آنها فرصت را از دست دادند. اگرچه بهانه‌های آنها بی‌ضرر به نظر می‌رسید، اما مهم است که به یاد داشته باشیم حتی چیزهای بی‌ضرر نیز می‌توانند ما را از انجام اراده خدا منحرف کنند. این امر به راحتی زمانی رخ می‌دهد که ترس خداوند در قلبمان نباشد.

فرصت‌های از دست رفته بسیاری در کتاب مقدس ثبت شده است که نتیجه تأخیر در اطاعت بوده است. در واقع، موارد زیادی برای فهرست کردن وجود دارد - اما من یکی دیگر را که جذاب است، انتخاب می‌کنم. در لوقا ۹، عیسا دو مرد مختلف را دعوت

می‌کند: «مرا پیروی کن!»؛ چه دعوتی! خداوند تمام هستی، شما را دعوت می‌کند تا با او راه بروید. مرد اول موافقت کرد، اما با یک شرط: «سرورم، نخست رخصت ده تا بروم و پدر خود را به خاک بسپارم.» (آیه ۵۹).

آن مرد پذیرفت که از عیسا پیروی کند، اما او با اولویت دادن به منافع شخصی خود، آن را به تأخیر انداخت. محققان به ما می‌گویند در آن دوران، وقتی پسر اول پدرش را دفن می‌کرد، دو برابر ارث می‌گرفت، در حالی که پسران دیگر یک سهم می‌گرفتند. بنابراین اگر او به وظیفه خود عمل نمی‌کرد، ارث به فرزند دوم می‌رسید. عذر او مشروع به نظر می‌رسید و تأخیرش در زمره گناه قرار نمی‌گرفت. با این حال او جا ماند و متأسفانه این فرصت از دست رفته بود.

به مرد دیگری نیز همین دعوت داده شد و او پاسخ داد: «سرورم، تو را پیروی خواهم کرد، اما نخست رخصت ده تا بازگردم و اهل خانه خود را وداع گویم.» (آیه ۶۱). دوباره عبارت «اما نخست» را می‌شنویم و باز هم دلیل تأخیر او گناه تلقی نمی‌شود. با این حال، او فرصت نزدیک شدن به خالق آسمان‌ها و زمین را از دست داد.

در باب بعدی می‌خوانیم: «پس از آن، خداوند هفتاد تن دیگر را نیز تعیین فرمود و آنها را دو به دو پیشاپیش خود به هر شهر و دیاری فرستاد که قصد رفتن بدان جا داشت.» (لوقا ۱۰:۱). این دو مرد می‌توانستند در بین آن هفتاد نفر قرار گیرند، اما احتمالاً فرصت را از دست دادند؛ زیرا اطاعت خود را به دلیل عدم ترس از خداوند به تأخیر انداختند.

در طول سالهای خدمت به قوم خدا، هنوز هم وقتی یک ایماندار با بی‌اعتنایی می‌گوید: «خدا مدتی است که درباره این موضوع با من کار می‌کند» تعجب می‌کنم. آنها لبخند می‌زنند و حتا گاه می‌خندند و آن را چیز جالبی می‌پندارند. اگر آنها درمی‌یافتند که به علت فقدان ترس مقدس خداست که چنین لاف می‌زنند، فکر نمی‌کنم که آن را آن قدر ساده می‌گرفتند.

چه می‌شد اگر موسا به دلیل مشغله‌اش در نگهداری گله، از دیدن منظره بزرگ بوت‌ه سوزان رویگردان می‌شد؟ (خروج ۳)

اگر نوح در ساخت کشتی تأخیر می‌کرد چه؟

اگر ابراهیم در رفتن به کنعان تأخیر می‌کرد، چطور؟ همان طور که پدرش این کار را کرد، زیرا او اولین نفری بود که به کنعان فراخوانده شد. آنچه پدرش به علت تأخیر خود از دست داد، ابراهیم به انجام رساند (پیدایش ۱۱:۲۱).

بی‌درنگ

اگر نحمیا مطابق درخواست سَنَبَلْتُ و جِشِم، که از سران بودند، به دیدار آنها می‌رفت و کار را متوقف کرده و اتمام حصار را به تأخیر می‌انداخت، چطور؟ اما نحمیا از خدا می‌ترسید. او پاسخ داد: «من به کاری بزرگ مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم. چرا کار حینی که آن را ترک کرده نزدتان فرود آیم، متوقف شود؟» (نحمیا ۶: ۳).

مثال‌ها بی‌پایان هستند. نکته اصلی این است: وقتی نسبت به کلام خدا ترسان و لرزانیم، بی‌درنگ از او اطاعت خواهیم نمود.

شخصی‌سازی

آیه: «می‌شتابم و درنگ نمی‌کنم، تا فرمان‌های تو را نگاه دارم.» (مزمور ۱۱۹: ۶۰)

نکته: اگر به بهانه‌های شخصی اطاعت از کلام خدا را به تأخیر بیندازیم، یعنی اعلام می‌کنیم که اراده او در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

تأمل: این امکان وجود دارد که چیزهای به ظاهر بی‌ضرر بتوانند ما را از انجام اراده خدا منحرف کنند. وقتی آنچه گناه نیست، بر کلام خداوند تقدم داشته باشد، تبدیل به گناه می‌شود. آیا من به خودم اجازه داده‌ام که به خاطر منافع شخصی منحرف شوم و در نتیجه، اطاعتم را به تأخیر بیندازم؟ چگونه می‌توانم این مساله را تغییر دهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش به خاطر مواقعی که کلام تو را امری اختیاری تلقی کرده‌ام یا آن را مهم‌ترین اولویت زندگی‌ام قرار نداده‌ام. درک می‌کنم که با انجام این کار، ناخواسته این پیام را منتقل کرده‌ام که آنچه برای تو مهم است، برای من بی‌اهمیت است. توبه کرده و از تو طلب بخشش می‌کنم. اولویت من خواست توست. در نام عیسی‌ای مسیح، آمین.

اعتراف: به محض این که اراده خدا را بدانم، بی‌درنگ از آن اطاعت خواهم نمود.

ما به زندگی بر اساس منطق انسانی
فراخوانده نشده‌ایم. تنها چیزی که اهمیت
دارد، اطاعت از کلام خدا و هدایت او در
زندگی ماست. وقتی در اراده او هستیم، در
امن‌ترین مکان دنیا قرار گرفته‌ایم.

-برادر یون

۴۲. منطقی به نظر نمی‌رسد

آیا در گذشته، روح‌القدس شما را به انجام کاری هدایت کرده است که با عقل جور در نمی‌آید؟ اکثر کسانی که به مدت طولانی با خدا راه رفته‌اند، پاسخ مثبت خواهند داد. اما اجازه دهید یک سوال دیگر بپرسم: آیا بعد از اطاعت شما، آن کار منطقی به نظر رسید؟ گاهی بلافاصله پس از اطاعت یا حتی مدتی پس از آن؟ پاسخ تقریباً همیشه، بله است. (می‌گویم «تقریباً همیشه»، زیرا موارد نادری وجود دارد که ممکن است تا زمانی که به مسند داوری نرسیم، آن کار منطقی به نظر نیاید.) در ادامه بررسی معنای لرزیدن از کلام خدا، می‌توان چنین گفت: کسی که حقیقتاً در ترس مقدس راه می‌رود:

۱. بی‌درنگ از خدا اطاعت می‌کند.

۲. حتی اگر منطقی به نظر نرسد نیز از خدا اطاعت می‌کند.

این یک اتفاق معمولی نیست که خدا از ما بخواهد کاری انجام دهیم که برای درک ما منطقی نیست. اما این اتفاق می‌افتد. اجازه دهید چند سوال بپرسم؟ آیا منطقی بود که بر روی خاک تف بیندازیم و سپس گل را روی چشمان مردی نابینا بگذاریم و به او بگوییم برود آن را بشوید؟ نه، در آن زمان اصلاً منطقی به نظر نمی‌رسید. اما این توصیه (حکمت) باعث بینایی یک فرد نابینا شد. آیا ریختن آب در ظروف شراب در وسط عروسی، در حالی که شراب بیشتری نیاز بود، منطقی بود؟ قطعاً

در آن زمان منطقی نبوده، اما این توصیه (حکمت) به بهترین شراب عروسی منجر شد. آیا این امر منطقی بود که به ملوانان باتجربه دستور داده شود که برخلاف گزینه و آموزش خود، کشتی غرق شده را رها نکنند؛ در حالی که قایق‌های نجات به راحتی در دسترس بودند؟ نه، در آن زمان این طور نبود، اما این توصیه (حکمت)، جان همه ۲۷۶ نفر را در کشتی نجات داد؛ و زندگی هیچ یک از آنها از دست نرفت (اعمال ۲۷: ۲۷-۳۶). آیا منطقی بود که یک مرد بعد از برگزاری یک جلسه بزرگ بیداری در شهر، که خدا از او برای آغاز کردن آن استفاده کرده بود، شهر را ترک کند و به فرمان خدا به وسط بیابان برود؟ نه، در آن زمان این طور نبود، اما این توصیه، باعث شد که سومین لشکر حبش نجات پیدا کند.

آیا منطقی بود که شش روز آرام در اطراف دیوارهای بلند و مستحکم یک شهر بزرگ قدم بزنیم، سپس در روز هفتم، هفت بار دیگر همین کار را انجام دهیم و در نهایت شیپور زده و فریاد بزنیم؟ نه، در آن زمان منطقی نبود، اما این نصیحت (حکمت) باعث شد که دیوارهای دشمن فرو بریزد.

آیا منطقی بود که آرد را در دیگ خورشت سمی بریزیم و بعد به همه خادمین بگوییم از آن بخورند؟ نه، در آن زمان منطقی نبود، اما این توصیه (حکمت) باعث شد همه غذای مقوی بخورند و هیچ کس بیمار نشود.

آیا منطقی است کسانی را که به شما، خانواده یا یکی از نزدیکان تان صدمه زده‌اند، ببخشید؟ آیا نباید آنها بهای این کارشان را بپردازند؟ آیا دوست داشتن کسانی که از شما متنفرند، منطقی است؟ آیا نباید با بی‌اعتنایی و سردی با آنها برخورد کرد؟

آیا نیکی کردن به کسانی که با شما بد رفتاری کرده‌اند، منطقی است؟ آیا نباید از آنها انتقام گرفت؟

آیا احترام گذاشتن به کسانی که در مقام قدرت هستند و با بدی رفتار می‌کنند، منطقی است؟ آیا نباید به آنها اعتراض کرده و در برابرشان عصیان کنیم؟ آیا منطقی است به کسانی که به شما بی‌احترامی می‌کنند، احترام بگذارید؟ آیا نباید سرزنش شوند؟ می‌توانم برای بقیه فصل و شاید کل کتاب، دستوراتی را که در کتاب مقدس منطقی نیستند، به اشتراک بگذارم، اما بر اساس نتایج، هر کدام از آنها حکمت خدا را اثبات کرده‌اند. افراد در مواجهه با دستورات خدا، یا ترس خداوند را داشته و اطاعت کردند

منطقی به نظر نمی‌رسد

و برکت یافتند؛ یا در غفلت و نافرمانی خود، ترسی از خدا نداشتند و متحمل عواقب آن شدند. امیدوارم که با وضوح بیشتری ببینید که ترس خدا حقیقتاً آغاز حکمت است (مزامیر ۱۱۱:۱۰). به ما گفته شده است:

«با تمام دل خود بر خداوند توکل کن، و بر عقل خویش تکیه منما؛ در همه راه‌های خود او را در نظر داشته باش، و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید.» (امثال ۳: ۵-۶)

حکمت خداوند بسیار فراتر از حکمت ماست؛ بنابراین، نباید به درک خود اعتماد نماییم. زمانی که به ما دستور داده می‌شود تا کاری را انجام دهیم که منطقی نیست، به راحتی می‌توانیم از اطاعت کردن که در نهایت برایمان مفید است، منحرف شویم. کسی که از خدا می‌ترسد، اطاعت می‌کند؛ حتی اگر منطقی نباشد.

چند سال پیش با یک مولتی میلیاردر ملاقات کردم. او درباره کارهای ناموفق خود در بازار کار در اوایل دوران حرفه‌ای خود صحبت کرد. او تمام کتاب‌های پر فروش در رابطه با ایجاد یک کسب‌وکار موفق را خوانده بود و توصیه‌هایی را که جمع‌آوری کرده بود، به عمل آورده بود. با این حال، همچنان با مشکلاتی روبه‌رو بود.

یک روز در حالی که در کلیسا نشسته بود و به پیام کشیش گوش می‌داد، این فکر به ذهنش خطور کرد که او [کشیش] برای موعظه انجیل فراخوانده شده است و برای انجام مأموریت زندگی خود به روح‌القدس نیازمند است. من هم برای بازار تجارت فراخوانده شده‌ام، پس چرا برای انجام کاری که به آن فراخوانده شده‌ام، به روح‌القدس وابسته نیستم؟

او تصمیم گرفت که هر روز صبح از خواب برخیزد و از خداوند برای آن روز راهنمایی بخواهد. او یک دفترچه یادداشت داشت و هر چیزی را که به او الهام می‌شد، یادداشت می‌کرد. همچنین تاکید داشت همیشه گوش به زنگ الهامات روح‌القدس در طول روز باشد؛ حتی در جلسات کاری.

او برخی از جزئیات را با ما به اشتراک گذاشت. در یک روز خاص او یک جلسه کاری داشت. آن روز صبح احساس کرد که روح‌القدس به او فرمان می‌دهد تا کاری را انجام دهد که بسیار پیش پا افتاده به نظر می‌رسید. هیچ معنایی نداشت، اما او به این روند متعهد بود. روح‌القدس به او دستور داد که عمل خاصی را به طور مکرر انجام دهد. او مدام

به پادشاهی فکر می‌کرد که الیشع نبی به او گفته بود با تیر بر زمین بزند. پادشاه نیز سه ضربه زد و توسط نبی سرزنش شد که چرا بیشتر از این ضربه نزنده است (دوم پادشاهان ۱۳: ۱۴-۱۹). بنابراین این مرد هم بیست بار آن کار را انجام داد. او بعداً به من گفت: «آن روز، شرکت من بیست بیمارستان در ویتنام خرید.»

سپس به ما گفت که چگونه یکی از بزرگترین بانک‌های جهان را در اروپا خریداری کرده است. روند آن غیرمتعارف‌تر از خرید بیمارستان به نظر می‌رسید. شگفت‌زده شدم. به بیان ساده، این تاجر صرف نظر از آنچه که در دعا به او داده می‌شد، خواه منطقی به نظر می‌رسید یا نه، اطاعت خدا را برگزید. نتیجه آن مشخص است - او دیگر تقلای زیادی نمی‌کند!

زمانی که یکی از پسران ما در اواخر سال‌های نوجوانی خود بود، از او خواستم کاری انجام دهد که برایش منطقی نبود. او مقابل من ایستاد و اعتراض نمود که دستور من منطقی به نظر نمی‌آید، اما من محکم سر حرفم ایستادم. در نهایت او با عصبانیت گفت: «پدر، من نسل هزاره هستم و قبل از انجام کاری باید «چرایی» آن را درک کنم!»

به او گفتم: «باشد، با تو معامله‌ای می‌کنم. اجازه بده آن را با گفتن یک داستان واقعی شروع کنم! خدا به یک نبی جوان از یهودا گفت که به بیت‌ئیل سفر کرده و برای پادشاه اسرائیل نبوت کند و از همان مسیری که آمده به یهودا برنگردد، علاوه بر این، در طول سفر چیزی نخورد. نبی جوان دستورات روح‌القدس را اطاعت نکرد و عواقب آن را متحمل شد. او پیش از پایان سفر، توسط شیر کشته شد.» (اول پادشاهان ۱۳: ۱۶ و ۲۳-۲۶) «پسرم، معامله من با تو این است؛ روزی که بتوانی «چرایی» پشت دستوراتی که خدا به آن نبی جوان داد را به من بگویی، من نیز «چرایی» پشت دستوراتم را به تو خواهم گفت!».

او تا به امروز نتوانسته «چرایی» آن را به من بگوید. در واقع، آن مورد مرا نیز متحیر می‌کند. مواقعی وجود دارد که خداوند به ما می‌گوید کاری را انجام دهیم که در ذهن ما بی‌معنی به نظر می‌رسد، اما نتایج، همیشه حکمت او را تأیید می‌کند. به همین دلیل است که عیسا می‌گوید: «اما حقانیت حکمت را اعمال آن به ثبوت می‌رساند.» (متا ۱۱: ۱۹).
باشد که همه ما مانند پطرس باشیم؛ پس از آن که تمام شب برای گرفتن ماهی در دریا تلاش کرد و نتیجه‌ای نگرفت، به صدای عیسا گوش فراداد و به آب‌های عمیق‌تر رفت

۶ نسل هزاره: این اصطلاح برای توصیف گروه نسل افراد متولد شده بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ به کار رفته است.

منطقی به نظر نمی‌رسد

و بار دیگر تور خود را پرتاب کرد. این فرمان، زمانی که آنها خسته بودند، کار اضافی زیادی را می‌طلبید. آیا پاسخ پطرس، زیبا نیست؟

«همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می‌گویی، تورها در آب خواهیم افکند.» (لوقا ۵:۵). نتیجه صید، دو قایق پر از ماهی بود.

شخصی‌سازی

آیه: «نادان است آن که بر خویشتن توکل دارد، اما آن که در طریق حکمت گام بردارد، در امان می‌ماند.» (امثال ۲۸:۲۶)

نکته: حکمت خداوند بسیار فراتر از حکمت ماست؛ بنابراین، نباید به درک خود اعتماد کنیم، چراکه به راحتی می‌تواند ما را از اطاعت سودمند، منحرف کند. کسی که از خدا می‌ترسد، اطاعت می‌کند، حتی اگر منطقی نباشد.

تأمل: آیا اعتماد به حکمت خدا برایم مشکل است؟ آیا در گذشته، به نصیحت او شک کرده و آنچه را که به نظرم منطقی می‌رسید، انجام داده‌ام؟ نتیجه آن چه شد؟ اگر برای هدایت به خدا نگاه کرده و به او اعتماد کنم، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا می‌توانم به این فرآیند متعهد بمانم؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که به جای حکمت تو به حکمت خودم اعتماد کردم. ایمانی می‌خواهم تا زمانی که کلام تو را می‌خوانم، دعا می‌کنم، و مشورت‌های الهی را از کسانی که از تو می‌ترسند می‌شنوم، حکمت تو را دریافت کنم. به من قدرتی بده تا باور کنم و اطاعت کنم حتی اگر منطقی نباشد. در نام عیسیای مسیح، آمین.

اعتراف: من تصمیم می‌گیرم به جای تکیه بر نظر خود یا نظر کسانی که به توانایی انسان‌ها بیشتر از خدا اعتماد دارند، حکمت خدا را انتخاب کرده و از آن اطاعت نمایم.

وظیفه انسان این است که خدا را دوست
بدارد و از او بترسد، حتا بدون امید به
پاداش یا ترس از مجازات.

-میمونیدس

۵۲. بدون منفعت آشکار

احتمالا والدینی را دیده‌اید که از این مساله شکایت می‌کنند که وقتی دختر یا پسرشان به دانشگاه می‌روند، تنها زمانی که به پول نیاز دارند، با آنها تماس می‌گیرند. در این سناریوی معمول، در طول آن تماس تلفنی، ممکن است به نظر برسد که فرزندان به صحبت کردن با پدر و مادرشان علاقه‌مندند، اما درواقع، انگیزه اصلی آنها بهره‌مندی از منابع مورد نیازشان است. این در حالی است که ترس مقدس مانع می‌شود تا چنین کاری را با پدر آسمانی خود انجام دهیم. در اینجا حالت دیگری از لرزیدن در برابر کلام خدا را معرفی می‌کنیم. بیایید همان طور که جدیدترین جنبه آن را اضافه می‌کنیم، موارد قبلی را نیز مرور نماییم. ما باید

۱. بی‌درنگ از خدا اطاعت نماییم

۲. از خدا اطاعت کنیم، حتا اگر منطقی نباشد

۳. از خدا اطاعت کنیم، حتا زمانی که منفعت شخصی نداشته باشد

در بیش از چهل سال خدمت، واقعیت غم‌انگیزی رابه ویژه در کلیسای غرب مشاهده کرده‌ام. اغلب اوقات، برای علاقه‌مند کردن ایمانداران به اطاعت، باید بر منافع آنها تأکید نمود. کمی در این باره بیندیشید. آیا سی دقیقه زودتر می‌آییم تا در صندلی ردیف جلو بنشینیم و پیامی در مورد تقدس بشنویم؟ آیا عناوین کتاب‌هایی که بر اطاعت تأکید دارند، در لیست کتاب‌های پرفروش قرار می‌گیرند؟ آیا یک رهبر برای همسو شدن با این روند، از حقیقت منحرف شده است؟ به عبارت دیگر، آیا خادمان متعددی به جای اینکه

قوم خدا را به انکار خود و پیروی از عیسا دعوت کنند، تحت فشار خشنود کردن مردم با داستان‌های الهام‌بخش قرار گرفته‌اند؟

چه چیزی این روند را به چنین واقعیت غم‌انگیزی تبدیل می‌کند؟ با دوری جستن از حکمت خدا، در واقع به خودمان صدمه می‌زنیم. دستورات، نصایح و حکمت او در نهایت بزرگترین برکات را در زندگی حال و آینده‌مان به ارمغان می‌آورد. به ما گفته شده است: «در حفظشان پاداشی عظیم است» (مزمور ۱۱۹:۱۱) [پاداشی عظیم برای کسانی که از کلام خدا اطاعت می‌کنند و جود دارد]. شما هرگز نمی‌توانید بیشتر از آنچه خدا می‌دهد، بدهید. پاداش او بسیار بیشتر از هر کاری است که می‌توانید برای او انجام دهید.

از سوی دیگر، انگیزه دادن از طریق پاداش خطرناک است. چرا؟ اگر پاداش واضح نباشد، آیا ما همان تصمیم را برای اطاعت از دستورات خدا خواهیم گرفت؟ به احتمال زیاد، توسط منافع شخصی به کلی از بین خواهد رفت. به همین دلیل، ترس خدا تا این حد حیاتی است؛ زیرا انگیزه را برای اطاعت فراهم می‌کند، بدون این که پاداش آشکار باشد یا نه. در دوران امپراتوری بزرگ پارس، این امپراتوری قدرتمند، همه امپراتوری‌های دیگر را مغلوب کرده بود و رهبر آنها، پادشاه آخشورش، قدرتمندترین مرد روی زمین بود. او با زنی یهودی به نام «استر» ازدواج کرد.

پس از پادشاه، بالاترین مقام، مردی به نام «هامان» بود. او از «مردخای» پسرعموی استر که او نیز از مقامات پادشاه بود، به شدت آزرده خاطر بود. هامان در خشم خود تصمیم گرفت نه تنها مردخای، بلکه کل قوم یهود را مجازات کند. او و بسیاری دیگر، از یهودی بودن ملکه استر بی‌خبر بودند.

هامان نزد پادشاه به تهمت و بدگویی قوم یهود پرداخت و پیشنهاد کرد که تمامی این نژاد در یک روز نابود شوند. نقشه او موفقیت‌آمیز بود. پادشاه موافقت کرد و فرمان آن را صادر کرده و با انگشتر خود، مهر و موم نمود.

مردخای در پی یافتن خبر این فرمان، قاصدی را نزد دختر عموی خود، ملکه استر فرستاد. او از ملکه خواست که نزد پادشاه برود و برای جان مردم یهود التماس کند.

«استر پاسخ داد: خدمتگزاران پادشاه و مردم ولایت‌های پادشاه، همگی می‌دانند که اگر مرد یارنی بی آن که فراخوانده شود، نزد پادشاه به صحن اندرونی درآید، تنها یک حکم برای او هست و آن این که کشته شود؛ مگر آن که پادشاه چوگان زین خود را به سوی او دراز کند تا زنده بماند. اما من اکنون سی روز است که به حضور پادشاه فرخوانده

نشده‌ام.» (استر ۴:۱۱). با وجود این که استر همسر آخشورش بود، اما اگر او بدون دعوت در سرای پادشاهی به او نزدیک می‌شد، به احتمال زیاد اعدام می‌گشت.

ببایید به این موضوع بیندیشیم: او ملکه است و یک زندگی افسانه‌ای دارد؛ در واقع، هر چیزی که دلش بخواهد. او شخصاً با ورود به سرای پادشاهی، به خاطر قوم خدا نه تنها چیزی به دست نمی‌آورد، بلکه این خطر وجود دارد که همه چیزش را از دست بدهد، از جمله سرش را. با این حال به پاسخ او به مردخای توجه کنید:

«آنگاه استر فرمود به مردخای چنین پاسخ دهند: برو و همه یهودیان را که در شوش هستند، گردآور و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز نه چیزی بخورید و نه چیزی بیاشامید. من و ندیمه‌هایم نیز مانند شما روزه خواهیم گرفت. آنگاه نزد پادشاه خواهم رفت، هرچند خلاف قانون است؛ و اگر هلاک شدم، هلاک شدم!» (استر ۴: ۱۵-۱۶).

ترس مقدس او را برانگیخت تا پادشاهی خدا را بر رفاه خود مقدم دارد. آسایش، امنیت، ثروت و موقعیت او با اطاعت کردن به خطر افتاد. این کار چیزی برای او نداشت، با این حال آنچه برای خدا مهم بود، برای او مهم‌تر بود، بدون استثنا. او در برابر کلام خدا لرزان بود و از وی می‌ترسید.

در سال ۲۰۱۵، من و لیزا در ایروان ارمنستان بودیم و در کنفرانسی به ۳۵۰۰ رهبر خدمت می‌کردیم. کشیشان از سراسر اروپای شرقی و خاورمیانه پرواز کرده بودند و بسیاری از آنها از ایران رانندگی کرده بودند (ایروان در سی مایلی مرز ایران قرار دارد). در آن زمان شهروندان ایرانی اجازه ورود به ارمنستان را داشتند، بنابراین تعداد زیادی از رهبران کلیساهای زیرزمینی نیز در آن حضور داشتند. جلسات باشکوه بود. پس از پایان جلسه آخر، من و لیزا تصمیم گرفتیم در خیابان اصلی ایروان قدم بزنیم تا کمی هوای تازه بخوریم. دو خانم جوان حدوداً بیست ساله، برای استقبال از ما از رستورانی بیرون آمدند. معلوم شد آنها دو نفر از رهبران ایرانی بودند. آنها به طرز خیره‌کننده‌ای زیبا و پر از زندگی بودند. در واقع، یک لحظه فکر کردم: «این دختران را به کدام یک از دو پسر از سه پسر مجردم می‌توانم معرفی کنم؟»

من و لیزا حدود بیست دقیقه با آنها صحبت کردیم و متوجه شدیم که وزارت اطلاعات آنها را تعقیب می‌کند. در طول کنفرانس، تماس‌هایی از سوی مقامات ایرانی در مورد

محل اقامت آنها گرفته شده بود. یکی از خانم‌های جوان به ما گفت که پیام نگران‌کننده‌ای روی تلفنش دارد.

در آن لحظه، من یکی از احمقانه‌ترین سخنانی که در چهار دهه خدمت‌م گفته بودم را به زبان آوردم. به او گفتم: «چرا برمی‌گردی ایران؟ چرا فرار نمی‌کنی؟» او با صداقت، مهربانی و مصمم به من نگاه کرد و پاسخ داد: «اگر ما برنگردیم، چه کسی درباره عیسا به مردم ایران می‌گوید؟»

از پاسخ او شگفت‌زده شدم. ما شاهد بودیم که این خانم‌ها غریزه محافظت از خود را کنار گذاشتند و اشتیاق آنها برای پیشبرد پادشاهی خدا در کشورشان، این غریزه را تحت الشعاع قرار داده بود. آن‌ها با همان ترس مقدسی که استر داشت، گام برمی‌داشتند. حتا زمانی که هیچ منفعت شخصی آشکاری نبود، آنها از خدا اطاعت کردند و به احتمال زیاد جان خود را به خطر انداختند. من، هم اصلاح شدم و هم از آنها الهام گرفتم.

این تصمیم همان‌طور که در این خانم‌های جوان دیده می‌شود، تنها محدود به یک عمل اطاعت نیست؛ بلکه یک وضعیت قلبی است که گسترش یافته و با آن زندگی می‌کنیم. این کوتاهی، حتا در تصمیمات به ظاهر بی‌اهمیتی است که لحظه به لحظه می‌گیریم. ما حتا در مسائل کوچک، انتخاب می‌کنیم که از کلام خدا و هدایت روح‌القدس اطاعت کنیم. ممکن است برنامه شلوغی داشته باشیم، اما ناگهان از ما خواسته شود تا با کسی تماس بگیریم. هیچ دلیل موجهی وجود ندارد، هیچ سود آشکاری وجود ندارد، اما اینها انگیزه ما نیستند. پس تماس می‌گیریم و در اغلب موارد «چرایی» آن را بعدها می‌فهمیم. یا شاید یاد می‌گیریم کسی را که به ما تهمت زده است، ببخشیم؛ اگرچه هیچ فایده آشکاری برای بخشش، آشتی‌طلبی و برکت دادن به این شخص وجود ندارد، اما این کار را کاملاً به دلیل اطاعت از فرمان خداوند انجام می‌دهیم: «همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشاید.» (افسیان ۴: ۳۲) «برای هر که نفرینتان کند، برکت بطلبید.» (لوقا ۶: ۲۸).

شاید کسی از ما متعجب باشد و با ما بدرفتاری کرده باشد، پس چه فایده قابل توجهی در اطاعت از سخنان عیسا وجود دارد؟ «دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید.» (متا ۵: ۴۴). یا این را در نظر بگیرید: برای ایماندارانی که در کشورهای مختلف تحت آزار و جفا هستند، چه فایده‌ای دارد آنانی را که به آنها آزار می‌رسانند، شکنجه می‌کنند یا حتا عزیزانشان را به خاطر ایمانشان به

بدون منفعت آشکار

قتل می‌رسانند، برکت دهند؟ با این حال، من و لیزا در کشورهایی که این اتفاقات افتاده است، با رهبران بسیاری ملاقات کرده‌ایم و شاهد شادی فراوان در زندگی آنان بوده‌ایم. چه فایده‌ای دارد که با اشتیاق برای قوم‌های دیگر دعا کنیم؟! یا به آنانی که در کشورهای دیگر هستند، کمک نماییم؛ در حالی که آنها هرگز قادر نخواهند بود آن را بازگردانند؟! این فهرستی بی‌پایان است. اما پرسش این است که آیا شما در پاسخ به ترس مقدسی که در قلبتان شعله‌ور است، همواره از خدا اطاعت می‌کنید یا تا زمانی که منفعتی شخصی برایتان داشته باشد، صبر می‌کنید؟

شخصی‌سازی

آیه: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت.» (متا ۱۶: ۲۵)

نکته: ما اغلب با دوری جستن از حکمت خدا که فکر می‌کنیم برایمان سودی ندارد، بزرگترین برکات را از دست می‌دهیم. در اصل، ما در دراز مدت به خودمان آسیب می‌رسانیم. ما هرگز قادر نیستیم بیش از آنچه خدا به ما می‌دهد، به او بدهیم.

تأمل: معنای کلام عیسا در آیه «هر که بخواهد جان خود را نجات دهد» چیست؟ آیا من این آیه را فقط در موارد بسیار حساس مانند شهادت بررسی کرده‌ام؟ آیا آن را در تصمیمات روزمره کوچکی که می‌گیرم، اعمال کرده‌ام؟ اگر این کار را انجام دهم، چه اتفاقی می‌افتد؟ چگونه این تغییر را در زندگی‌م تجربه خواهم کرد؟

دعا: ای پدر آسمانی، مرا ببخش که اشتیاق و اطاعت‌م را به حکمتی محدود کردم که چه چیزی به نفع شخصی من است. من از این طرز فکر توبه کرده و از تو طلب بخشش می‌کنم. از این لحظه به بعد، تصمیم می‌گیرم که دیگر در پی نجات جان خود نباشم، بلکه به خاطر عیسا آن را رها کنم. بنابراین، مشتاق و تشنه حکمت تو خواهم بود؛ حتی اگر نفعی برایم نداشته باشد. در نام عیسا مسیح، آمین!

اعتراف: انتخاب من این است که لحظه به لحظه زندگی‌م، آکنده از اشتیاق و حکمت خداوند عیسا باشد.

بدون اطاعت، نجاتی وجود ندارد، زیرا
نجات بدون اطاعت، ناممکنی متناقض
است.

-ای. دبلیو. توزر

۶۲. درد خوب

وقتی زنی، فرزندی به دنیا می‌آورد، تجربه خوشایندی نیست؛ در واقع سخت و حتا دردناک است. با این حال، نتیجه نهایی یک عضو جدید در خانواده است. این زندگی زیبا و جدید، نمی‌توانست بدون ناراحتی ناشی از بارداری و زایمان، به وجود بیاید. این مثال یک دید کلی به جنبه بعدی لرزیدن در برابر کلام خدا می‌دهد. سه مورد اول به همراه جدیدترین آنها عبارتند از:

۱. بی‌درنگ از خدا اطاعت کنیم
۲. از خدا اطاعت کنیم، حتا اگر منطقی نباشد
۳. از خدا اطاعت کنیم، حتا زمانی که منفعت شخصی نداشته باشد
۴. از خدا اطاعت کنیم، حتا اگر دردناک باشد

با بازگشت به یکی از آیات بنیادین، فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳، به یاد می‌آوریم که باید نجات خود را ترسان و لرزان، به انجام برسانیم. درست پیش از این کلمات که ما را به اطاعت دعوت می‌کند، پولس به عنوان مثال به عیسا اشاره می‌کند؛ خداوند ما از امتیازات الهی خود صرف‌نظر کرد و «خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتا مرگ بر صلیب مطیع گردید.» (فیلیپیان ۲: ۸). عیسا با میل و رغبت درخواست پدر را اطاعت نمود، حتا اگر این امر مستلزم رنج و عذاب شدید می‌بود.

شب قبل از مصلوب شدن، در باغ جتسیمانی، عیسا با ناراحتی فریاد زد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من بلکه به اراده تو.» (متا

۳۹:۲۶). تضاد بین اطاعت و حفاظت از خود، چنان شدید بود که عیسا عرق خون می ریخت. به خاطر بسپارید که او «کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون این که گناه کند.» (عبرانیان ۴:۱۵). او رنج وحشتناکی که پیش رویش بود، پیش بینی کرده و برای رسیدن به اراده پدر التماس می کرد، اما این امر امکان پذیر نبود. چه چیزی این درجه از اطاعت را ایجاد می کند؟

«او در ایام زندگی خود بر زمین، با فریادهای بلند و اشکها به درگاه او که قادر به رهاندنش از مرگ بود، دعا و استغاثه کرد و به خاطر تسلیمش به خدا مستجاب شد.» (عبرانیان ۷:۵)

ترس عمیق و مقدس او، او را قادر می سازد که با چیزی که طبیعت انسانی از آن فرار می کند، روبه رو شود و آن را تحمل کند. بدین ترتیب، به ما گفته می شود:

«پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست.» (اول پطرس ۴:۱)

پیش از این که ادامه دهیم، اجازه دهید یک نکته مهم را مطرح کنم. مذهب دروغین، به خاطر خشنود ساختن خدایی که به آن خدمت می کند، در پی رنج است، اما مسیحیت واقعی، به دنبال اطاعت از خداست و در این روند، با مقاومت دنیای فاسد روبه رو می شود که اغلب منجر به رنج می گردد. اطاعت چیزی است که خدا را خشنود می سازد، نه رنج کشیدن. رنج می تواند از نظر جسمی یا ذهنی رخ دهد که در هر دو مورد بسیار واقعی است.

پطرس به ما دستور می دهد که خود را مسلح کنیم. آیا می توانید ارتشی را تصور کنید که بدون هیچ هواپیما، کشتی، تانک، تفنگ، گلوله، چاقو یا به عبارتی بدون سلاح به جنگ برود؟ حتا فکر کردن به آن نیز مضحک به نظر می رسد. برای یک ایماندار نیز به همان اندازه احمقانه است که آماده رنج کشیدن نباشد، اما بسیاری چنین هستند. یک ایماندار غیرمسلح برای محافظت از خود به راحتی می تواند سختی ها را دور بزند. ترس خداوند، آن چیزی است که ما را مسلح کرده و عزممان را برای اطاعت از خدا جزم می کند؛ بدون توجه به رنجی که ممکن است متحمل شویم.

روایت های بی شماری درباره رنج وجود دارد که می توانم با شما در میان بگذارم، به اندازه ای که یک کتاب کامل را پُر کند. یکی از این روایت ها، مربوط به یک سفر خدمتی در

درد خوب

اوایل دهه ۱۹۹۰ است. من، لیزا و فرزندانمان در یک شهر بسیار کوچک در میان ناکجاآباد مشغول خدمت در کلیسایی بودیم که به تازگی کشیش خود را از دست داده بود؛ او آنها را برای یک کلیسای بزرگتر ترک کرده بود.

چند جلسه اول سخت بود؛ بخش قابل توجهی از جماعت علاقه‌مند نبودند و جوانان در ردیف‌های عقب می‌نشستند و شوخی و خنده می‌کردند. با این حال، جلسه سوم بود که موانع کنار رفت و تأثیر آن عمیق بود. اکنون جوانان زودتر به کلیسا می‌آمدند تا صندلی‌های جلور را برای خود بگیرند. حضور افراد افزایش یافت و جلسات برای چند هفته تمدید شد. ما هر روز عصر، در یک کلیسای ساختمانی کوچک که مملو از جماعت بود، جلسات را برگزار می‌کردیم؛ این در حالی بود که تعدادی نجات یافته و اکثر افراد، احیا شده بودند.

پس از دعای فراوان، پیشنهاد دادیم هر چند ماهی که لازم باشد، آنجا می‌مانیم تا کلیسا برای یک شبان جدید آماده شود. با این وجود، هیئت رهبری، از اختلالی که در برنامه‌هایشان ایجاد شده بود و همچنین از کنترل بر شیوه اجرای کارها راضی نبودند. به طرز شگفت‌آوری، یکی از شکایت‌های آنان از جوانانی بود که صندلی‌های جلو را می‌گرفتند. شکایت‌های دیگری هم وجود داشت، اما هیچ چیزی که ارزش بیان کردن داشته باشد، نبود. خلاصه در نهایت، آنها رای دادند که پیشنهاد ما را نپذیرند و ما از آنجا برویم. همان شبی که آن‌ها رأی دادند، به کلیسا اعلام کردم که جلسه پایانی ما شب بعد خواهد بود. فریاد ناراحتی از اکثر جماعت بلند شد؛ لحظه سخت، آزاردهنده و ناراحت‌کننده‌ای بود. روز بعد، کلیسا از مردی که از حضور همسرش در جلسات ناراضی بود، تماسی دریافت کرد که تهدید کرده بود در آخرین جلسه ما ساختمان کلیسا را منفجر خواهد کرد. ابتدا به آن خندیدیم، تا این که پلیسی در رابطه با این موضوع با من تماس گرفت.

در کمال ناباوری پاسخ دادم: «مطمئناً این اتفاق نمی‌افتد!»

افسر پلیس پاسخ داد: «آقا، من این مرد را می‌شناسم. او یک قاچاقچی مواد مخدر در سطح وسیع است و اگر چند نوشیدنی هم بخورد، تعجب نمی‌کنم اگر این کار را انجام دهد.» با نگرانی پرسیدم: «نمی‌توانید از ما محافظت کنید؟»

به سختی می‌توانستم پاسخ او را باور کنم: «ایستگاه من، که نزدیک‌ترین ایستگاه به این شهر کوچک است، سی و پنج مایل دورتر از آنجاست. شیفتم من ساعت ۶ عصر تمام می‌شود و هیچ کس دیگری نمی‌تواند بیاید زیرا پرسنل کمی داریم.»

در کمال ناباوری تلفن را قطع کردم، اما حالا بیشتر نگران بودم. ذهنم فریاد می‌زد

که فوراً وسایلمان را جمع کرده و شهر را ترک کنیم. ما داخل تریلر دوبل واید^۷ یکی از اعضا که در مزرعه‌ای پارک شده بود، زندگی می‌کردیم که کاملاً در برابر حمله آسیب‌پذیر بود. احساس ناامنی و طردشدگی داشتم؛ چرا همان شب نرویم؟ هیئت رهبری ما را طرد کرده بود؛ فقط باید شهر را ترک می‌کردیم!

می‌دانستم که افکارم خودخواهانه‌اند. افراد زیادی در طول چند هفته خدمت ما تحت تأثیر قرار گرفته بودند و اگر ما آنها را پیش از موعد، به دلیل تهدید رها می‌کردیم، آنها دوباره احساس طرد شدن توسط رهبرشان را تجربه می‌کردند. می‌دانستم که اگر فرار کنیم، یک الگوی سازش را برای خودمان ترسیم می‌کنیم که ممکن است برای باقی عمرمان بر ما تأثیرگذار باشد. نمی‌توانستم به سخنان عیسا فکر نکنم: «مزدور (کسی که فقط در ازای مزد خدمت می‌کند)، هر گاه ببیند گرگ می‌آید، گوسفندان را وا گذاشته، می‌گریزد.» (یوحنا ۱۰:۱۲)

ساعت‌ها دعا کردیم، بارها و بارها در قلبم شنیدم که کتاب مقدس می‌گوید کسانی که در حضور خدا باقی می‌مانند، کسانی هستند که «به قول خویش وفا می‌کنند، هرچند به زیانشان باشد» (مزمور ۴:۱۵). در نهایت، آرامش بر قلب ما حاکم شد و احساس کردیم که در امان خواهیم بود. آن شب خدمات بسیار خوبی داشتیم، هیچ بمبی منفجر نشد و ما توانستیم به درستی با جمعیت خداحافظی کنیم.

ما در دنیای سقوط کرده و گمراهی زندگی می‌کنیم که با راه‌های خدا مخالف و حتا خصمانه است. به همین دلیل به ما گفته شده است: «این افتخار نصیب شما شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید، بلکه در راه او رنج هم ببرید.» (فیلیپیان ۱:۲۹). نه تنها پولس، بلکه پطرس نیز می‌نویسد:

«چه، برای همین فراخوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدم‌های وی پا نهدید. او هیچ گناه نکرد، و فربیی در دهانش یافت نشد. چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد.» (اول پطرس ۲: ۲۱-۲۳)

ما نباید تلافی کنیم؛ بلکه باید هر نوع برخورد ناعادلانه‌ای را که با آن مواجه

۷ تریلر دوبل واید که به عنوان خانه متحرک دوبل واید نیز شناخته می‌شود، نوعی خانه از پیش ساخته شده است که از دو بخش جداگانه ساخته شده و سپس به محل سکونت منتقل می‌شود و در آن مونتاژ و به هم متصل می‌شود. این خانه‌ها معمولاً بزرگتر و فضای بیشتری نسبت به تریلرهای یک بخشی دارند و فضای زندگی بیشتری برای خانواده‌ها ارائه می‌دهند. (مترجم)

می‌شویم، به دست خدا بسپاریم. اما نباید آن را نادیده بگیریم، بلکه باید در دعا آن را به خدا بسپاریم. او انتقام ما را خواهد گرفت، اما به روش خود و در زمان خود. قهرمانان پادشاهی خدا، با ایمانشان پیروزی‌های بزرگی را تجربه نمودند، اما برخی در اطاعت از خدا مسخره شدند، به زنجیر کشیده شدند، شکنجه شدند، مورد سوءاستفاده قرار گرفتند، زندانی شدند، در بیابان‌ها سرگردان شدند، در غارها زندگی کردند و تحت هزاران شرایط ناراحت کننده یا دردناک دیگر قرار گرفتند. چرا؟ زیرا آنها در دنیایی گمراه زندگی می‌کردند که دشمن پادشاهی خدا بود (عبرانیان ۱۱: ۳۶-۳۹). وجه اشتراک همه آنها این بود: به دلیل ترس مقدس‌شان از اطاعت رویگردان نشدند، حتی اگر برایشان آزردهنده و دردناک بود؛ چراکه آنها به این وعده ایمان داشتند: «آنان که با اشکها می‌کارند، با فریاد شادی درو خواهند کرد! ... با فریاد شادی باز خواهند گشت، و بافه‌های خود را خواهند آورد.» (مزمور ۱۲۶: ۵-۶).

شخصی‌سازی

آیه: «در ترس خداوند، اطمینان قوی است، و فرزندان شخص را در آن پناه خواهد بود.» (امثال ۱۴: ۲۶)

نکته: ترس خداوند، آن چیزی است که ما را مسلح می‌کند؛ و عزم ما را برای اطاعت از خدا جزم می‌کند؛ بدون توجه به رنجی که ممکن است تجربه نماییم.

تأمل: آیا به خاطر حفظ جان خود از اطاعت کلام خدا صرف نظر کرده‌ام؟ آیا حاضر هستم توبه کنم و ترس خداوند را در آغوش بگیرم؟ آیا محبت و اطاعت را برمی‌گزینم؛ حتی اگر از نظر مالی، اجتماعی یا فیزیکی برایم هزینه داشته باشد؟

دعا: خداوند، مرا ببخش که به خاطر محافظت از خودم از اطاعت از کلام تو اجتناب کردم. می‌دانم که نابخردانه انتخاب کرده‌ام - حفاظت تو بی‌نقص و دائمی است؛ و حفاظت من، موقتی است. از این لحظه به بعد، ترس خداوند را انتخاب می‌کنم. باشد که به من عزمی راسخ بدهی تا بدون توجه به بهای آن، از تو اطاعت نمایم. از تو برای این قدرت سپاس‌گزارم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: من مسلح به ترس مقدس هستم تا از خدا اطاعت کنم، حتی اگر در این راه رنج بکشم. من جان خود را به او که به عدالت داوری می‌کند، می‌سپارم.

«مسیر پاهای خویش را هموار گردان که
همه راه‌های استوار خواهد شد.»

-امثال ۴:۶۲

۷۲. به انجام رسید

برای شروع این فصل، اجازه دهید پرسشی را مطرح کنم: آیا امکان دستیابی به پتانسیل کامل هر پروژه بدون تکمیل کردن آن وجود دارد؟ واضح است که پاسخ «نه» می‌باشد. خداوند نیز پروژه عظیمی در حال انجام دارد که بر ساختن ملکوت و پادشاهی‌اش متمرکز است. او به هر یک از ما مسئولیت پروژه‌های فرعی را داده است که پس از تکمیل، کار ملکوت باشکوه او به پایان می‌رسد.

زمانی که به جنبه نهایی لرزیدن در برابر کلام خدا می‌پردازیم، این حقیقت را در ذهن داشته باشید. در اینجا مجدداً چهار مورد اول به همراه آخرین مورد بیان شده است:

۱. بی‌درنگ از خدا اطاعت کنیم
۲. از خدا اطاعت کنیم، حتی اگر منطقی نباشد
۳. از خدا اطاعت کنیم، حتی زمانی که منفعت شخصی نداشته باشد
۴. از خدا اطاعت کنیم، حتی اگر دردناک باشد
۵. از خدا تا انتها اطاعت کنیم

شائول، نخستین پادشاه اسرائیل، مثالی کلاسیک از کسی است که در برابر کلام خدا ترسان و لرزان نبود. زمانی که کلام خدا برایش منطقی نبود، منفعت آن آشکار نبود یا در خدمت اهدافش نبود، او به راحتی از اطاعت سر باز می‌زد. فقدان ترس مقدس او اغلب باعث درد یا آسیب به دیگران می‌شد که در تمام این رفتارها صدق می‌کند. اما همیشه این طور نبود. او پیش از تاج‌گذاری به عنوان پادشاه، جوانی متواضع

و خداترس بود؛ دو فضیلتی که در کنار هم هستند. وقتی سموئیل، نبی معروف، او را جستجو کرد، به سرعت گفت: «چرا باید مرا انتخاب کنی؟ من از کوچکترین قبیله اسرائیل هستم و طایفه من در قبیله ما کمترین اهمیت را دارد.» (اول سموئیل ۹:۲۱ را ببینید). بعدها، تمام اسرائیل جمع شدند تا هویت اولین پادشاه خود را کشف کنند. پس از یک فرآیند طولانی، انتخاب الاهی به شائول افتاد، اما زمانی که رهبران او را صدا زدند، او پیدا نشد. او در مکانی مبهم پنهان شده بود و تمایلی به شناخته شدن نداشت (اول سموئیل ۱۰: ۲۰-۲۴).

ترس مقدس، گنجینه‌ای برای او نبود؛ او نیز مانند سلیمان، سرانجام پس از تجربه موفقیت، شهرت و مزایای رهبری آن را رها کرد. برای بیشتر افراد، از جمله شائول پادشاه، علائم اولیه از دست دادن ترس مقدس، نامحسوس است. این امر، با نادیده گرفتن باورها در مسائل کوچک شروع می‌شود و به تدریج باعث می‌گردد وجدان ما بیشتر و بیشتر بی‌حس شود و در نهایت، هنگامی که با مسائل مهم‌تری مواجه می‌شویم، از الگوی نافرمانی خود بی‌اطلاعم.

این مساله در مورد شائول پادشاه صادق بود. نشانه‌های از دست دادن ترس مقدس در او ظاهر شد (اول سموئیل ۱۳: ۵-۱۴)، اما چیزی که او را فریب داد، این بود که او در همان زمان، موفقیت بزرگی را تجربه نمود (اول سموئیل ۱۴: ۴۷). پس از مدتی به پادشاه دستور داده شد که: «اکنون برو و عمالیقیان را شکست داده، تمامی اموالشان را به نابودی کامل بسپار. برایشان رحم مکن، بلکه مرد و زن و کودک و نوزاد، گاو و گوسفند و شتر و الاغ، همه را بکش.» (اول سموئیل ۱۵: ۳). خداوند آماده بود که انتقام رفتار بد این ملت را بگیرد.

شائول، دویست و ده هزار سرباز جمع کرد. او و افرادش، به جز آجاج-پادشاه عمالیقیان- و بهترین حیوانات اهلی، بقیه انسان‌ها و حیوانات را کشتند (اول سموئیل ۱۵: ۷-۹). بیایید به این موضوع فکر کنیم؛ برای این که شائول این ارتش بزرگ را به کار ببرد، عمالیقی‌ها باید حداقل یک چهارم میلیون شهروند داشته باشند، پس در اصل، آنها ۲۴۹,۹۹۹ نفر را کشتند. پادشاه ۹۹/۹۹ درصد از کاری که به او گفته شده بود را انجام داد، اما توجه کنید که خدا به اطاعت تقریباً کامل او چه پاسخی داد:

«از این که شائول را پادشاه ساختم متاسفم، زیرا از پیروی من بازگشته و

فرمان‌های مرا به جا نیاورده است.» (اول سموئیل ۱۵: ۱۱)

به انجام رسید

سموئیل این پیام را به پادشاه منتقل کرد و صراحتاً رفتار او را «تمرد» نامید (اول سموئیل ۱۵:۲۳). در این شکی نیست که شائول گناه کرد. بیایید کمی مکث کرده و درباره گناه صحبت کنیم. یوحنا ی رسول می‌گوید که گناه، برخلاف شریعت عمل نمودن است (اول یوحنا ۳:۴). تعریف او از گناه را می‌توان چنین بیان کرد: گناه، عدم اطاعت از اختیار و اقتدار خداوند است. بیایید از این زاویه به آن نگاه کنیم: در باغ عدن، آدم با زنی بدکاره خوابید، از بانک سرقت نکرد، یا کسی را نکشت. او به سادگی از آنچه خدا گفته بود، سرپیچی کرد. به همین ترتیب، شائول نیز تصمیم گرفت که به طور کامل از آنچه خدا به او دستور داده است، اطاعت نکند.

بیایید عمیق‌تر بنگریم. وقتی از شائول خواسته شد که به جنگ برود، او پایه زمین نکوبید و نگفت: «به هیچ عنوان من این کار را انجام نمی‌دهم!». رفتاری که بیشتر مردم آن را تمرد تلقی می‌کنند. او دستور را نادیده نگرفت و خود را با امور شخصی مشغول نکرد. اگر چنین بود، بیشتر مردم می‌پنداشتند که: «او در قضاوت اشتباه کرده است؛ زیرا اطاعت را در اولویت قرار نداده است». اما تعداد کمی از کلمه «تمرد» برای رفتار او استفاده می‌کنند.

به همین ترتیب، بیشتر مردم تأیید می‌کنند که او با انجام ۹۹/۹۹ درصد از وظیفه‌اش، خوب عمل کرده است، اما تعداد کمی، اقدامات او را تمرد می‌نامند. اگر ما به جای شائول بودیم و چنین مجازاتی را دریافت می‌کردیم، چند نفر از ما اعتراض می‌کردیم: «بی‌خیال، منطقی باش! چرا به جای قدردانی از تمام کارهایی که انجام داده‌ام، اینقدر روی کارهای کوچکی که انجام نداده‌ام، تمرکز کرده‌ای؟!». با توجه به این موضوع، می‌توان به این نتیجه رسید که: اطاعت تقریباً کامل، اصلاً اطاعت محسوب نمی‌شود.

بیایید ببینیم که چرا از چنین کلمات تندی استفاده شده است. نخست این که در آن روزها، اگر شما پادشاهی بودید که سرزمین دیگری را فتح می‌کردید، زنده گرفتن پادشاه آن کشور، شبیه به داشتن یک غنیمت زنده در قصرتان بود و یادآوری دائمی از عظمت رهبری شما بود؛ نه تنها برای خودتان بلکه برای همه کسانی که به قصر شما وارد می‌شدند. دوم، چرا از بهترین حیوانات چشم‌پوشی کنیم؟ پیش از پاسخ دادن، اجازه دهید کمی آن را پیچیده‌تر کنیم. شائول اجازه داد تا بهترین حیوانات اهلی را برای هدیه دادن به خداوند معاف کنند. به انکار او در پاسخ به سموئیل نبی توجه کنید: «سربازان آنها را از عمالیقیان ستانده‌اند و بهترین گوسفندان و گاو را زنده نگاه داشته‌اند تا برای یهوه خدایت قربانی کنند، ولی مابقی را به نابودی کامل سپرده‌ایم.» (اول سموئیل ۱۵:۱۵). چرا او این کار را

انجام داد؟ آیا ممکن است برای جلب رضایت قومش این کار را انجام داده باشد؟ قومی که خداوند را به رسمیت می‌شناسد. به دیدگاه سربازان، رهبران و مردم فکر کنید. به احتمال زیاد آنها به یکدیگر می‌گفتند: «ما چنین پادشاه خداپرستی داریم. او همیشه خداوند را در اولویت قرار می‌دهد. او بهترین‌ها را به خدا تقدیم می‌کند!». مردم نمی‌دانستند که فرمان اصلی این بود که همه چیز را ناپود کنند. در اصل، شائول شهرت خود را تضمین می‌کرد. انگیزه رفتار او ترس از انسان بود. بله، شائول احساس ناامنی می‌کرد.

در دنیای امروز، بسیاری از افراد برای کسانی که احساس ناامنی می‌کنند، دلسوزی می‌کنند. با این حال، آنچه در پسِ ناامنی نهفته است، تمایل ما به پذیرفته شدن، دوست داشتن یا احترام، حتا به قیمت نافرمانی است. ما نمی‌توانیم درک کنیم که چقدر توسط خالق خود، پذیرفته شده و دوست‌داشتنی هستیم. ناامنی باید به عنوان یک تله خطرناک شناخته شود.

شائول به دلیل فقدان ترس مقدس، فرمان را کامل انجام نداد. بیایید به مثال عیسا بازگردیم. او با طردشدگی، شرم، نفرت، مخالفت طاقت‌فرسا، ضرب و شتم فیزیکی و مصلوب شدن وحشتناکی روبه‌رو بود. وقتی نگهبان معبد برای دستگیری او آمد، شاگردانش سعی کردند جلو این کار را بگیرند و از عیسا محافظت کنند. با این حال، پاسخ او این بود:

«آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام بفرستد؟ اما در آن صورت پیشگویی‌های کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟» (متا ۲۶: ۵۳-۵۴)

اطاعت کامل برای عیسا بسیار مهم بود.

در دبیرستان، من ایماندار نبودم، اما پوستری در رختکن ما بود که مرا مجذوب خود می‌کرد. هر روز بعد از ظهر بعد از تمرین بسکتبال آن را می‌دیدم. یک ورزشکار نشسته بود و سرش را پایین انداخته بود و می‌گفت: «تسلیم شدم!». در زیر آن، تصویری از عیسا روی صلیب بود که می‌گفت: «تسلیم نشدم!»

این تصویر، تأثیر عمیقی بر من به عنوان یک غیرایماندار گذاشت. اکنون که می‌دانم عیسا می‌توانست از آن رفتار وحشتناک و مرگ وحشیانه اجتناب کند، اما ترجیح داد به اطاعت خود ادامه دهد تا در نهایت بتواند بگوید: «تمام شد»، ارزش بسیار بیشتری برایم دارد. او الگویی برای ما است تا به طور کامل اطاعت کنیم، تا آنچه را که خدا به ما

به انجام رسید

می‌سپارد، به پایان برسانیم.

اکنون می‌توانیم دستورات عیسا به شاگردانش را هنگامی که آنها به دنبال افزایش ایمانشان بودند، بهتر درک کنیم:

«پس، شما نیز چون آنچه به شما فرمان داده شده است، به جای آوردید، بگویید: خدمتکارانی بی‌منت‌ایم و تنها انجام وظیفه کرده‌ایم.» (لوقا ۱۰:۱۷)

اکنون عبارت «آنچه به شما فرمان داده شده است» معنای کاملاً جدیدی به خود می‌گیرد. بیایید همیشه تا به پایان اطاعت کنیم.

شخصی‌سازی

آیه: «[هرگز تسلیم نشوید] چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسا بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. به او ببینیدشید که چنان مخالفتی را از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دلسرد نشوید.» (عبرانیان ۱۲: ۲-۳)

نکته: اطاعت تقریباً کامل، اصلاً اطاعت محسوب نمی‌شود. عیسا الگویی برای ما قرار داد تا به طور کامل هر آنچه را که خدا به ما می‌سپارد، به پایان برسانیم. **تأمل:** آیا من از کلام خدا اطاعت کرده‌ام؟ آیا اجازه داده‌ام که مشغله‌ها، لذت‌ها، مقاومت‌ها، عدم تایید دیگران یا هر ناملاپتمی دیگری باعث شود که متوقف شوم و آن را به پایان نرسانم؟ چگونه می‌توانم این مساله را تغییر دهم؟

دعا: ای پدر آسمانی، لطفاً مرا ببخش که اطاعت از آنچه به من گفته‌ای را شروع کردم، اما با نادیده گرفتن آن یا تغییر عقیده‌ام به دلیل این که منفعتی برایم نداشت، فرمان تو را به پایان نرساندم. از این عدم ترس مقدس توبه کرده و از تو طلب بخشش می‌کنم. در نام عیسی مسیح، آمین!

اعتراف: انتخاب می‌کنم که از کلام خدا، تا انتها اطاعت نمایم.

وقتی مردم دیگر از خدا نمی‌ترسند،
بی‌تردید از قوانین او تخطی می‌کنند. وقتی
ترس خدا از میان رفته باشد، ترس از
عواقب آن بازدارنده نیست.

-ای. دبلیو. توزر

۸۲. چگونه وجدان مان خاموش می‌گردد

همان‌طور که در فصل قبل بیان شد، نشانه‌های اولیه از دست دادن ترس مقدس، نامحسوس و ظریف هستند؛ به قدری ظریف که لازم است کمی بیشتر بر روی این نکته مهم تمرکز کنیم و آن را توضیح دهیم. آیا تا به حال هنگام انجام یک کار مشکوک، با هشدار درونی مواجه شده‌اید؟ بیشتر مردم می‌دانند که این هشدار وجدان ماست که از ما محافظت می‌کند، اما آنچه بسیاری درک نمی‌کنند، این است که وضوح و قدرت وجدان ما می‌تواند تغییر کند.

وجدان ما هدیه‌ای از جانب خداست که هرگز نباید آن را ساده گرفت. این، بخشی جدایی‌ناپذیر از قلب ماست؛ حساسیت آن با ترس مقدس تقویت می‌شود و برعکس، با فقدان آن کم‌رنگ می‌گردد. به ما هشدار داده شده است: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمه امور حیاتی است.» (امثال ۴: ۲۳).

وقتی در اوایل سی سالگی بودم، روزی یکی از خادمان سرشناس از من خواست تا با او ناهار بخورم. در طول غذا خوردن، او پرسید: «جان، چگونه می‌توانم مانند بسیاری از رهبران دیگر سقوط نکنم؟»

نزدیک بود غذا به گلویم بپرد و خفه شوم، چرا او چنین سوالی از من پرسید؟ من جوان بودم و او بیشتر از مدت زمانی که من نجات یافته بودم، خدمت کرده بود. اما به جای این که از این سوال اجتناب کنم، به درون خود نگاه کردم و بی‌صدا پرسیدم: روح القدس، چه پاسخی به او بدهم؟

تقریباً فوراً شنیدیم که روح خدا گفت: «به او بگو که از وجدان خود به عنوان ارزشمندترین دارایی‌اش محافظت نماید!».

آنچه را که شنیدیم به زبان آوردم، سپس ناگهان کلماتی از درونم به این شکل جاری شد: «فرصت‌های بی‌ظنیری به تو داده می‌شود، اما در درونت می‌دانی که در تضاد با راستی است، مشکل دارد، مشکوک است یا می‌تواند به دیگران آسیب برساند. به وجدان خود گوش بده؛ از هشدار آن اجتناب نکن! اگر آن را نادیده بگیری، حساسیت خود را نسبت به خدا از دست خواهی داد.»

در روزهای بعد متوجه شدم «وجدان» بارها در کتاب مقدس آمده است، که قبلاً آن را نمی‌دانستم. تقریباً فقط سی بار در عهد جدید آمده است. پولس به تیموتائوس می‌نویسد:

«به ایمان و وجدانی پاک متمسک باشی، چراکه کشتی ایمان بعضی با زیر پا نهادن آنها در هم شکسته است.» (اول تیموتائوس ۱:۱۹)

کشتی ایمان درهم شکسته موضوعی پیش پا افتاده نیست. ناهار خوردن با خادمی که بزرگتر از من بود، چشمانم را به ارزشمند بودن بیانیه پولس باز کرد و تایید نمود که چرا بسیاری از افراد، کارها را به خوبی به پایان نمی‌رسانند.

این که کتاب مقدس به ما توصیه می‌کند که وجدان خود را پاک نگاه داریم، بدین معناست که وجدان ما در ابتدا در شرایط مطلوبی قرار دارد؛ زیرا خون عیسا و وجدان ما را پاک و تمیز می‌کند (اول تیموتائوس ۳:۹؛ عبرانیان ۹:۹-۱۴) و این یکی از مزایای بزرگ تولد دوباره است. ارمیای نبی در مورد وجدان ما اظهاراتی می‌کند که اغلب اشتباه به کار می‌رود. او می‌گوید: «دل از همه چیز فریبنده‌تر است، و بسیار بیمار؛ کیست که آن را بشناسد؟» (ارمیا ۱۷:۹). او در مورد کسانی صحبت نمی‌کند که از نو متولد شده‌اند؛ یعنی با سرشتی جدید و شبیه عیسا بازآفرینی شده‌اند؛ چراکه مردم عهد عتیق دلی تازه نداشتند. اما خدا به آنها وعده داده بود: "دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد." (حزقیال ۳۶:۲۶). این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که عیسا طبیعت ما را بازخرد می‌کند و طبیعت خود را به ما می‌بخشد.

به دلیل معجزه تبدیل شدن به یک فرد کاملاً جدید در مسیح، ما وجدان قابل اعتمادی داریم. چالشی که وجود دارد، پاک نگه داشتن آن است. پس اکنون باید بپرسیم که چگونه وجدان‌مان را آلوده می‌کنیم؟ فساد کامل در یک لحظه اتفاق نمی‌افتد، بلکه بیشتر اوقات با مسائل کوچک شروع می‌شود و در نهایت، اگر به آن رسیدگی نشود، به یک کشتی

چگونه وجدان مان خاموش می‌گردد

غرق شده تبدیل می‌گردد. یعقوب می‌نویسد:

«به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!»
(یعقوب ۲۲:۱)

در اینجا دوباره با مفهوم اطاعت روبه‌رو می‌شویم. ما به طور کامل در مورد جنبه‌های ترس مقدس صحبت کردیم - که شامل اطاعت فوری و کامل است، حتا اگر منطقی نباشد، یا منفعت‌آشکاری نداشته باشد، یا دردناک باشد. کسی که بر این اساس قدم برمی‌دارد، نمی‌تواند خود را گول بزند.

ببایید کمی مکث کرده و مطمئن شویم که تأثیر این موضوع از بین نرفته است. مطمئناً ممکن است که آشنایان، حتا دوستان نزدیک و خانواده را فریب دهیم، اما فریب دادن خودمان موضوع دیگری است. در اصل، وقتی ما نافرمانی می‌کنیم، خودمان را گول می‌زنیم. ما حفاظ حقیقت را تضعیف می‌کنیم و حس هدایت اخلاقی مان به خطر می‌افتد و از خطرانی که در آن قرار داریم، کمتر آگاه هستیم.

ببایید یک مثال فرضی از این فرآیند ارائه دهیم. آیا تا به حال به کسی تهمت زده‌اید؟ شاید لحظه‌ای که این کار را انجام دادید، احساس کردید که چاقویی به شکمتان زده شده است؛ این صدای وجدان شماست. امیدوارم که به آن گوش داده باشید، توبه کرده باشید و فوراً آنچه را که گفته‌اید تصحیح کرده باشید. با این حال، آنچه اغلب اتفاق می‌افتد این است که ما رفتار خود را توجیه می‌کنیم. استدلال بعدی ممکن است چیزی شبیه این باشد: آنچه که گفتم درست است! متأسفانه، استدلال اشتباه ما پیروز می‌شود، و ما به حرف خود می‌چسبیم؛ در حالی که هشدار درونی را نادیده می‌گیریم. این در حالی است که ما روند آلوده کردن خود را آغاز نموده‌ایم؛ به گونه‌ای که حساسیت وجدان ما ضعیف می‌شود.

بار دیگر که علیه کسی صحبت می‌کنیم، چاقویی نیست که به شکم‌مان اصابت کند. این بار یک نیشگون محکم در قسمت‌های داخلی خود احساس می‌کنیم. وجدان ما دوباره صحبت کرده است، اما این بار، صدایش کمتر قابل تشخیص است. اکنون درگیری درونی به اندازه قبل شدید نیست و راحت‌تر می‌توانیم هشدار را نادیده بگیریم و رفتار خود را توجیه نماییم. با این حال، ما قلب خود را بیشتر آلوده کرده‌ایم و حساسیت وجدانمان بیشتر از قبل کاهش یافته است.

وقتی دوباره علیه کسی صحبت می‌کنیم، دیگر احساس فشار و سنگینی نمی‌کنیم؛ اکنون

فقط یک احساس گذرمانند سوزن سوزن شدن است که به سختی قابل تشخیص است. برای توجیه رفتار خود، نیازی به قانع کردن خودمان نداریم، زیرا صدای وجدان ما بسیار ملایم است. توجیه رفتارمان آسان تر است. حساسیت وجدان ما دوباره کاهش می یابد.

در نهایت، دیگر هیچ احساسی نداریم. وجدان ما خاموش گشته است. بی احساس شده ایم و حس تشخیص خود را از دست داده ایم. اکنون بدون هیچ راهنمای اخلاقی هستیم و کشتی ایمان ما در حال غرق شدن است. در اصل، خودمان را فریب داده و گول زده ایم. با یک توبه ساده، یعنی تغییر کامل قلب و ذهن می توانستیم از همه اینها جلوگیری کنیم و این امر زمانی اتفاق می افتد که بپذیریم حکمت ما بیهوده است و حکمت خدا را محکم در آغوش بگیریم. «هر که نافرمانی های خود را ببوشاند، کامیاب خواهد شد، اما هر که آنها را اعتراف کند و ترک نماید، رحمت خواهد یافت.» (امثال ۲۸: ۱۳)

رحمت و حیات دوباره می تواند در هر مرحله از این فرایند رخ دهد، اما عدم ترس مقدس، موجب تأخیر در پاسخ ما می گردد. ما قمار می کنیم؛ زیرا قلب ما به تدریج نسبت به باورهای وجدانمان بی حس تر می شود. اما انسان های عاقل همیشه با توبه کردن به سرعت به هشدارهای وجدانشان پاسخ می دهند؛ آنها می دانند که تأخیر خطرناک است. افراد زیادی چه در کتاب مقدس و چه در عصر ما هستند که گوش دادن به صدای وجدان خود را به تأخیر انداخته اند. این مساله را می توان با بازی رولت روسی مقایسه کرد. ممکن است شما از غرق شدن کشتی فرار کنید، اما چگونه متوجه می شوید که احساس خود را از دست داده اید و بی حس شده اید؟ هیچ صدایی وجود ندارد که هشدار دهد: «اگر یک بار دیگر مرا نادیده بگیری، ساکت خواهم شد!» پولس اظهار تاسف می کند که:

«اما روح، آشکارا می گوید که در زمان های آخر، برخی از ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد. این تعالیم را دروغگویان و ریاکارانی می آورند که وجدانشان بی حس شده است.» (اول تیموتائوس ۴: ۱-۲)

وقتی پوست انسان با آهن داغ سوزانده شود، تمام احساس خود را از دست می دهد؛ وجدان ما نیز همین گونه است. ما نیز خودمان را برخلاف آنچه واقعا هستیم، بدون هیچ باور و اعتقادی نشان می دهیم. این همان چیزی است که در مورد حنانيا، سفیره، پادشاه شائول و بسیاری دیگر رخ داد.

پیامد دیگر سوختن، این است که همه چیز را در خود محبوس می کند. اگر گوشت

چگونه وجدان مان خاموش می‌گردد

را در حرارت بالا کباب کنید، آب آن درون گوشت حفظ می‌شود. پولس می‌نویسد: «در مسیح راست می‌گویم، نه دروغ، و وجدانم به واسطه روح القدس مرا گواه است.» (رومیان ۹:۱).

اگر وجدان ایمان‌داری سوخته باشد، او دیگر نمی‌تواند با روح القدس ارتباط برقرار کند. شهادت او نمی‌تواند به روح ما برسد، همان‌طور که آب گوشت نمی‌تواند از گوشت خارج شود. آنها اکنون بدون سیستم هدایتگر زندگی هستند و مسیرشان ویرانی است. در پایان، به چند گفته پولس توجه کنید: «برادران من تا به امروز با وجدانی پاک در حضور خدا زندگی کرده‌ام.» (اعمال ۲۳:۱) و «سخت می‌کوشم تا نسبت به خدا و مردم با وجدانی پاک زندگی کنم.» (اعمال ۲۴:۱۶). در پایان، بیایید با جدیت از قلب خود محافظت کنیم.

شخصی‌سازی

آیه: «بیایید با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان به حضور خدا نزدیک شویم، در حالی که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زدوده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است.» (عبرانیان ۱۰:۲۲)

نکته: شفافیت و قدرت وجدان ما قابل تغییر است. حساسیت ما با ترس مقدس تقویت می‌شود و برعکس، با فقدان آن کمرنگ می‌شود.

تأمل: وجدان ما با خون عیسی مسیح پاک شده است. چه تمرین روحانی می‌توانم انجام دهم تا وجدانم پاک بماند؟

دعا: ای پدر آسمانی، برای تمام زمان‌هایی که نسبت به وجدانم بی‌توجه شده و برخلاف آن عمل کرده‌ام، مرا ببخش. متأسفم که با جدیت از وجدانم محافظت نکردم. اکنون توبه کرده و از تو طلب بخشش می‌کنم. لطفاً مرا با خون عیسا پاک کن. وجدانی پاک را به درون من بازگردان؛ وجدانی که به صدای تو و هدایت تو حساس باشد. باشد که در همه چیز از تو اطاعت کنم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: با دقت از قلبم محافظت خواهم کرد و به صدای وجدانم و رهبری او حساس خواهم بود.

صمیمیت با خداوند

هفته پنجم

صرف نظر از این که شرایط چقدر
دشوار باشد، ترجیح می‌دهم هر بهایی را
بپردازم تا صدای خدا را شخصاً بشنوم،
تا این که مجبور باشم همیشه به شکلی
غیرمستقیم صدایش را بشنوم.

- جوی داوسون

۹۲. جایی که صمیمیت آغاز می شود

همانگونه که ترس مقدس در ما بر اساس درک بیشتری که از جلال خدا داریم رشد می کند، انگیزه هایمان را نیز پاک می کند، ما را از ترس از انسان رها می کند و قدوسیت واقعی را در زندگیمان ایجاد می کند. ظهور ترس مقدس، اطاعت فوری و کامل از خدا را ایجاد می کند؛ بدون توجه به این که دلیل یا منفعتی در این کار بوده، یا بهای آن دردناک باشد.

با این دانش، اکنون می توانیم به بحث خود درباره مزایای این هدیه منحصر به فرد پردازیم و در این بخش بر آنچه که بی تردید بزرگترین مزیت آن است، تمرکز خواهیم نمود: صمیمیت با خدا.

واژه «صمیمی» از دو واژه لاتین گرفته شده است: *intus* به معنای «درون» و *intimus* به معنای «کاملاً محرمانه». با ترکیب این دو واژه، به عبارت «رازهای درونی» می رسیم که تصویر بسیار خوبی از صمیمیت ارائه می دهد؛ واژه ای که برای توصیف ارتباط محبت آمیز بین دو دوست صمیمی در سطحی بسیار عمیق تر از یک آشنایی معمولی با کسی که او را ملاقات کرده اید و تا حدودی او را می شناسید، استفاده می شود. صمیمیت، یک خیابان دو طرفه است. هر دو طرف باید از عمیق ترین خواسته ها و افکار یکدیگر آگاه باشند. در مورد صمیمیت با خدا، بیایید هم به دیدگاه خدا و هم به دیدگاه خود نگاهی بیندازیم؛ ابتدا با خداوند شروع می کنیم. داوود می نویسد:

«خداوندا تو مرا آزموده و شناخته‌ای.» (مزمور ۱۳۹:۱)

واژه «آزموده» از کلمه عبری haqar به معنای «کاوش کردن، جستجو کردن، پیدا کردن» گرفته شده است و به خوبی توصیف می‌کند که برای وارد شدن به یک رابطه صمیمی با کسی چه چیزی لازم است؛ زمان و تلاشی که نه تنها طاقت فرسا نیست، بلکه لذت بخش نیز می‌باشد و برای کشف درونی‌ترین افکار و راه‌های طرف مقابل داده می‌شود.

من این لذت را در ازدواجم با لیزا به دست آورده‌ام. آن اوایل که ازدواج کردیم، من بسیاری از آرزوها، لذتها، چیزهای مورد علاقه، چیزهایی که او دوست نداشت و حتا چیزهایی که از آنها بدش می‌آمد را نمی‌شناختم. برای شناختن این افکار و رفتارهای درونی، زمان و تلاش ذهنی، عاطفی و فیزیکی متمرکز لازم بود که من از انجام آن‌ها لذت می‌بردم. به طور ساده، برای رشد صمیمیت با همسرتان، تلاش متمرکز ذهنی، عاطفی و فیزیکی لازم است.

واژه بعدی که در آیه بالا مورد توجه است، واژه «شناخت» می‌باشد که معادل کلمه عبری yada است. در عهد عتیق، این کلمه بیشتر برای انتقال صمیمیت استفاده شده است. در پیدایش ۱:۴ می‌خوانیم: «آدم زن خود حواریا را شناخت (yada) و او باردار شد». روح القدس از yada برای نشان دادن نزدیک‌ترین رابطه‌ای که دو انسان می‌توانند در این زندگی داشته باشند، استفاده می‌کند. در واقع، داوود می‌گوید: «خداوندا، تو مرا عمیقاً شناخته‌ای».

داوود از هر دو واژه haqar و yada استفاده می‌کند تا به ما تصویر زنده‌ای از خدا که در حال جست‌وجو و یافتن آرزوها و راه‌های درونی کسانی است که می‌خواهد به آنها نزدیک شود، بدهد. با نگاهی به رابطه من و لیزا، اکنون پس از سال‌ها گذراندن وقت با یکدیگر، چیزهای بیشتری درباره او می‌دانم. من نه تنها خواسته‌های درونی او را، همان‌طور که در بالا ذکر شد می‌دانم، بلکه روال زندگی او، این که چگونه تحت شرایط خاص واکنش نشان می‌دهد، از چه چیزی برای اوقات فراغت لذت می‌برد، روی چه چیزی دوست دارد کار کند را نیز می‌دانم. بدین ترتیب داوود توضیح می‌دهد:

«تو از نشستن و برخاستن آگاهی، و اندیشه‌هایم را از دور می‌دانی. تو راه رفتن و آرمیدنم را سنجیده‌ای، و با همه راه‌هایم آشنایی. حتا پیش از آن که سخنی بر زبانم آید، تو، ای خداوند به تمامی از آن آگاهی.» (مزمور ۱۳۹: ۲-۴)

خداوند فراتر از درک ما، از جزئیات خصوصی ما آگاه است. او به وسیله haqar

جایی که صمیمیت آغاز می شود

تلاش کرد تا داوود را کاوش، جستجو و یافت نماید و همین کار را به شکلی مشابه با هر یک از ما نیز انجام می دهد، اما در سطحی بسیار بزرگتر از آنچه من در چهل سال گذشته با لیزا انجام داده ام. در واقع، تنها چند آیه بعد، ما به اظهارات شگفت انگیزی می رسیم که می گوید افکار خداوند نسبت به هر یک از ما به عنوان یک فرد، از تمام دانه های شن بیشتر است (آیه ۱۸). اگر من در طول چهل سال گذشته، هر بوازده ثانیه یک بار در مورد علایق، رفتارها، آرزوها و چیزهایی که لیزا دوست ندارد، فکر می کردم و به هر فکر یک دانه شن اختصاص می دادم، کمتر از یک جعبه کفش شن می شد! افکار خدا نسبت به هر یک از ما بیشتر از تمام دانه های شن روی کره زمین است، و او هرگز اغراق نمی کند، زیرا اغراق یک دروغ است، و غیرممکن است که خدا دروغ بگوید. واقعاً شگفت انگیز است! آیا اکنون می توانید دریابید که اشتیاق خدا برای شناخت همه جانبه ما تا چه اندازه است؟ او عمیقاً مایل است با هر یک از ما صمیمی باشد. با این حال اجازه دهید تکرار کنم که صمیمیت واقعی ناشی از شناخت هر دو طرف از یکدیگر است، نه فقط یکی. همان طور که او درونی ترین افکار ما را جستجو می کند، ما نیز باید مشتاقانه به دنبال ایجاد صمیمیت واقعی با او باشیم. موسا این سطح از رابطه را طلب کرده و می گوید:

«تو به من می گویی این قوم را بپر ولی نمی گویی چه کسی را همراه من می فرستی. می گویی تو را به نام می شناسم (yada) و در نظرم فیض یافته ای. اگر در نظرت فیض یافته ام، تمنا دارم راه های خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم و همچنان در نظرت فیض یابم و در نظر داشته باش که این مردم قوم تو اند.» (خروج ۳۳: ۱۲-۱۳)

خدا ما را فقط به عنوان یک عدد در میان انبوهی از مردم نمی شناسد. او ما را به صورت شخصی، فردی و با نام می شناسد. در آیه فوق می بینیم که موسا این را متقابل می خواهد؛ اشتیاق او این است که در شناخت خود از خدا بیشتر پیش رود. او یک رابطه صمیمانه می خواهد - نه تنها خدا او را عمیقاً می شناسد، بلکه موسا نیز عمیقاً خدا را می شناسد. پس ما چگونه؟ ما به گفته شده است: «به خدا نزدیک شوید، او نیز به شما نزدیک خواهد شد.» (یعقوب ۴: ۸)

با آنچه که اکنون در مورد آن بحث کردیم، فکر می کنم اکنون صدایی می شنوید؛ یک فریاد که از قلب خدا می آید و هر لحظه که می گذرد، تشدید می شود: «چرا وقتی می توانی

با من صمیمی شوی، دور می‌مانی؟». در اصل به ما این آگاهی داده شده است که این ما هستیم که میزان صمیمیت مان با خدا را تعیین می‌کنیم. بگذارید به زبان ساده‌تر بگویم: شما تعیین می‌کنید که چقدر به خدا نزدیک هستید نه خدا! پس ترس از خداوند چگونه در این امر نقش دارد؟ به ما گفته شده است:

«ترس خداوند سرآغاز دانش است.» (امثال ۱: ۷)

دانش چیست؟ آیا نویسنده به دانش پزشکی، علمی، تاریخی یا دیگر علوم دانشگاهی اشاره می‌کند؟ بسیاری از دانشگاه‌های ما با این دانش پر شده‌اند، اما ترس اندکی از خدا دارند یا اصلاً ترسی ندارند. آیا به دانش اجتماعی یا سیاسی اشاره دارد؟ نه، زیرا راه‌های دنیا برای خدا احمقانه است. آیا به دانش کتاب مقدس اشاره می‌کند؟ به هیچ‌وجه، زیرا فریسیان به طور کامل آن را می‌شناختند، اما از خدا نمی‌ترسیدند و این امر در نظر خداوند بسیار ناخشنود بود. پاسخ ما در این کلمات یافت می‌شود:

«ترس خداوند رادربک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت.» (امثال ۲: ۵)

واژه شناخت توسط فرهنگ لغات کتاب مقدس به معنای «اطلاعات درباره یک شخص با تأکید قوی بر رابطه با آن شخص» تعریف شده است. فرهنگ لغات تفسیری کامل و این به ما می‌گوید که این واژه به معنای «داشتن شناخت تجربی نزدیک از او [خدا] است». به زبان ساده می‌توان گفت: ترس خداوند سرآغاز شناخت صمیمی اوست. حقیقت این است که ما حتا هنوز شروع به شناخت صمیمی خدا نکرده‌ایم، مگر این که از او بترسیم و این نقطه شروع است. اگر هر چیزی را خارج از نقطه شروع آغاز کنیم، نمی‌توانیم آن را کامل کنیم. اگر من یک دوی صد متری را ۵۰ متر جلوتر از خط شروع آغاز کنم، نمی‌توانم در مسابقه شرکت کنم یا آن را کامل کنم. در رابطه ما با خدا نیز فرقی نمی‌کند؛ بدون ترس مقدس، ممکن نیست او را به صورت صمیمی بشناسیم. خوشبختانه، او به ما راهی برای شناخت صمیمی خود داده است، اما آیا ما آن را خواهیم پذیرفت؟

به یاد داشته باشید که با ترس خداوند، از بدی یا شرارت دور می‌شویم. با این آگاهی، در نظر بگیرید که عیسا درباره گروه زیادی از مردم پیشگویی می‌کند که در روز قیامت شوکه خواهند شد. این مردان و زنان او را خداوند خود می‌خوانند، اما عیسا به آنها

جایی که صمیمیت آغاز می شود

خواهد گفت: «هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!» (متا ۷:۲۳).
واژه شناختن در زبان یونانی *ginosko* است که معادل *yada* می‌باشد. عیسا به کسانی که ترس مقدس ندارند، خواهد گفت: «من هرگز شما را از نزدیک نشناختم!». این مسأله بزرگی است که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.

شخصی‌سازی

آیه: «ای دل من، او به تو گفته است: روی مرا بجوی! خداوند، روی تو را خواهم جست.» (مزمور ۲۷:۸)

نکته: صمیمیت واقعی ناشی از شناخت هر دو طرف از یکدیگر است، نه فقط یک طرف.

تأمل: به کسی که دوست دارید با او باشید، فکر کنید. بدون این که حرفی بزنید، تا چه اندازه از افکار و احساسات درونی او مطلع و آگاه هستید؟ چقدر می‌توانید واکنش او را در مواقع مختلف پیش‌بینی کنید؟ آیا تصادفی این موارد را متوجه شده‌اید یا برای جستجو و تفکر در مورد دوست نزدیکتان زمان صرف کرده‌اید؟ حال به این فکر کنید که خداوند به شما فکر می‌کند و تعداد افکار او نامحدود است. این مسأله چه چیزی به شما می‌گوید؟ اگر درباره راه‌های خدا و دل او بیشتر از دوستان نزدیکتان تفکر و جستجو می‌کردید، چه اتفاقی می‌افتاد؟

دعا: خداوند، می‌دانم که از بزرگترین دعوتی که تاکنون دریافت کرده‌ام، یعنی صمیمیت با تو، غفلت کرده‌ام. من به چیزهای زیادی اجازه داده‌ام که مانع وقت گذاشتن برای صمیمیت بیشتر با تو شود. با خوشحالی، تغییر را انتخاب می‌کنم. هنگامی که کتاب مقدس خود را برای مطالعه، دعا و تأمل می‌گشایم، باشد که تو را در سطحی عمیق‌تر و صمیمی‌تر بشناسم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: همان گونه که عیسا انتخاب کرده است مرا بشناسد، من نیز تصمیم می‌گیرم تا او را به طور عمیق بشناسم.

«پیش روی هر کس راهی هست که در
نظرش درست می‌نماید، اما عاقبت به مرگ
می‌انجامد.»

-امثال ۵۲:۶۱-

۰۳ عیسایی متفاوت

برای درک بهتر یک موضوع، اغلب نگاه کردن به نقطه مقابل آن چیزی که دنبالش هستیم، کمک‌کننده است. بنابراین، پیش از شروع بحث‌های بیشتر درباره صمیمیت با خدا، اجازه دهید ابتدا به نقطه مقابل آن پردازیم که در داستان زیر نشان داده شده است. من به تازگی وارد هاوایی شده بودم تا در یک کنفرانس مربوط به رهبران سخنرانی کنم. اتاق هتل آماده نبود، بنابراین جایی برای استراحت در زیر چتری کنار استخر پیدا کردم. اتفاقاً یک خانم تاجر که در کنفرانس دیگری شرکت می‌کرد نیز منتظر اتاقش بود. ما شروع به صحبت کردیم، و هنگامی که او متوجه شد من نویسنده و خادم مسیحی هستم، شروع به توضیح بیشتر در مورد رابطه خود با عیسا کرد.

چند دقیقه بیشتر طول نکشید تا او متوجه شد که خدا را نمی‌شناسد. او آنچه را که باور داشت، با اطمینان بیان می‌کرد، اما دیدگاهش با دیدگاه کتاب مقدس، مطابقت چندانی نداشت. من در سکوت از روح القدس حکمت خواستم و چند لحظه بعد، او آشکار کرد که چه بگویم.

وقتی حرفش تمام شد، پرسیدم: «آیا مردی را که آن طرف استخر نشسته است، می‌بینی؟»

با نگاهی متعجب در صورتش (به احتمال زیاد به دلیل تغییر ناگهانی موضوع) پاسخ داد: «بله، چطور؟!»

با خوشحالی گفتم: «اسم او جیم است و اهل فرزنو،^۸ کالیفرنیا است. او با یک رژی

غذایی سخت و گان زندگی می‌کند. رویای او حضور در تیم واترپلو المپیک ایالات متحده است. او سه ساعت در روز هم در استخر و هم در باشگاه ورزش می‌کند. سرگرمی‌های او پیکل بال،^۹ چتربازی و نقاشی است. جیم با آن زن همان جا کنار جکوزی ازدواج کرده است، نام او «بث» است و ده سال از او کوچکتر است!».

اکنون او از این که من تا این اندازه جیم را می‌شناسم، کنجکاو شده و پرسید: «آیا او با شما در کنفرانس شرکت می‌کند؟»
سریع جواب دادم: نه.

کنجکاوتر شد؛ «خب، از کجا جیم را این قدر خوب می‌شناسی؟»
سپس برگشتم، در چشمان او نگاه کردم و گفتم: «من هرگز او را ندیده‌ام!». قیافه‌اش تغییر کرد و حالا محتاط بود، شاید حتا نگران. شاید از خود می‌پرسید که آیا من یک کارآگاه خصوصی، یا حتا یک مامور دولتی هستم؟
اجازه دادم لحظه‌ای آرام باشد، سپس با اطمینان گفتم: «این چیزی است که در مورد او باور دارم!»
قادر به صحبت کردن نبود.

ادامه دادم: «شما همین الان با اعتماد به نفس زیادی در مورد این که عیسا کیست صحبت کردید، اما تقریباً هر چیزی که در مورد او گفتید، نادرست بود. این برخلاف آنچه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد است. من این را می‌دانم، زیرا او را می‌شناسم.» گفت‌وگوی ما به انتخاب او پایان یافت، اما او آشکارا متزلزل شده بود.
پولس رسول به کلیسایی که عمیقاً دوستش داشت، بیانات شگفت‌انگیزی ارائه می‌دهد: «اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند [...] به آسانی تحملش می‌کنید.» (دوم قرنتیان ۱۱:۴). او درباره خدای متفاوتی صحبت نمی‌کند، بلکه از یک عیسای متفاوت سخن می‌گوید. بدیهی است که آنها به عیسا ایمان داشتند، اما در واقع او را نمی‌شناختند. چرا؟ زیرا آنها به هر چیزی که باب میلشان بود، اعتقاد داشتند و در نتیجه با عیسای واقعی بیگانه بودند. این امر دشواری نمی‌باشد؛ خداوند نادیدنی است، بنابراین شما می‌توانید ماهیت او را به گونه‌ای تغییر دهید که مطابق میلتان باشد.

قوم اسرائیل هم همین کار را کردند. خروج از مصر، نوعی نجات از دنیا است. می‌خوانیم

۹ یک بازی آمریکایی شبیه تنیس که در آن بازیکنان از چوب‌های دستی کوتاه برای ضربه زدن به توپ پلاستیکی استفاده می‌کنند.

که: «[همه] همان آشامیدنی روحانی را نوشیدند؛ زیرا از آن صخره روحانی می نوشیدند که از پی می آمد، و آن صخره مسیح بود. با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود.» (اول قرنطیان ۱۰: ۴-۵). دلایل متعددی وجود دارد که خدا از آنها راضی نیست، اما همگی به یک نکته اصلی خلاصه می شود: نافرمانی آنها از کلام خدا - عدم ترس مقدس.

هنگامی که موسا به مدت چهل روز در کوه است، هارون، رهبر وقت اسرائیل، یک گوساله طلایی می سازد. ما با نگاه به این مساله فریاد می زنیم: «این بت پرستی است!» بله درست است؛ اما چیزی که بسیاری متوجه نیستند، این است که هارون و همه مردم از گوساله به عنوان الوهیم [خدا یا خدایان] یاد می کنند. این کلمه ۲۶۰۶ بار در عهد عتیق یافت شده است. این واژه می تواند به خدایان دروغین اشاره کند، اما نه بار از هر ده بار به یهوه، خدای یگانه اشاره دارد. برای مثال، این کلمه ۳۲ بار در فصل اول پیدایش دیده شده است. آیه اول کتاب مقدس می گوید: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

ما به راحتی می توانیم تأیید کنیم که آیا آنها از گوساله به عنوان الوهیم، خدای متعال یاد می کنند یا الوهیم، خدای دروغین. اثبات آن نیز در اشاره هارون به گوساله به عنوان یهوه یافت می شود (خروج ۳۲: ۵). این نام مقدس خدای یگانه ما است و هرگز در هیچ کجای کتاب مقدس به عنوان نام خدای دروغین به جز اینجا استفاده نشده است. هارون و قومش از گوساله به عنوان «نمرود»، «بعل»، «أزیریس» یا هر نام خدای دروغین دیگری یاد نمی کنند. آنها اعلام می کنند: «اینها هستند خدایان تو که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند.» (خروج ۳۲: ۴، نقل قول نویسنده).

آنها چطور می توانستند تا این اندازه گمراه باشند؟ چرا آنها مانند موسا خدای زنده واقعی را نمی شناسند؟ آنها معجزات او را دیدند؛ آنها ابر و ستون آتش او را دنبال کردند. پاسخ پیچیده نیست. چند ماه قبل، هنگامی که خداوند ابتدا برای معرفی خود به کوه فرود آمد، آنها عقب نشینی کرده و نزد موسا فریاد زدند: «تو خود نزدیک برو و هر آنچه را که یهوه خدای ما می گوید، بشنو. آنگاه هر آنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید به ما بازگو، و ما شنیده، به جا خواهیم آورد.» (تثنیه ۵: ۲۷)

فقط می توانم نامیدی مطلق موسا را تصور کنم. او نمی تواند عدم تمایل آنها به حضور خدا را درک کند. این امر چگونه امکان پذیر است؟ موسا این نگرانی را به حضور خداوند می آورد و انتظار دارد پاسخی بیابد، اما تقریباً مسلم است که پاسخ خدا موسا را شگفت زده می کند: «سخنانی را که این قوم به تو گفتند شنیدم. آنچه گفتند نیکوست.» (تثنیه ۵: ۲۸).

موسا متعجب است. احتمالاً فکر می‌کند: «صبر کن! آنها درست می‌گویند؟ برای یک بار این افراد واقعاً درست می‌گویند!». تصور می‌کنم که پاسخ او به خدا مانند این است: «چرا آنها نمی‌توانند به حضور تو بیایند و تو را به همان صورتی که من می‌شناسم، به شکلی صمیمی بشناسند؟» خدا پاسخی می‌دهد که دردناک است:

«کاش همیشه دلی مانند این داشتند تا از من می‌ترسیدند.» (تثنیه ۵: ۲۹)

خدا از این مساله اظهار تاسف می‌کند، زیرا اگر آنها فقط با ترس مقدس گام برمی‌داشتند، می‌توانستند به حضور او بیایند و رابطه‌ای صمیمی را تجربه نمایند. این کار به نوبه خود آنها را قادر می‌ساخت تا اطاعت کنند و باعث می‌شد برای آنها و فرزندان‌شان همه‌چیز خوب پیش برود. سپس خداوند این دستور را به موسا می‌دهد:

«برو و ایشان را بگو تا به خیمه‌های خویش بازگردند. اما تو خود اینجا نزد من بایست تا تمامی فرمان‌ها و فرایض و قوانینی را که می‌باید به آنها بیاموزی، به تو بگویم.» (تثنیه ۵: ۳۱-۳۲).

این اتفاق هم غم‌انگیز و هم هیجان‌انگیز است. ابتدا جنبه غم‌انگیز آن را بررسی می‌کنیم. تاریک‌ترین لحظه اسرائیل زمانی نبود که گوساله را ساختند، یا زمانی که گزارشی اشتباه دادند که آنها را از سرزمین موعود دور نگاه داشت. خیر، بلکه تاریک‌ترین لحظه آنها این بود؛ خداوند آنها را از مصر (جهان) بیرون آورد تا آنها را نزد خود آورده، بتوانند او را همان‌طور که او آنها را می‌شناخت، از نزدیک بشناسند. اما آنها به دلیل عدم ترس مقدس، از این فرصت چشم‌پوشی کردند، و این تلخ و غم‌انگیز است!

از سوی دیگر، این اتفاق برای موسا هیجان‌انگیز بود، زیرا از او دعوت شده بود تا نزد خدا بایستد و سخنان او را مستقیماً از دهان او بشنود. در حالی که مردم به خیمه‌های خود بازمی‌گشتند، او به یک رابطه صمیمی با خدا دعوت شده بود.

بانوی تاجر کنار استخر، عیسای دیگری را اعلام می‌کرد، قرن‌تینان به عیسای دیگری خدمت می‌کردند، و اسرائیل، از خدای قادر مطلق دیگری پیروی می‌کرد. آیا در همه اینها یک الگو را مشاهده می‌کنید؟ آیا این امکان وجود دارد که ما خدایی به نام عیسا خلق کرده، ولی واقعیت عیسایی را که در دست راست خدای پدر نشسته است، نشناسیم. آنچه که این مسأله را بیشتر نگران‌کننده می‌کند، این است که قوم اسرائیل و کلیسای قرن‌تس،

قدرت آشکار و معجزات خداوند را در اجابت دعاهایشان تجربه کرده بودند. اکنون بیایید به گروه بزرگ مردمانی بازگردیم که در داورى، عیسا را به عنوان خداوند خود اعلام خواهند کرد، اما به طرز غم‌انگیزی از او همان عبارتی را می‌شنوند که خدا به موسا درباره اسرائیل گفت: «از من دور شوید!». بهتر است کلام پیشگویانه عیسا درباره آنچه واقعاً برای این خیل جمعیت اتفاق خواهد افتاد را به دقت بررسی کنیم. همان طور که در ابتدای این فصل بیان شد، این مساله درک بهتری از اهمیت ترس مقدس در رابطه با صمیمیت با خداوند و آفریدگاران می‌دهد. در فصل بعد این کار را انجام خواهیم داد.

شخصی‌سازی

آیه: «... به وسیله آن نجات می‌یابید، به شرط آن که کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده‌اید.» (اول قرن‌تین ۱۵:۲)

نکته: ممکن است با تمام وجود به کسی یا چیزی که درست نیست، باور داشته باشید.

تأمل: چگونه می‌توانم مطمئن شوم که به عیسای واقعی ایمان دارم، نه یک نسخه جعلی از آن؟ آیا به این دلیل که رهبران دینی ام درباره او تعلیم می‌دهند، می‌توانم مطمئن باشم؟ اما توجه داشته باشید، آیا هارون نیز اسرائیل را تعلیم نداد و آنها را رهبری نکرد؟ آیا می‌توانم به دلیل خواندن کتاب مقدس نسبت به این مساله اطمینان داشته باشم؟ توجه داشته باشید، آیا فریسیان نیز همین کار را نکردند؟ چگونه می‌توانم این مساله را بدانم؟

دعا: ای پدر، در نام عیسا، از تو می‌خواهم که نه تنها حقیقت را بشناسم، بلکه حقیقت را دوست داشته باشم. من برمی‌گزینم که کلام زنده تو را به عنوان مرجع نهایی در آغوش بگیرم و از آن اطاعت نمایم، خواه آن را درک کنم یا نه. با این کار، وعده تو را دارم که فریب نخواهم خورد. همان طور که من کلام تو را می‌خوانم و اطاعت می‌کنم، باشد که کلام تو نیز مرا بخواند و برایم آشکار کند که من کیستم و خداوند عیسا کیست. در نام عیسای مسیح، آمین.

اعتراف: من انتخاب می‌کنم که کلام خدا ایمان داشته باشم، بی‌آنکه آن را درک کنم یا نه.

«تمامی روز دستانم را دراز کردم به سوی
قومی گردنکش، که در طریق‌های نادرست
گام برمی‌دارند.»

- اشعیا ۲: ۵۶

۱۳. تو را نمی شناسم

اگر همگی ما به نقطه مقابل «صمیمیت با خدا» بنگریم، آن را بیشتر درک کرده و ارزش والاتری برای آن قائل می‌شویم. موضوع ما در فصل گذشته و همچنین در این فصل، یک واقعیت دشوار است. با این حال، هشدارهای کتاب مقدس درباره بحث ما در واقع هدایایی از جنس محبت و حفاظت از طرف پدر مهربانمان است. کلام عیسا، ترس مقدسی را در ما ایجاد می‌کند که ما را تا انتها به خداوند حیات نزدیک نگاه می‌دارد.

کتاب مقدس به وضوح هشدار می‌دهد که در روزهای آخر انجیلی اعلام می‌شود و به طور گسترده پذیرفته می‌شود که نجاتی دروغین و خالی از الوهیت ارائه می‌دهد. به بیان ساده، رابطه‌ای بدون تعهد و بدون اطاعت بی‌قیدوشرط از کلام عیسا ارائه می‌دهد که در تضاد با ترس مقدس است و یک عیسای ساختگی را به وجود می‌آورد و هیچ تفاوتی با چیزی که پولس بسیاری از قرن‌تیان را به آن متهم می‌کرد، ندارد.

پس از این که پولس با این «ایمان‌داران» یونانی به دلیل پیروی از عیسایی متفاوت مواجه شد، به وضعیت دل‌های آنها اشاره می‌کند که نجات‌دهنده‌ای خیالی را به وجود آورده است. او می‌نویسد: «برخی در گذشته گناه کرده و از ناپاکی، بی‌عفتی و عیاشی خود توبه نکرده‌اند.» (دوم قرن‌تیان ۲:۱۲). آنها عیسای خداوند را اعتراف می‌کنند، اما بر خلاف کلام او زندگی می‌کنند.

این یک اتفاق نادر در کلیسای اولیه بود، اما در کلیسای مدرن غربی ما بسیار رایج است. نتیجه چنین تعلیمی این است که «خداوند» را صرفاً به یک عنوان محدود می‌کند، نه جایگاهی که او در زندگی مردم دارد. عیسا پیشگویی می‌کند:

«نه هر که مرا "سرورم، سرورم" خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد.» (متا ۷:۲۱).

عیسا تنها افرادی را به رسمیت می‌شناسد که او را به عنوان سرور خود اعلام می‌کنند، نه کسانی که جوزف اسمیت، بودا، هری کریشنا، کنفوسیوس یا هر پیامبر دروغین دیگر عصر ما را می‌پرستند. توجه کنید که «سرورم» در این آیه به صورت متوالی تکرار شده است. اگر کلمه یا عبارتی دو بار در کتاب مقدس تکرار شود، تصادفی نیست و نویسنده در حال تأکید بر آن است. با این حال، در مواردی مثل این، نه فقط تأکید، بلکه شدت احساسات نیز مورد نظر است. به عنوان مثال، هنگامی که داوود پادشاه، خبر کشته شدن پسرش توسط ارتش یوآب را شنید، واکنش او از نظر عاطفی شدید بود: «پادشاه روی خود را پوشانید و به آواز بلند فریاد زد: "ای پسرم آبشالوم! ای آبشالوم! ای پسرم! ای پسرم!" (دوم سموئیل ۱۹:۴). او لزوماً دو بار واژه «پسرم» را نگفت، اما واکنش عاطفی او از اندوهش، چنان شدید بود که نویسنده، سخنان او را تکرار می‌کند.

به همین طریق نیز، سرورمان احساسات پرشور این افراد را نسبت به خود دریافت می‌کند. آنها تنها به این تعلیم که عیسا مسیح پسر خداست، بسنده نمی‌کنند. آنها از نظر عاطفی سرمایه‌گذاری می‌کنند و در باورهای خود پرشور هستند. ما در مورد افرادی صحبت می‌کنیم که از «مسیحی» بودن، هیجان‌زده هستند؛ به احتمال زیاد کسانی که هنگام صحبت از ایمان خود احساسات خود را نشان می‌دهند و حتا در طول مراسم پرستش، گریه می‌کنند.

آنها نه تنها عمیقاً مسیح را احساس می‌کنند، بلکه در خدمت او نیز مشارکت دارند:

«در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: "سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟" (متا ۷:۲۲)

من از تعبیر «نبوت» استفاده می‌کنم، زیرا به بهترین شکل نشان می‌دهد که این افراد در حاشیه نیستند. آنها مستقیماً در کار کلیساهای خود مشارکت دارند یا از آنها حمایت می‌کنند. همچنین آنها در اعتقاد خود به انجیل صریح هستند - «آیا به نام تو نبوت نکردیم!». در اصل، آنها بخشی از تغییر زندگی مردم برای بهتر شدن هستند.

در یکی از نسخه‌های ترجمه انجیل (MSG)، به جای واژه «بسیاری» از واژه

تورا نمی‌شناسم

«هزاران» استفاده شده است، اما در اکثر ترجمه‌های دیگر از کلمه بسیاری استفاده می‌شود که معادل یونانی آن *polus* است که به عنوان «بسیاری از لحاظ تعداد، کمیت، مقدار» تعریف می‌شود و این واژه، اغلب به معنای «بیشتر» استفاده می‌شود. در هر صورت، عیسا به گروه کوچکی از مردم اشاره نمی‌کند، بلکه به گروه وسیعی اشاره می‌کند که به تعالیم اناجیل اعتقاد دارند. آنها او را خداوند می‌نامند، از نظر عاطفی سرمایه‌گذاری می‌کنند، پیام او را ندا می‌کنند، و در خدمت مسیحی فعال هستند. ما به راحتی آنان را به عنوان مسیحیان واقعی تشخیص می‌دهیم. پس عامل جداکننده چیست؟ آنها چه تفاوتی با ایمانداران اصیل دارند؟ عیسا به ما می‌گوید:

«اما به آنها به صراحت خواهم گفت: هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!» (متا ۷:۲۳)

واژه کلیدی در آیه بالا «بدکاران» است. دوباره تاکید می‌کنم که رفتارهای شرارت‌بار با اقتدار کلام خدا همخوانی ندارد. این مردان و زنان به صورت دوره‌ای دچار لغزش نمی‌شوند، بلکه توصیف درست‌تر این است که نادیده گرفتن کلام خدا برایشان عادت شده است، از آن غافل می‌شوند یا از آن سرپیچی می‌کنند و به عبارتی فاقد ترس مقدس هستند. جالب است بدانید که عیسا می‌گوید: «هرگز شما را نشناخته‌ام!». همان‌طور که در فصل پیش گفته شد، کلمه شناختن در زبان یونانی *ginosko* است که همان کلمه عبری *yada* است: یعنی کسی را از نزدیک شناختن. آنها هرگز رابطه صمیمی واقعی با خدا نداشته‌اند. با وجود این که او را سرور و خداوند می‌خوانند، اما این برای آنها تنها یک عنوان است؛ زیرا آنها از دستورات او اطاعت نمی‌کنند. یوحنا می‌نویسد:

«از این جا می‌دانیم او را می‌شناسیم که از احکامش اطاعت می‌کنیم. آن که می‌گوید او را می‌شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی‌کند، دروغ‌گوست و راستی در او جایی ندارد.» (اول یوحنا ۲: ۳-۴)

این کاملاً با نحوه بیان عیسا همخوانی دارد: «آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.» (متا ۷:۲۰)

این میوه‌ها [اعمال]، خدمات مسیحی، موعظه کردن یا حضور در کلیسا نیست، زیرا

کسانی که رویگردان شده‌اند نیز این ویژگی‌ها را خواهند داشت. بگذارید این گونه بگویم: قطعاً شما این صفات را در یک ایماندار واقعی خواهید یافت؛ زیرا انسان بدون این ویژگی‌ها نمی‌تواند ایماندار واقعی باشد. با این حال، داشتن این صفات به این معنی نیست که آنها فرزندان واقعی خدا هستند. عامل تعیین‌کننده این است: آیا آنها کلام خدا را اطاعت می‌کنند؟ این بحث، موضوع پایانی کلام عیسا در موعظه معروف «سَر کوه» است. او سخنان شگفت‌انگیزش را این گونه خاتمه می‌دهد:

«پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد؛ زیرا بنیادش بر سنگ بود. اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، ویران شد و ویرانی‌اش عظیم بود!» (متا ۷: ۲۴-۲۷)

با بررسی این دو گروه، متوجه می‌شویم که همه چیز به یک تفاوت ساده ختم می‌شود. عیسا می‌گوید که هر دو گروه کلام او را می‌شنوند، اما گروه اول به آن عمل می‌کند و گروه دوم به آن عمل نمی‌کند - یا می‌توانیم بگوییم، گروه اول از کلام خدا می‌لرزند (ترس خدا را دارند) و گروه دوم از کلام خدا نمی‌ترسند (فاقد ترس خدا هستند).

عیسا تصریح می‌کند که این دو گروه از نظر ظاهری بسیار شبیه به هم هستند. در گروهی که پایه و اساسی ندارند، مواردی همچون اعتقاد آنها به آموزه‌های مسیحیت، با شور و حرارت خداوند را صدازدن و انجام خدمات مسیحی، نشان می‌دهد آنها چگونه زندگی و خانه خود را می‌سازند. گروهی که بنیاد مستحکمی دارند نیز تمام این ویژگی‌ها را دارا هستند؛ با این تفاوت که آنها از کلام خدا اطاعت می‌کنند؛ گویی که خواسته خودشان است. هر دو خانه، از مواد و آموزه‌های یکسان ساخته شده‌اند. هر دو در عبادت و خدمت یکسان به نظر می‌رسند، اما تفاوت در بنیان آنهاست؛ یعنی آنچه که نادیدنی است. یک گروه به طور خصوصی صمیمیت با خدا را تجربه می‌کنند و گروه دیگر نه.

تورا نمی‌شناسم

صمیمیت با خدا به کسانی که با ترس مقدس راه می‌روند، وعده داده شده است. در چندین فصل بعدی شاهد این امتیاز باشکوه خواهیم بود که من و شما به آن دعوت شده‌ایم.

شخصی‌سازی

آیه: «فیض و سلامتی [...] به فزونی بر شما باد. قدرت الاهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است [...] او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گران‌بهای خود را به ما بخشیده تا از طریق آنها شریک طبیعت الاهی شوید و از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، بَرهید.» (دوم پطرس ۱: ۲-۴)

نکته: شواهدی که نشان می‌دهد کسی با عیسا در ارتباط است، این است که به او قدرتی داده می‌شود تا فراتر از توانایی خود به کلام عیسا عمل کند. این قدرت، به عنوان فیض او شناخته می‌شود.

تأمل: آیا من در تلاش برای اطاعت از کلام عیسا، به قدرت خودم اعتماد دارم یا به فیض، وعده‌ها و ذات الاهی او؟ چگونه می‌توانم به جای تکیه بر توانایی خود، بیشتر بر توانایی او تکیه کنم؟

دعا: ای پدر، مرا ببخش که سعی کرده‌ام با قدرت خودم کلام تو را اطاعت کنم. از این لحظه به بعد، من عیسارا به عنوان سرور زندگی خود اعلام می‌کنم. هرچه کلام تو بگوید، مرجع نهایی در زندگی من است. برای گام برداشتن در راه‌های تو، تنها به فیض قدرت‌بخش و طبیعت الاهی تو تکیه خواهم کرد. این راهی است که ما با هم در یک رابطه نزدیک طی خواهیم کرد. از این که مرا به این زندگی باشکوه دعوت کردی، بسیار سپاس‌گزارم. در نام عیسای مسیح، آمین.

اعتراف: من با ایمان به توانایی او راه خواهم رفت و دیگر به توانایی خود وابسته نخواهم بود، بلکه اکنون با قدرت او همکاری خواهم کرد.

آنچه از افکار ما سرچشمه می‌گیرد، هرگز
ما را آگاه یا شگفت‌زده نخواهد کرد. اما
وقتی خدا سخن می‌گوید، همیشه عنصری
از شگفتی و هیبت وجود دارد.

-جوی داوسون

۲۳. اسرار خداوند

دو فصل پیشین، دشوار، چالش برانگیز و قابل تأمل بود. دانستن این موضوع که افراد زیادی منتظر هستند تا عیسا به آنها بگوید: «بیا و در شادی ارباب خود شریک شو»، اما به جای آن می‌شنوند: «از من دور شوید»، ناراحت‌کننده و دلخراش است. فریبی بزرگتر از این وجود ندارد که فکر کنید با خدا در ارتباطی نزدیک هستید، در حالی که واقعا این طور نیست. این مردان و زنان، ناگهان به مکاشفه وحشتناک حماقت خود در «استفاده از خدا» به جای «یکی شدن با او» می‌رسند. آنها به جای تجربه عشق باشکوهی که در اطاعت از کلام خدا آشکار می‌شود، از کلام او برای اهداف خود استفاده کردند. عیسا با محبت فراوان در مورد این اتفاق وحشتناک هشدار می‌دهد تا ما را از لغزش در یک وضعیت ولرم یا فریب‌خورده محافظت کند.

با درک نقطه مقابل صمیمیت، اکنون بیایید با شادمانی، بحث خود را درباره زیبایی صمیمیت واقعی با خالق خود آغاز کنیم. بحث را با سناریویی شروع خواهیم کرد که بررسی کامل آن، در چند فصل آینده به طول خواهد انجامید.

اجازه دهید برای شروع سوالی را مطرح کنم: آیا ممکن است که عضو پادشاهی خداوند باشیم (البته این عبارت وحشتناک «از من دور شوید» را نشنویم) اما همچنان فرصت صمیمیت با خدا را از دست داده باشیم؟ پاسخ سریع، بله است. اما بیایید آن را در کتاب مقدس بررسی نماییم. برای شروع، یکی از آیات مورد علاقه‌ام را با شما به اشتراک می‌گذارم:

«محرّم اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛ او عهد خویش را بدیشان می‌نماید.»
(مزمور ۱۴:۲۵)

معادل عبری واژه اسرار sôd و به معنای «تدبیر و مشورت» است. فرهنگ لغت یونانی نیز بیان می‌کند «محرمانگی در قلب این اصطلاح است». بنابراین، مزمورنویس در اصل در مورد یک راز معمولی صحبت نمی‌کند، بلکه در مورد محرّم/مشاور اسرار خداوند صحبت می‌کند، یا برای هدف ما، آن را به سادگی اسرار (جمع) می‌نامیم. این آیه می‌تواند چنین باشد: «خدا اسرار خود را با کسانی که از او می‌ترسند، در میان می‌گذارد.» حال این سوال را از خود بپرسید: اسرار خود را با چه کسانی در میان می‌گذارید، آشنایان یا دوستان نزدیک؟ مطمئنم پاسخ شما، دوستان صمیمی است. در مورد خدا هم همین صادق است؛ او اسرار خود را با دوستان صمیمی و نزدیک در میان می‌گذارد و دوستان نزدیک او کسانی هستند که ترس مقدس را در آغوش می‌گیرند. ترجمه دیگری می‌گوید: «دوستی خداوند برای کسانی است که از او می‌ترسند.»^۱

خدا دوست همه نیست. اجازه دهید دقیق‌تر آن را بازگو کنیم: خدا با همه کسانی که در کلیسا هستند، دوست نیست. برای روشن شدن این موضوع، اجازه دهید از عهد عتیق شروع کنیم. دو مرد به عنوان دوست خدا شناخته می‌شوند: ابراهیم و موسا. آیا دیگران نیز هستند؟ قطعاً - نوح، دانیال، استر، یوسف، داوود، ایوب، خنوخ، اشعیا و بسیاری دیگر از نزدیک با خدا گام برداشتند. با این حال، زندگی این دو مرد نمونه‌ای از مسیری است که به رابطه دوستی با خداوند منتهی می‌شود.

بیایید با ابراهیم شروع کنیم. چرا او دوست خدا نامیده می‌شود؟ وقتی او هفتادوپنج سال داشت، خداوند قول داد که بزرگترین آرزوی قلبش، یعنی داشتن یک پسر را برآورده کند. اما این اتفاق فوراً نیفتاد. او بیست و پنج سال دیگر صبر کرد تا سارا، همسرش، به طور معجزه‌آسایی اسحاق را به دنیا آورد. آیا می‌توانید قدردانی عمیق و شیرینی را که در انتظار این تحقق طولانی بود، تصور کنید؟

من مطمئنم که رابطه پدر و پسر با گذشت هر سال، قوی‌تر می‌شد. ثروت زیاد او در مقابل لذتی که از پسرش می‌برد، چیزی نبود. هیچ چیز برای ابراهیم مهم‌تر از پسرش نبود؛ حتا جان خودش.

اما یک روز، بدون هیچ هشدار، خداوند در دعا به ابراهیم می‌گوید: «پسرت را که

یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را برگیر و به سرزمین موریاء برو و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن.» (پیدایش ۲۲:۲).

چی؟! مهم‌ترین فرد یا مهم‌ترین چیز زندگی را بُکشی، فقط به این دلیل که خدا گفته این کار را انجام دهی و هیچ دلیلی هم برای آن نیاورده است؟ جدی می‌گویی! آیا می‌توانید تصور کنید که ابراهیم با شنیدن این کلمات چقدر شوکه شده است؟ او هرگز نمی‌توانست تصور کند که خداوند چنین کار دشواری از او بخواهد. او بیش از جانِ ابراهیم، از او خواسته بود، در واقع قلبش را درخواست کرده بود. هیچ معنایی نداشت. بگذارید این نکته مهم را مطرح کنم: ما می‌دانیم که این یک آزمایش بود. در واقع، کتاب مقدس آن را روشن می‌کند؛ «ایامی چند پس از این وقایع، خدا ابراهیم را آزموده» (آیه ۱). اما در اینجا نقطه ضعفی وجود دارد و آن خواندن یک روایت تاریخی است که قبلاً رخ داده است و ما نتیجه را می‌دانیم. اکثر ایمانداران آن را چندین بار شنیده یا خوانده‌اند. اما فراموش نکنیم که ابراهیم نمی‌دانست این یک آزمون است! ما هرگز نمی‌دانیم که چه وقت خداوند در حال آزمودن ماست؛ تا زمانی که در طرف دیگر آن قرار بگیریم. شاید به گونه‌ای بتوانیم در آزمونی در دبیرستان تقلب کنیم، اما هیچ کس نمی‌تواند در آزمون‌های خداوند تقلب کند. اگر تکالیف خود را برای اطاعت از کلام خدا به منظور تقدیس قلبمان انجام ندهیم، مهم نیست که چقدر باهوش باشیم، به سختی از آزمون‌ها عبور خواهیم کرد!

اگر فرزندان ابراهیم از آزمایش‌های خدا در بیابان مطلع بودند، عکس‌العمل متفاوتی نشان می‌دادند. اما ابراهیم چیزی متفاوت داشت، چیزی که فرزندانش فاقد آن بودند: ترس مقدس.

من پاسخ ابراهیم به فرمان بسیار دشوار خدا را دوست دارم: «پس، صبح زود ابراهیم برخاسته» (پیدایش ۲۲:۳). او سریع دست به کار شد! او چند روز یا چند هفته به این موضوع فکر نکرد، با دوستانش تماس نگرفت تا نظر آنها را بپرسد، او فرمان خدا را نادیده نگرفت و مقاومت نکرد. او، اسحاق و دو خدمتکار صبح زود بیدار شدند، وسایل را جمع کردند و به راه افتادند.

شاید بعد از شنیدن صدای خدا در شب قبل، عمل کردن به فرمان او کمی آسان‌تر بود، اما دو روز و نیم بعد، زمانی که ابراهیم از آن به بعد دیگر ندایی از آسمان نشنیده بود و

اکنون با کوه روبه‌رو شده بود، چه؟ او مهم‌ترین شخص یا دارایی خود را قربانی خواهد کرد، فقط به این دلیل که خدا دستور داده است، آن هم بدون آن که دلیلی برای آن بیاورد؟ ابراهیم تا پای کوه می‌رود و از خدمتکارانش می‌خواهد که منتظر بمانند. او اسحاق را به بالای کوه می‌برد و در حالی که احساسات آشفته و اشک‌های خود را پنهان می‌کند، مذبح را آماده می‌کند. او تمام اراده و قدرت ذهنی خود را به کار می‌گیرد تا هر آنچه برای این قربانی لازم است را انجام دهد. لحظه حساس فرامی‌رسد؛ به نظر می‌رسد که هیچ امیدیه‌ی برای تغییر نظر خدا وجود ندارد. بنابراین او با ناراحتی شدید اسحاق را می‌بندد، چاقورا بلند می‌کند و آماده است آن را در قلب پسرش فرو کند - همه به این دلیل که خدا خواسته است؛ بدون هیچ دلیلی!

ناگهان فرشته خداوند ظاهر می‌شود و ندا می‌دهد: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را از من دریغ نداشتی!» (پیدایش ۲۲: ۱۲).

فرشته از کجا فهمید که ابراهیم از خدا می‌ترسد؟ زیرا او فوراً اطاعت کرد؛ حتا وقتی این کار برایش بی‌معنا بود و نه تنها فایده‌ای نداشت که ضرر هم داشت؛ اما او تا آخر مطیع ماند.

سپس ابراهیم چاقورا زمین می‌گذارد، اسحاق را باز می‌کند، چشمانش را بلند می‌کند و قوچی را می‌بیند که در بوته‌ای گرفتار شده است. این کلمات از زبان او بیرون می‌آید: «یهوه یری» به معنای «خداوند فراهم خواهد کرد» (پیدایش ۲۲: ۱۴). چه اتفاقی افتاده است؟ در آن لحظه، خداوند جنبه‌ای از شخصیت خود را بر ابراهیم آشکار نمود که هیچ کس قبلاً آن را نمی‌دانست. چرا؟ زیرا او دوست خدا بود.

اجازه دهید واضح‌تر بیان کنم. همه شما که این کتاب را می‌خوانید، من را با نام جان بیور نویسنده می‌شناسید. برخی از شما که سخنان مرا در کنفرانس‌ها یا کلیساها شنیده‌اید، مرا به عنوان جان بیور سخنان عمومی می‌شناسید. با این حال، زنی وجود دارد به نام «لیزا» که مرا به عنوان جان بیور شوهر می‌شناسد. جان بیور، پدر؛ جان بیور، پدر بزرگ؛ جان بیور، بهترین دوست؛ جان بیور، عاشق؛ و همچنان می‌توانم این لیست را ادامه بدهم. تعداد بسیار کمی از مردم، این جنبه‌های شخصیت مرا می‌شناسند، فقط کسانی که به من نزدیک هستند و آخرین مورد را فقط لیزا می‌شناسد.

ابراهیم در آن روز دوست نزدیک‌تری به خدا شد. در فصل بعدی به بررسی رابطه

پویا و خارق‌العاده این دو دوست خواهیم پرداخت؛ و این که چگونه ما نیز می‌توانیم چنین رابطه‌ای با خالق داشته باشیم.

شخصی‌سازی

آیه: «محرّم اسرار [هم‌نشین شیرین و رضایت‌بخش] خداوند، ترسندگان اویند [و کسانی که او را عبادت می‌کنند]: او عهد خویش را بدیشان می‌نماید و معنای [عمیق و درونی] آن را برایشان آشکار می‌کند.» (مزمور ۲۵: ۱۴)

نکته: خداوند اسرار خود را با دوستان نزدیک در میان می‌گذارد و دوستان نزدیک او کسانی هستند که ترس مقدس را در آغوش می‌گیرند.

تأمل: دوست کیست؟ دوستان چگونه از با هم بودن لذت می‌برند؟ چه چیزی دوستی را عمیق‌تر می‌کند؟ آیا می‌خواهم دوست خدا باشم؟ آیا فکر می‌کنم او از یک دوست چه چیزهایی می‌خواهد؟ آیا من دوست خوبی برای او بوده‌ام؟ اگر نه، چه چیزی را باید تغییر دهم؟ آرزوهای من در دوستی با خدا چیست؟

دعا: خداوندا، می‌خواهم یکی از دوستان صمیمی تو باشم. می‌دانم که این خواسته تو نیز هست. با اندیشیدن به این که دوست صمیمی کیست، متوجه می‌شوم که دوست وفاداری برای تو نبوده‌ام. مرا ببخش که خواسته‌های تو را بالاتر از هر چیز دیگری قرار ندادم و در مسیری که زندگی کرده‌ام و پاسخ‌هایی که به تو داده‌ام، از رابطه‌مان محافظت نکردم. با این فیض می‌خواهم که تا ابد دوست تو باشم. در نام عیسی‌ای مسیح، آمین.

اعتراف: من به دنبال دوستی با خدا خواهم بود و تصمیم می‌گیرم هیچ چیز دیگری را در اولویت قرار ندهم.

ترس خدا روح را نورانی می‌کند، بدی‌ها را
از بین می‌برد، هوس‌ها را تضعیف می‌کند،
تاریکی‌های روح را از بین می‌برد و آن
را پاک می‌سازد. ترس خدا قله حکمت
است. جایی که ترس خدا نباشد، هیچ چیز
نیکویی یافت نمی‌شود. کسی که ترس
خدا را نداشته باشد، در معرض سقوط
شیطانی است.

- افریم سوری

۳۳. مَحْرَم

ما درباره چگونگی شکل‌گیری دوستی میان خدا و ابراهیم صحبت کردیم. این نمونه‌ای است از این که چگونه می‌توانیم وارد یک رابطه صمیمی مشابه با خدا شویم. اما پیش از پرداختن به آن، اجازه دهید با ابراهیم ادامه دهیم. در یعقوب می‌خوانیم:

«آیا جد ما ابراهیم به اعمال پارسا شمرده نشد، آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟ [...] و او دوست خدا خوانده شد.» (یعقوب ۲: ۲۱ و ۲۳)

یعقوب رسول از دوستی آنها صحبت می‌کند و این تصادفی نیست که هم سخنان یعقوب و هم گفته فرشته خدا یکی هستند. آنچه باعث این نزدیکی شد، ترس مقدس ابراهیم بود که با اطاعت (عمل) سریع و کامل او آشکار گردید. حتا زمانی که فرمان خدا منطقی نبود، هیچ فایده آشکاری نداشت و انجام آن دردناک بود، او از کلام خدا ترسان بود. ترس خدا اراده ما را برای انجام آنچه خدا از ما می‌خواهد، برمی‌انگیزد و در را به سوی صمیمیت با او می‌گشاید.

در روز معینی خداوند این سؤال را از دو فرشته‌ای که در ملاقات با ابراهیم در نزدیکی بلوطستان مَمَری همراه او بودند، پرسید: «آیا آنچه می‌کنم، از ابراهیم پنهان دارم؟» (پیدایش ۱۸: ۱۷).

سپس خداوند رو به ابراهیم کرد تا در مورد نیت خود با او صحبت کند و دو فرشته به شهرهای سُدوم و عَموره رفتند. قصد دارم آنچه را که اتفاق می‌افتد، بازنویسی کنم

تا بتوانید با آن ارتباط برقرار کنید، در اصل خداوند گفت: «ابراهیم، من قصد دارم این دو شهر را نابود کنم، زیرا فریاد گناه آنها بسیار بلند است. تو چه فکر می‌کنی؟»

آیا می‌توانید تصور کنید که این کلمات را از زبان آفریدگار خود بشنوید؟ ابراهیم با تعجب پاسخ داد: «سُدم؟!»

خداوند پاسخ می‌دهد: «بله، بله، و همچنین عموره. نظر تو در این مورد چیست؟» ابراهیم با وحشت به خود می‌گوید: «فکر کن، ابراهیم، فکر کن! برادرزاده‌ام لوط آنجاست، بنابراین من باید از طرف او و دیگر افراد بی‌گناه شفاعت کنم.» ابراهیم ایده‌ای دارد:

«آیا پارسا را با شریر هلاک خواهی کرد؟ اگر پنجاه پارسا در شهر باشند چه؟ آیا به راستی شهر را نابود خواهی کرد و آن را به خاطر پنجاه پارسا که در آنند، نخواهی رهاذید؟ حاشا از تو که چنین کنی؛ که پارسا را با شریر به مرگ بسپاری، به گونه‌ای که پارسا و شریر مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمامی جهان عدالت را به جا نخواهد آورد؟» (پیدایش ۱۸: ۲۲-۲۵)

آیا می‌توانید شادی و خشنودی خدا را از شنیدن پاسخ بنده متعهدش تصور کنید؟ او به احتمال زیاد پاسخ داد: «چه نکته عالی‌ای! خب، اگر پنجاه نفر پارسا در آنجا باشند، این دو شهر را ویران نمی‌کنم. خیلی خوشحالم که با دوستم ابراهیم صحبت کردم.»

اما ابراهیم راضی نیست - اگر پنجاه نفر نباشند چه؟ پس موضوع را تکرار می‌کند و عدد را به چهل و پنج تقلیل می‌دهد.

خداوند پاسخ می‌دهد: «یک نکته خوب دیگر! بسیار خب، اگر چهل و پنج نفر پارسا باشند، شهرها را ویران نمی‌کنم. خوشحالم که این بحث را با دوستم ابراهیم داشتم.»

ابراهیم متوقف نمی‌شود؛ او به این موضوع ادامه می‌دهد و از چهل و پنج نفر به چهل، سپس به سی، به بیست و در نهایت به ده فرد پارسا می‌رسد. با خودش فکر می‌کند باید ده فرد باشند. لوط، برادرزاده من، یکی است؛ تنها چیزی که نیاز است، نه نفر دیگر است.

فقط یک دوست می‌تواند با پادشاهی که قدرت دآوری دارد، این گونه صحبت کند. اگر چنین درخواستی از جانب بنده یا رعیت آمده باشد، بی‌احترامی خواهد بود. خداوند با هر درخواست او موافقت نمود، و سپس می‌خوانیم: «چون خداوند سخن خود را با ابراهیم به پایان رسانید، برفت، و ابراهیم به مکان خویش بازگشت.» (پیدایش ۱۸: ۳۳). به یاد داشته باشید که ترس خدا به این معناست که ما آنچه را که او دوست دارد،

دوست داشته باشیم و از آنچه او بیزار است بیزار باشیم. یک روز وقتی با فردی که خیلی خشن و تند با من صحبت کرده بود، با محبت و ملایمت رفتار کردم، خداوند به من گفت: «فرزندم، وقتی به چیزی که من اهمیت می‌دهم، اهمیت می‌دهی (مردم)، آنگاه برنامه‌هایم را با تو در میان خواهم گذاشت!». ترس مقدس در واقع ما را قادر می‌سازد که نه تنها خدا، بلکه مردم را نیز عمیق‌تر و واقعی‌تر دوست داشته باشیم.

کتاب مقدس بیان می‌کند کسانی که در سُدوم و عَموره بودند: «سرگرم خوردن و نوشیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت بودند.» (لوقا ۱۷:۲۸)

بباید آن را به زبان عامیانه‌تر بیان کنیم: «زندگی خوب است، اقتصاد در حال رونق است، و اگر خدایی وجود داشته باشد، او به نحوه زندگی ما اهمیتی نمی‌دهد.» این شهرها کمتر از ۲۴ ساعت تا نابودی فاصله داشتند و مردم بی‌خبر بودند. اما این نگران‌کننده‌ترین واقعیت نیست.

واقعیت وحشتناک این است که لوط که کتاب مقدس او را «لوط پارسا» معرفی می‌کند (دوم پطرس ۲:۷) هم از آنچه قرار بود اتفاق بیفتد، به همان اندازه بی‌اطلاع بود، به بیانی دیگر او هیچ تفاوتی با مردم بی‌دین نداشت! دو فرشته رحمت لازم بود تا او و خانواده‌اش را بیرون برانند، آن‌هم به این دلیل که ابراهیم دعا کرده بود (پیدایش ۱۹:۲۹). برای این که با این داستان ارتباط بیشتری بگیریم، بباید طوری به آن نگاه کنیم که گویی در زمان ما اتفاق افتاده است. دو مرد پارسا داریم؛ دو مرد مسیحی نجات‌یافته و از نو متولدشده. یک مرد پارسا می‌داند که خدا قرار است چه کاری انجام دهد و به او کمک می‌کند تا تصمیم بگیرد چگونه این کار را انجام دهد. مرد پارسای دیگر مانند شیریان از قضاوت قریب‌الوقوع بی‌خبر است. چرا؟ زیرا مرد اول از خدا می‌ترسد؛ پس او دوست خداست و به نوبه خود اسرار خدا را می‌داند. دومین مرد پارسا از خدا نمی‌ترسد. پس دوست خدا نیست و اسرار خدا را نمی‌داند.

لوط را پارسا می‌خواندند، اما او اهل دنیا بود. او نماینده ایمان‌داری است که وقتی به اجبار وارد جایی می‌شود، ابتدا به دنبال تامین منافع خود است، مشابه کلیسای قرن‌تیان، مشابه بسیاری از کلیساهای غرب. این گروه از مردان و زنان «پارسا»، رابطه‌ای با خدا دارند که تفاوت چندانی با رابطه من با رئیس‌جمهور ایالات متحده ندارد. ممکن است من از تصمیمات و رهبری او سود ببرم، اما از اخبار داخلی، برنامه‌های او، احساسات شخصی یا تصمیماتش پیش از این که آنها را بگیرد، اطلاعی ندارم.

شخصیت لوط با محل زندگی او، همسری که انتخاب کرده بود و فرزندی که از طریق نزدیکی با دخترانش به دنیا آمده بودند - موآبیان و عمونیان - آشکار می‌شود. لوط در ابتدا آنچه را که به نظرش بهترین بود، انتخاب کرد. هنگام جدایی، ابراهیم حق انتخاب را به او داد تا سرزمینی را که می‌خواهد، انتخاب نماید و موافقت کرد که خودش در جهت مخالف آن برود. کتاب مقدس می‌گوید: «آنگاه لوط چشمانش را برافراشت [نگاهی طولانی انداخت] و دید که سراسر وادی اردن [....] پر آب است.» (پیدایش ۱۰:۱۳). چرا نگاهی طولانی انداخت؟ او شرارت شهرهای آن سرزمین‌ها را می‌دانست. به احتمال زیاد، او سعی می‌کرد بفهمد چگونه می‌تواند از مزایای آنها بهره‌مند شود، اما در آن گرفتار نشود. پس نقشه‌ای کشید؛ او انتخاب کرد که در دشت‌ها و در فاصله‌ای امن از مرکز شرارت اردو بزند (پیدایش ۱۳:۱۲). اما ایده سازش‌کارانه او کارساز نبود. بعدها او و خانواده‌اش به داخل دروازه‌های شهر رفتند و در نهایت، او جذب آنجا شد.

هنگامی که ما فاقد ترس مقدس هستیم، ناگزیر به دنبال این هستیم که تا حد امکان به دنیا نزدیک شویم بدون این که به طور کامل در آن سقوط کنیم. با این حال، اگر انگیزه ما این باشد، تنها مسأله زمان است که دنیا چه هنگام ما را جذب خود می‌کند. به یاد داشته باشید که ما به این دنیا فراخوانده شده‌ایم تا گمشدگان را بیابیم، نه این که خود، بخشی از آن‌ها باشیم.

زندگی لوط هشدار برای هر یک از ماست. اگر شفاعت ابراهیم نبود، روز داوری همچون دزدی در شب بر لوط فرود می‌آمد. دنیاپرستی او عواقب وحشتناکی داشت. همان‌طور که گفته شد، فرزندان لوط بسیار بی‌دین بودند. همسرش چنان به سُدوم وابسته بود که از فرمان فرشتگان مبنی بر نگاه نکردن به عقب سرپیچی کرد و در نتیجه، داوری شد - او فوراً به ستون نمک تبدیل گردید. عیسا با محبت به ما هشدار می‌دهد که «زن لوط را به یاد آرید!» (لوقا ۱۷:۳۲).

اکنون خوب است که پرسیم آیا این شرط دوستی برای ما که فرزندان خدا هستیم نیز صدق می‌کند؟ به زودی به این موضوع خواهیم پرداخت. اما ابتدا اجازه دهید به دوست دیگر خدا در عهد عتیق بپردازیم.

شخصی سازی

آیه: «به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دل‌های خود را طاهر سازید.» (یعقوب ۸:۴)

نکته: خداوند نقشه‌های خود را با کسانی که از او می‌ترسند، در میان می‌گذارد. او نقشه‌های خود را از کسانی که وفاداری‌شان میان دنیا و خدا تقسیم شده است، پنهان می‌کند.

تأمل: عیسا می‌گوید: «چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد» (یوحنا ۱۶:۱۳). چگونه این مسأله با رابطه خدا و ابراهیم مرتبط است؟ آیا این چیزی است که من در رابطه‌ام با خدا می‌خواهم؛ که او برنامه‌های خود را با من به اشتراک بگذارد؟

دعا: خداوندا، می‌خواهم که مشورت پنهان تو را بشنوم. متوجه شدم که من نیز مانند لوط با دنیا معاشقه کرده‌ام. در اصل، خود را از مشورت درونی تو دور کرده‌ام. از این کار توبه می‌کنم و از تو می‌خواهم که مرا با خون عیسا، خداوندم کاملاً پاک نمایی. لطفاً مرا به عنوان یکی از افرادی که با او مشورت می‌کنی، بپذیر. در نام عیسا، مسیح، آمین.

اعتراف: من خدا را به دنیا ترجیح می‌دهم.

تنها زمانی خدا را در روح و راستی
پرستش خواهیم کرد که در حضور او،
حسی از ترس و احترام داشته باشیم.

-الیستر بگ-

۴۳. رو در رو

ببایید اکنون به مرد دیگری در عهد عتیق نگاه کنیم که در رابطه‌اش با خدا، «دوست» خوانده می‌شود:

«خداوند با موسا رو در رو سخن می‌گفت، چنان که کسی با دوست خود سخن بگوید.» (خروج ۳۳: ۱۱)

تقریباً غیرقابل درک است که کتاب مقدس از عبارت «رو در رو» در توصیف دوستی مشترک خدا و موسا استفاده کند. به خاطر داشته باشید، این خدای متعال است؛ نه کسی در خیابان، یا حتی یک شخصیت معروف. آیا عظمت این جمله را درک می‌کنید؟ این اصطلاح صمیمیت فقط یک بار استفاده نمی‌شود. بار دوم زمانی استفاده می‌شود که خداوند از هارون و مریم به خاطر انتقاد از موسا عصبانی شده است. او با قاطعیت اعلام می‌کند:

«او در همه خانه من امین است. با او رو به رو سخن می‌گویم، آشکارا و نه با رمزها؛ و او شمایل خداوند را نظاره می‌کند.» (اعداد ۱۲: ۷-۸)

اینکه خدا بگوید «او امین است»، یکی از بزرگترین تعریف‌هایی است که یک انسان می‌تواند دریافت نماید. این امر، بینش عمیق‌تری را در رابطه با دوستی با خدا ارائه می‌دهد - بنیان اعتماد. چه چیزی باعث اعتماد خدا می‌شود؟

اطاعت بی‌قید و شرط - همیشه آنچه را که خواسته شده است، انجام دادن
صداقت مطلق - همیشه به قول خود عمل نمودن

تزلزل‌ناپذیر - همیشه خواست خدا را در اولویت قرار دادن
شناخت قلب خداوند - همیشه در تصمیم‌گیری‌ها اراده خدا را انتخاب کردن

ثبات در هر چهار مورد بسیار مهم است. اگر یکی از این موارد نقض شود، توبه سریع و خالصانه، شما را در مسیر بازیابی اعتماد قرار می‌دهد. ترس مقدس این پایداری را در هر چهار مورد ایجاد می‌کند و موسا در همه موارد، در سطح بالایی قرار داشت. در این فصل، تمرکز ما روی سومین و چهارمین مورد خواهد بود - یعنی شناخت و انتخاب همیشگی قلب خداوند.

زندگی موسا را در نظر بگیرید: چهل سال اول زندگیش مملو از ثروت فراوان، بهترین غذاها، لباس‌های مد روز، بهترین دارایی‌های مادی و هرگونه لذت مطلوب بود. او در خانه‌ای شگفت‌انگیز زندگی می‌کرد. هیچ کس بر روی زمین، ثروتمندتر یا قدرتمندتر از پدر بزرگش، فرعون، نبود. با این حال می‌خوانیم:

"او آزار دیدن [...] را بر لذتِ زودگذرِ گناه ترجیح داد. و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزش‌تر از گنج‌های مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود." (عبرانیان ۱۱: ۲۵-۲۶)

موسا انتخاب کرد که از همه چیز دست بکشد. او می‌توانست در قصر خدا را خدمت کند، اما او به دنبال پاداشی بود که ماندن در مصر نمی‌توانست آن را فراهم نماید. آیا آن پاداش، سرزمین موعود بود؟ نمی‌توانست چنین باشد، زیرا سرزمین شیر و عسل چه چیزی داشت که او قبلاً در اختیار نداشته باشد؟

برای کشف آنچه بیشترین آرزوی موسا بود، بیایید زندگی او را پس از قصر در نظر بگیریم. آیا انتخاب او برای ترک همه چیز عاقلانه به نظر می‌رسید؟ آیا شرایط زندگی او بهتر از شاهزاده بودن در مصر بود که به جای حکومت بر مردم، برای چهل سال، گوسفندان را در بیابان نگهداری کرد؟! نگهداری از گوسفندان! اینقدر طولانی! سپس، او یک فرآیند بسیار پراسترس و طولانی را برای رهایی قوم خدا از دست فرعون تجربه می‌کند. اما به همین جا ختم نمی‌شود، اکنون او خود را در چادری در یک بیابان خشک و پر از چالش‌های بزرگ می‌بیند. مردمی که او آنها را رهبری می‌کند، ناراضی، ستیزه‌جو و کاملاً ناخشنود از رهبری او هستند. در این میان، خداوند به موسا پیشنهادی می‌دهد که مقدار زیادی از استرس و آشفتگی او را کاهش می‌دهد. او به موسا دستور می‌دهد که مردم را جمع کند و به سرزمین موعود

ببرد. او یک فرشته برگزیده را برای هدایت آنها و بیرون راندن همه امت‌های مخالف تعیین می‌کند. خداوند به موسا یادآوری می‌کند که سرزمینی غنی و حاصلخیز خواهد بود، اما در نهایت اعلام می‌کند: «اما من در میان تو نخواهم آمد.» (خروج ۳:۳۳).

لحظه‌ای مکث کرده و آنچه را که موسا و مردم هر روز با آن روبه‌رو می‌شدند، در نظر بگیرید. آنها هیچ گونه تنوعی نداشتند - هیچ دره زیبا، رودخانه، جنگل، خاک حاصلخیز، باغ، باغچه یا مرتعی نداشتند. هیچ کس حمام آب گرم نگرفته بود، در یک تخت راحت نخواهی بود، لباس تازه‌ای نپوشیده بود یا از خرید در بازار لذت نبرده بود. منوی غذای آنها کاملاً کسل‌کننده بود: بدون میوه یا سبزیجات تازه، بدون ماهی یا گوشت گاو، بدون دسر، فقط نانی که هر روز صبح روی زمین ظاهر می‌شد بدون کره بادام زمینی، مربا، یا ساندویچ سرد - هیچ چیز دیگری!

برده‌داری در مصر وحشتناک بود، اما سرگردانی در صحرای خشک هم بهتر از آن نبود. هر دو شرایط، بسیار دشوار بود، اما به شیوه‌های گوناگون. با این حال، قوم اسرائیل در آن بیابان امیدی دارد: سرزمین خودشان - سرزمینی غنی، حاصلخیز و زیبا که نسل‌ها منتظر آن بودند!

آیا می‌توانید تصور کنید که کلام شگفت‌انگیز خدا را بشنوید؟ قطعاً موسا آن را می‌پذیرد، با عجله از کوه پایین می‌آید و خبر بزرگ را به همه اعلام می‌کند. مردم جشن خواهند گرفت، بار دیگر او را به عنوان یک رهبر بزرگ ستایش خواهند کرد و همه با خوشحالی سفر مورد انتظار خود را به سرزمین موعود آغاز خواهند کرد. با این حال، پاسخ موسا به پیشنهاد خدا را بشنوید:

«اگر روی تو با ما نیاید، ما را از اینجا مبرا!» (خروج ۱۵:۳۳)

منظور موسا از «اینجا» کجا بود؟ جایی که در آن با سختی، استرس و دشواری مواجه بود. موسا پاسخی داد که برای افراد ناآگاه، حیرت‌انگیز و حتا گیج‌کننده است. او در اصل اعلام کرد: «اگر مجبور باشم بین حضور تو و برکت تو یکی را انتخاب کنم، حضور تو را انتخاب می‌کنم!». اما چرا؟ شما می‌توانید در غیاب کسی درباره او بدانید، اما نمی‌توانید به او نزدیک و صمیمی شوید. این پاداش آرزوی موسا بود.

ممکن است بپرسید، چرا خداوند خشنود بود که موسا از انجام آنچه به او گفته شده بود، سر باز زد؟ موسا قلب خدا را می‌شناخت. در نظر بگیرید: آیا تا به حال به کسی که دوستش دارید پیشنهاد داده‌اید که برود و کاری مفید یا لذت‌بخش را فقط برای خودش

انجام دهد، و صادقانه پیشنهاد داده باشید، اما او شما را با این جمله شگفت زده کند: «نه، ترجیح من این است که با تو باشم، تا این که بدون تو از آن لذت ببرم!». چنین پاسخی کمیاب، مسرت بخش و بسیار شگفت انگیز است.

موسا از خدا می ترسید، بنابراین آنچه که برای خداوند مهم بود، همیشه اولویت او بود؛ او با تمام وجود اراده خداوند را انجام می داد، بنابراین مورد اعتماد خدا بود. اما مردمی که او آنها را هدایت می کرد، این گونه نبودند. در مزمور می خوانیم:

«او راه های خود را به موسا آموخت و اعمال خویش را به بنی اسرائیل.» (مزمور ۷۰:۱۰۳).

همانند ابراهیم، خداوند ذات خود را به موسا نشان داد. ترجمه دیگری از کتاب مقدس^{۱۱} می گوید که خدا نقشه های خود را به موسا نشان داد. به عبارت دیگر، اسرار خصوصی او برای موسا فاش شد، اما نه برای قوم اسرائیل. آنها خدا را فقط از طریق پاسخ دادن به دعاهایشان می شناختند - یعنی اعمال او.

امروزه چند نفر از ایمان داران، خدا را تنها بر اساس اجابت دعاهایشان می شناسند؟ رابطه آنها با او بیشتر معامله ای است تا رابطه ای صمیمانه. آنها کلام خدا را می شناسند، اما قلب او را نه. کتاب مقدس اغلب برای آنها مانند کتاب قوانین و روایت های تاریخی است، یا صرفاً به عنوان منبعی الهام بخش. یا حتا بدتر، مجوزی است برای انجام کارهای غیر اخلاقی به جای ارائه حقایقی که زندگی را تغییر می دهد و قلب خدا را آشکار می سازد. موسا و بنی اسرائیل هر دو پارسا بودند و هیچ تفاوتی با ابراهیم و لوط نداشتند. اما تنها کسانی که از خدا می ترسند، حق دارند قلب او، یعنی شخصیت، اسرار و نقشه های او را بشناسند. چرا خدا به موسا اعتماد می کند اما به قومش اعتماد نمی کند؟ زیرا خدا می دانست که موسا همیشه قلب خدا را بر هر آنچه که برای او بهتر به نظر می رسد، ترجیح می دهد. این ترس مقدس است.

در کتاب خروج می خوانیم وقتی اسرائیل گوساله را ساخت، خدا با عصبانیت اعلام کرد:

«اکنون مرا واگذار تا خشمم بر آنها شعله ور شده، ایشان را بسوزانم. آنگاه از تو

قومی عظیم به وجود خواهم آورد.» (خروج ۱۰:۳۲)

بار دیگر، خدا پیشنهاد قابل توجهی می دهد؛ تبدیل شدن موسا به یک ملت بزرگ. باور نکردنی است. اما موسا چگونه پاسخ داد؟ او یک بار دیگر بهترین را برای خدا انتخاب

کرد، نه خودش. او جسورانه این پیشنهاد را با یادآوری شهرت خدا نزد مصر و جهانیان به چالش کشید و چنین استدلال نمود که دیگران می‌گویند خدا به قومش وفادار نبوده است. این تعامل آنقدر عمیق شد که موسا صراحتاً گفت: «منصرف شده‌ا!» (آیه ۱۲). او آنقدر جرأت داشت که وقتی خدا عصبانی شد به او بگوید نظرش را عوض کند! این اتفاق زمانی می‌افتد که از خدا بترسید و در نتیجه قلب او را بشناسید و بهترین‌های او را بخواهید. به همین دلیل است که خدا به موسا اعتماد کرد؛ اما با وجودی که قوم خود را نجات داده بود، به آنها اعتماد نکرد. او با قدرت، مردم را از چنگال مصر نجات داد، اما قلب خود را با آنها به اشتراک نگذاشت. آیا این شرط دوستی برای فرزندان خدا در عهد جدید نیز صدق می‌کند؟ در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

شخصی‌سازی

آیه: «پدرم همه چیز را به من سپرده است. [...] هیچ کس پدر را نمی‌شناسد، جز پسر.» (متا ۱۱: ۲۷)

نکته: این که خداوند بگوید «تو امین من هستی»، یکی از بزرگترین تعریف‌هایی است که یک انسان می‌تواند دریافت کند. بنیان اعتماد برای وارد شدن به دوستی با خدا ضروری است و در کسانی که از خداوند می‌ترسند، یافت می‌شود.

تأمل: موسا از خدا می‌ترسید، قلب او را می‌شناخت و مورد اعتماد خدا بود. عیسا از ترس خداوند لذت می‌برد، قلب پدرش را می‌شناخت و همه چیز به او سپرده شد. چه ارتباطی بین این‌ها وجود دارد؟ وقتی از ترس مقدس لذت می‌بریم، چه اتفاقی می‌افتد؟

دعا: خداوند، آرزو دارم که امین تو باشم. به خاطر مواقعی که از تو اطاعت نکردم، به قولم وفا نکردم، خواسته‌هایت و آنچه برای تو بهتر بود را بالاتر از خواسته‌های خودم قرار ندادم، لطفاً مرا ببخش. من تصمیم می‌گیرم این مساله را تغییر دهم و از تو می‌خواهم که مرا با ترس مقدس پر کنی تا بتوانم زندگیم را تغییر دهم. در نام عیسا، مسیح، آمین.

اعتراف: من انتخاب می‌کنم کسی باشم که خداوند عیسا مرا امین خود بداند.

«آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت
و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد،
دل در درون ما نمی‌تپید؟»

-لوقا ۲۳:۴۲-

۵۳. شما دوستان من هستید

زندگی ابراهیم و موسا نمونه‌ای است از آنچه برای برقراری رابطه دوستی با خدا ضروری است. خداوند تا آنجا پیش رفت که در مورد موسا گفت: «او در همه خانه من امین است.» (اعداد ۱۲:۷). در آن نسل، خدا اعلام کرد که هیچ کسی در میان قومش وجود ندارد که بتواند بیشتر از موسا به او اعتماد کند. چه جمله تکان‌دهنده‌ای! آیا عیسا این معیار را تغییر داد؟ آیا او رابطه دوستی را برای همه کسانی که به او ایمان دارند، باز نمود؟ پاسخ سریع، خیر است، اما بیایید با اظهارات یوحنا که در آغاز خدمت عیسا می‌نویسد، شروع کنیم:

«در مدتی که او برای عید پسخ در اورشلیم بود، بسیاری با دیدن آیاتی که از او صادر می‌شد، به نام او ایمان آوردند. اما عیسا را بر ایمانشان اعتماد نبود، زیرا همه را می‌شناخت.» (یوحنا ۲: ۲۳-۲۴)

کلمه اعتماد یک کلمه یونانی جالب است که به این صورت تعریف می‌شود: «باور داشتن در حد اعتماد و اتکای کامل؛ اعتماد داشتن به، ایمان داشتن به». جالب است که این اعتماد از طرف عیسا متقابل نیست. با این که مردم اعتماد و توکل کامل به او داشتند، اما او به آنها اعتماد نمی‌کرد. او می‌دانست که بسیاری از انسان‌ها قابل اعتماد نیستند. او آنها را دوست داشت و به آنها خدمت می‌کرد، اما آنها را در سطح دوستی قرار نمی‌داد.

عیسا (خدا در جسم ظاهر شد) آن اعتمادی را که خدا به موسا داشت، نسبت به کسانی که صرفاً به او ایمان داشتند، نداشت.

بیاپید به شام آخر برویم. در سه سال آخر خدمت، اکثر کسانی که به عیسا ایمان داشتند، قابل اعتماد نبودند. بسیاری مخفیانه یا از راه دور یا فقط زمانی که به نفعشان بود او را دنبال می‌کردند. بسیاری از شاگردان او را ترک کردند و یهودا به او خیانت نمود.

آیا این مساله بینش عمیق‌تری نسبت به این که چرا عیسا به آنها اعتماد نداشت، می‌دهد؟ در شام آخر، عیسا اکنون با کسانی که به او نزدیکتر هستند، نشسته است. او با سپاس و محبت می‌گوید: «شما کسانی هستید که در آزمایش‌های من در کنارم ایستادید.» (لوقا ۲۲:۲۸). در اصل، آنها قابل اعتماد بودند. پطرس بعداً در همان شب او را انکار کرد، اما توبه کرد و با قلبی وفادارتر برگشت، و عیسا این را می‌دانست.

یهودا برای خیانت رفته بود و عیسا در باره یازده نفر باقی مانده، می‌گوید: «دیگر شما را بنده نمی‌خوانم.» (یوحنا ۱۵:۱۵). این که عیسا می‌گوید: «دیگر»، به این معنی است که این مردان زمانی به عنوان بنده در نظر گرفته می‌شدند. این نوعی مکاشفه نیست، فقط یک دستور زبان ساده است. پولس این اصل را در نوشته‌های خود توضیح می‌دهد:

«تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد.» (غلاطیان ۴:۱)

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند ما را در حد بنده نگه می‌دارد؛ در حالی که ما وارث پادشاهی او هستیم؟ پاسخ این است: برای محافظت از ما! او نمی‌خواهد مصیبت حنانیا و سفیره برای ما نیز اتفاق بیفتد. او از این کار لذت نمی‌برد. در دهه ۱۹۸۰، من و لیزا برای دو مینیستری جهانی کار می‌کردیم، یکی با ۴۵۰ کارمند حقوق‌بگیر و دیگری با ۱۵۰ کارمند. ما شیوه مدیریت و رهبری هر دو مینیستری را مشاهده کردیم و آن را نمی‌پسندیدیم. هنگامی که مینیستری خودمان را تاسیس نمودیم، نقطه مقابل آن شیوه را برای مدیریت و رهبری کارمندانمان در پیش گرفتیم. برخی از ایده‌ها خوب بودند، اما برخی دیگر نه. یک الگویی که آن را اجرا کردیم، این بود: «می‌خواهم بهترین دوست هر کارمند باشم.» شاید از قبل، احمقانه بودن این کار را متوجه شده باشید.

نخستین کارمند ما مرد جوانی بود که او را جاستین می‌نامم. من او را بهترین دوست خود قرار دادم؛ ما با هم بسکتبال بازی می‌کردیم، با هم ویدیو تماشا می‌کردیم، اغلب با

هم غذا می‌خوریم، و همه فعالیت‌های دیگری که بهترین دوستان با هم انجام می‌دهند. اولش همه چیز عالی بود، اما پس از یک سال مجبور شدم مواردی را به او گوشزد کنم. او رو به روی میز من نشست و من با آرامی گفت‌وگو را آغاز کردم: «جاستین، وقتی با من سفر می‌کنی، باید با افرادی که سر میز کتابها و منابع ما می‌آیند، با مهربانی رفتار کنی. لطفاً لبخند بزنی و با آنها تعامل داشته باش؛ زیرا آنها نزد خداوند ارزشمند هستند».

اتفاقی که بعد از آن افتاد، مرا شوکه کرد. او انگشت اتهامش را سمت من گرفت و مرا به انواع رفتارهای نادرست متهم کرد. او لیستی از کارهایی را که من اشتباه انجام می‌دادم، ارائه داد. با خودم فکر کردم: «وای نه! آیا من این کارها را انجام می‌دهم؟» اما چند لحظه بعد، متوجه شدم که او با دیدی انتقادی به من نگاه می‌کند. کمی مکث کردم و از روح‌القدس پرسیدم باید چه کنم. او به آرامی گفت: «او را از مینیستری اخراج کن!». پیش از آن که به او بگویم: «جاستین، باید تو را از جمع کارمندان کنار بگذارم»، اجازه دادم کاملاً خشم خود را خالی کند.

او با عصبانیت از خانه ما بیرون رفت. بلافاصله اشک‌هایم سرازیر شد، چون به او اهمیت می‌دادم. ناگهان روح‌القدس زمزمه کرد: «او دو برابر وفادارتر از قبل بازمی‌گردد.»

سه ماه بعد جاستین با من تماس گرفت و گفت: «خداوند آشکارا با من سخن گفته و مرا اصلاح کرده است. زنگ زدم تا از شما طلب بخشش کنم. دیدم که خدا مرا کجای زندگی تو و لیزا قرار داده است، و آن جایگاهی را که خداوند هر دوی شما را در زندگی من قرار داده بود، از دست دادم. من با شما مانند یک انسان عادی و معمولی رفتار کردم؛ مانند کسی که هم‌رده من است، نه به عنوان یک رهبر. از این بابت خیلی متأسفم.»

من سریع پاسخ دادم: «جاستین، من تو را می‌بخشم»، پس از صحبت‌های دوستانه، پرسیدم که آیا می‌خواهد دوباره برای ما کار کند یا نه؟ که او با خوشحالی موافقت نمود و دیگر در این زمینه مشکلی نداشتیم.

اکنون طرز فکر من تغییر کرده است؛ دیگر اسرار قلبم را با هیچ کارمندی در میان نمی‌گذارم، مگر این که بدانم او نیز به همان بینشی رسیده است که جاستین به آن رسیده بود. این کار را به دلیل بی‌احساس بودن یا فاصله گرفتن از اعضای تیمم انجام نمی‌دهم، بلکه می‌خواهم از آنها محافظت کنم. اما هنگامی که مطمئن شوم کارمندی در جایگاه خود مستقر و تثبیت شده است، آنگاه او را در جایگاه دوستی قرار می‌دهم. برخی از

اعضای تیم ما صمیمی‌ترین دوستان من هستند.

در اصل، خداوند به ما می‌گوید: «تا زمانی که جایگاه من در زندگیتان تثبیت نشود و تا زمانی که جایگاه خودتان را نسبت به من ندانید، یا به بیانی ترس خداوند را در دل نداشته باشید، باید شما را در سطح بنده نگه دارم، حتی اگر شما پسر یا دختر وارث پادشاهی من باشید. این کار برای محافظت از شماست، تا شما نیز مانند حنانیا و سفیره داوری نشوید». عیسا به این مردان می‌گوید:

«دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام.» (یوحنا ۱۵:۱۵)

عیسا در واقع می‌گوید: «من تا به حال رازهای دست‌اولم، برنامه‌هایم، مشورت‌های مخفی یا بخش‌های صمیمی قلبم را به شما نگفته‌ام. اما اکنون می‌توانم به شما اعتماد کنم؛ همان‌طور که به موسا و ابراهیم اعتماد کردم.» به همین دلیل عیسا به همه ما می‌گوید: «دوستان من شما هستید اگر ...» (یوحنا ۱۵:۱۴)

ما در سرودها، موعظه‌ها و سخنان‌مان خیلی عادی درباره دوستی با عیسا حرف می‌زنیم؛ حتی برخی تا جایی پیش می‌روند که او را به عنوان رفیق و دوست صمیمی خود معرفی می‌کنند. با این حال، ما به ندرت سخنان او را تا انتها می‌خوانیم. کلمه «اگر» یک شرط است؛ یعنی حتی اگر به او ایمان داشته باشیم، خود به خود این دوستی رخ نمی‌دهد. شرط دوستی چیست؟

«دوستان من شما هستید، اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید!»

شرایط این دوستی عبارتند از؛ داشتن ترس خداوند، لرزیدن از کلام او، اطاعت فوری از دستورات او و به پایان رساندن آن، حتی اگر منطقی نباشد، منفعتی نداشته باشد، یا دردناک باشد. همان‌طور که ابراهیم و موسا به دلیل ترس خدا به عنوان دوست خدای متعال پذیرفته شدند، اکنون ما نیز می‌توانیم چنین رابطه‌ای با او داشته باشیم. هنگامی که قلب و اراده خدا اولویت نخست ما باشد، او می‌تواند به ما اعتماد کند و پذیرای دوستی با ما گردد. چه موهبت بزرگی است دوستی با خالق هستی و چقدر افتخارآمیز و هیجان‌انگیز است.

پیش از پایان این فصل، اجازه دهید به سوالی که ممکن است در ذهن شما باقی مانده

شما دوستان من هستيد

باشد، پاسخ دهم؛ آیا عیسا به ما فرمان می‌دهد؟ بله، فقط در عهد جدید بیش از پانصد فرمان وجود دارد. اما اینها فرمان‌هایی نیستند که برای نجات لازم است، نجات موهبتي رایگان هستند. این فرمان‌ها خدا را جلال می‌دهند و ما نیز به واسطه ترس مقدس قادر به رعایت آنها هستیم. آخرین سخنان عیسا پیش از رفتن این بود: «بروید و همه قوم‌ها را شاگرد سازید [...] و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند.» (متا ۲۸: ۱۹-۲۰).
بزرگ‌ترین فایده ترس مقدس این است که در رابطه دوستانه با عیسا پذیرفته شویم. در بخش بعدی مزایای دیگر ترس مقدس را بررسی خواهیم کرد.

شخصی‌سازی

آیه: «دوستان من شما، اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید.» (یوحنا ۱۴: ۱۵)

نکته: ما اعتماد عیسا را صرفاً با ایمان به او جلب نمی‌کنیم. دوستی با خداوند برای کسانی است که از او می‌ترسند.

تأمل: آیا ارزش آن را دارد که بی‌درنگ و به طور کامل از عیسا اطاعت کنیم، حتا اگر منطقی نباشد، حتا اگر منفعت شخصی نداشته باشد یا حتا اگر دردناک باشد؟ آیا دوستی با او ارزش این را دارد؟

دعا: خداوند، من بیش از هر چیزی آرزو دارم که یکی از دوستان صمیمی تو باشم. نمی‌خواهم تو را از دور بشناسم؛ بلکه می‌خواهم به تو نزدیک شوم. من ترس خداوند را انتخاب می‌کنم. می‌خواهم بی‌قید و شرط از تو اطاعت کنم، تو را با تمام قلب، روح، جسم و نیرویم دوست داشته باشم، و مردم را در حقیقت و راستی مانند تو دوست داشته باشم. در نام عیسا مسیح، آمین.

اعتراف: من دوستی با عیسا را انتخاب می‌کنم! هر چه او به من فرمان دهد، اطاعت خواهم کرد.

مزایای
گنج
خداوند

هفته ششم

«مسیر پاهای خویش را هموار گردان
که همه راه‌هایت استوار خواهد شد.»

-امثال ۴:۶۲-

۶۳. تحقق وعده‌های خداوند

اکنون بیايید توجه خود را به مزایای بی‌شمار ترس مقدس معطوف کنیم. ما قبلاً چند مورد، از جمله بزرگ‌ترین آنها یعنی صمیمیت با خدا را بررسی کردیم. اکنون بیايید با کشف این معرفت ادامه دهیم:

«وه که چه عظیم است احسان تو که برای ترسندگان ذخیره کرده‌ای.» (مزمور ۱۹:۳۱)

پیش از شروع این بحث هیجان‌انگیز، مهم است که یک سوء تفاهم رایج را برطرف کنیم. مردم، اغلب کتاب مقدس را از دریچه تجربه خودشان یا دیگران تفسیر می‌کنند؛ به جای این که اجازه دهند کتاب مقدس خودش تجربه آنها را شکل دهد. در اصل، وعده‌های خدا به عنوان سناریوهای «موفق یا ناموفق» در نظر گرفته می‌شوند، با این تفکر که اگر خدا این را برای من بخواهد، فوق‌العاده است. اما اگر نه، او قدرت مطلق است و من باید آن را بپذیرم. این باور نشان می‌دهد که خداوند بین فرزندانش تبعیض قائل می‌شود، که درست نیست. این تفکر، به راحتی می‌تواند خشم پنهان و ناگفته‌ای را علیه خداوند ایجاد نماید.

داستان واقعی کاملاً متفاوت است؛ اغلب ما باید برای آنچه خدا می‌گوید، مبارزه کنیم. برای توضیح بیشتر، برای اثبات این حقیقت به کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم.

ببایید یکی از وعده‌های کتاب مقدس را بررسی کنیم که بیشتر مردم آن را به صورت خودکار در نظر می‌گیرند. خدا به ابراهیم گفت: «زیرا نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.» (پیدایش ۲۱: ۱۲). این کلام خدا، همراه با سخنان پیشین، وعده الهی را آشکار می‌سازد: حقیقتی را که ابراهیم، پدر یک ملت است و مسیح آینده از نسل اسحاق خواهد آمد. با در نظر گرفتن این موضوع، ببایید ببینیم نسب اسحاق چگونه آغاز شد، ابتدا به این موضوع که چگونه خدا دختری را برای ازدواج او انتخاب کرد، می‌پردازیم. خدمتکار ابراهیم به سرزمین ارباب خود می‌رود تا برای اسحاق عروسی بیابد. پس از یک سفر طولانی، او در کنار اهالی آنجا می‌ایستد و برای نشانه‌ای غیرقابل انکار از جانب خدا دعا می‌کند. نشانه این بود؛ دختری که بدون درخواست او به ده شترش آب بدهد؛ «او همان باشد که برای خدمت اسحاق مقرر داشته‌ای.» (پیدایش ۲۴: ۱۴).

در اینجا کمی مکث کرده و توجه کنیم که شتر پس از یک سفر طولانی در بیابان می‌تواند در عرض پانزده دقیقه بین سی تا پنجاه گالن آب بنوشد. این عدد را در ده شتر ضرب کنید؛ این مقدار آبی است که دختری بخواهد داوطلبانه آن را از چاه بکشد. دعای او باید به طور معجزه‌آسایی مستجاب می‌شد، اما ربکا کاملاً خواسته او را برآورده می‌کند! شکی نیست، او توسط خدا به عنوان همسر اسحاق انتخاب شده است.

پس از بازگشت خدمتکار با ربکا به خانه، اسحاق و ربکا ازدواج کردند. اما مانع بزرگی برای تحقق این وعده وجود داشت - او نازا بود و نمی‌توانست بچه‌دار شود! آیا خدا اشتباه کرده است؟ آیا او نمی‌دانست که ربکا نمی‌تواند باردار شود؟ چگونه می‌توان به این وعده عمل کرد؟ چرا او را انتخاب می‌کند؟ اسحاق و ربکا چه باید بکنند؟ آیا آنها فقط باید منتظر تحقق وعده باشند - تا زمانی که رحم او روزی به طور معجزه‌آسایی بارور شود؟

در جستجوی پاسخ خود، ببایید به ابراهیم به عنوان نخستین نشانه خود نگاه کنیم؛ او کسی است که جسورانه دعا می‌کرد و خدا را به چالش کشید تا به ذات خود پایبند باشد و سدوم و عموره را به خاطر ده پارسا ویران نکند. کتاب مقدس می‌گوید که او به پسرش می‌آموزد تا همین کار را انجام دهد (پیدایش ۱۸: ۱۹). با دانستن این مطلب می‌خوانیم:

«اسحاق برای همسرش نزد خداوند دعا کرد، زیرا او نازا بود. خداوند دعایش را مستجاب فرمود و همسرش ربکا باردار شد.» (پیدایش ۲۵: ۲۱)

اگر وعده‌ای از خدا وجود داشت که بدون دخالت انسان اتفاق می‌افتاد، این وعده توانایی ربکا برای بچه‌دار شدن بود. اما این طور نبود. برای اطمینان از وعده خدا،

تحقق وعده‌های خداوند

اسحاق اقدام بسیار خاصی انجام داد؛ او مجبور شد التماس کند. فرهنگ لغات عبری می‌گوید: «معنای اساسی این کلمه فریاد به سوی خداوند است.» بنابراین این فقط یک دعای معمولی نبود، بلکه درخواستی پرشور بود، دعایی که جواب منفی را نمی‌پذیرفت. دعایی که خدا را خشنود می‌کرد. کتاب مقدس می‌گوید:

«دعای شخص پارسا، با قدرت بسیار عمل می‌کند.» (یعقوب ۵: ۱۶)

یعقوب رسول می‌گوید که دعای مؤثر، دعای جدی و پرشور است. او دعای ایلیا برای باران را مثال می‌زند. ایلیا در حالی که سرش میان زانوانش بود و با شور و شوق دعا می‌کرد، هفت بار خدمتکار خود را فرستاد تا ببیند آیا ابرهای بارانی در حال آمدن هستند یا خیر. ایمان او سبب شد تا زمانی که وعده خدا در زمین محقق نشده است، تسلیم نشود (اول پادشاهان ۱۸: ۴۱-۴۵). اسحاق اراده خدا را می‌دانست و مشتاقانه برای استقرار آن بر روی زمین فریاد می‌زد. آیا این مساله در مورد همه ایمانداران صدق می‌کند؟ به ما گفته شده است:

«خداوند، کلام تو جاودانه در آسمان‌ها استوار است.» (مزمور ۱۱۹: ۸۹)

کلام خدا در آسمان استوار است. این مساله که فقط به آسمان اشاره شده و نامی از زمین برده نشده است، تصادفی نیست. اما چرا؟ مزمورنویس دلیل آن را بیان می‌کند: «آسمان‌ها، آسمان‌های خداوند است، اما زمین را به بنی‌آدم بخشیده است.» (مزمور ۱۱۵: ۱۶). ولی خدا زمین را برای مدتی به انسان‌ها اجاره داده است.

در اوایل ازدواجمان، من و لیزا یک آپارتمان اجاره کردیم. ما مالک آن نبودیم، اما آن آپارتمان برای ما بود تا در آن زندگی کنیم و خانه خود را بسازیم. مالکان خانه به آنجا نیامدند تا بر نحوه چیدمان مبلمان، تزئین خانه یا نوع زندگی ما در آنجا نظارت کنند. با این حال، اگر کمک می‌خواستیم، با مالک تماس می‌گرفتیم.

این مساله که خدا مالک زمین است، اما آن را به انسان‌ها اجاره داده است، کاملاً شبیه مثال بالا است و توضیح می‌دهد که چرا خداوند به باغ نیامد و میوه را از دست آدم بیرون نکشید. او به انسان‌ها فرمانروایی بر زمین را بخشید (پیدایش ۱: ۲۶-۲۸). با این درک، اکنون باید پرسیم که کلام خدا چگونه بر روی زمین استوار می‌شود؟ به ما گفته شده است: «به گواهی دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت خواهد شد.» (دوم قرنتیان ۱: ۱۳). و

خداوند در اشعیا می‌فرماید:

«کلام من که از دهانم صادر می‌شود؛ بی‌ثمر نزد من بازخواهد گشت، بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد.» (اشعیا ۵۵:۱۱)

جالب اینجاست که در هر دو آیه به «دهان» اشاره شده است. دهان خدا اراده او را بیان می‌کند، اما انسان - که در زمین به او اختیار داده شده است - باید آن را با زبان خود بیان کند تا اراده خدا بر روی زمین مستقر شود. در اصل ما از خدا درخواست می‌کنیم که برای کمک به ما به زمین بیاید. اکنون، وعده او همان طور که در آسمان استوار است، در زمین نیز هست. به بیان ساده، تازمانی که ما نخواهیم اراده او انجام شود، او به زور قدم به «زمین استیجاری» ما نمی‌گذارد.

خداوند به ابراهیم وعده داد بود که نسل او از اسحاق خواهد بود. آیا می‌توانید اسحاق را تجسم کنید که می‌گوید: «خدای پدرم، تو وعده داده‌ای که قومی از من خواهد آمد و نسل من برکت خواهد یافت. از تو می‌خواهم که رحم همسرم را برای بچه‌دار شدن بارور کنی، آمین!». در نتیجه، اراده خدا برقرار شد. حال بیایید به بزرگترین نمونه خود، یعنی عیسی‌ای مسیح نگاهی بیندازیم:

«او در ایام زندگی خود بر زمین، با فریادهای بلند و اشکها به درگاه او که قادر به رهانیدنش از مرگ بود، دعا و استغاثه کرد و به خاطر تسلیمش به خدا مستجاب شد.» (عبرانیان ۵:۷)

باز هم با واژه «استغاثه» مواجه می‌شویم، اما این بار با احترامی عمیق به خدا همراه شده است که نشانه دیگری به ما می‌دهد؛ برای تحقق وعده خدا بر روی زمین نه تنها ایمانی قوی و بی‌پایان لازم است، بلکه به ترس خداوند نیز نیاز است تا وعده‌هایی که خدا به قومش داده، محقق گردد. توجه کنید که خدا دعاهای عیسا را «شنید». دعا کردن یک چیز است، اما شنیدن چیز دیگری است. آیا دعاهایی وجود دارند که شنیده نمی‌شوند؟ بله؛ یعقوب می‌نویسد: «آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید.» (یعقوب ۴:۳). باز هم اشاره می‌شود که باید به انگیزه‌های خود نگاه کنیم و ترس خداوند همان چیزی است که انگیزه‌های ما را کنترل می‌کند. هنگامی که از خدا می‌ترسیم، می‌توانیم با شجاعت دعا کرده و اعلان نماییم که وعده‌ها

تحقق وعده‌های خداوند

یا اراده خدا همان طور که در آسمان اجرا می‌شوند، در زمین نیز اجرا خواهند شد. شاید به همین دلیل است که پولس رسول در ایام پایانی خود بر روی زمین می‌نویسد: «در نبرد نیکوی ایمان پیکار کن و به دست آور آن حیات جاویدان را.» (اول تیموتائوس ۶: ۱۲). این یک مبارزه است و ما با ایمان، آنچه را که حیات جاویدان فراهم می‌کند، به دست می‌آوریم.

شخصی‌سازی

آیه: «او آرزوی ترسندگان خود را برمی‌آورد؛ و فریاد کمکشان را شنیده، نجاتشان می‌بخشد.» (مزمور ۱۴۵: ۱۹)

نکته: اغلب مردم کتاب مقدس را از دریچه تجربه -خودشان یا دیگران- تفسیر می‌کنند - به جای این که اجازه دهند کتاب مقدس، خود، تجربه آنها را شکل دهد.

تأمل: آیا به خاطر تجربیات خودم یا دیگران اجازه داده‌ام تا باورهایم از آنچه در کتاب مقدس اعلام شده است، منحرف گردد؟ آیا وعده‌های تحقق نیافته‌ای در زندگی من، خانواده‌ام یا در دنیای پیرامونم وجود دارد؟ آیا به زندگی خارج از این وعده‌های الهی بسنده کرده‌ام؟ آیا حاضرم برای تحقق این وعده‌ها در زمین با التماس دعا کنم؟

دعا: خداوند، در نام عیسای مسیح، مرا به خاطر تنبلی روحانی، رضایت به وعده‌های محقق نشده و عدم مبارزه برای آنچه که کلام تو اعلام می‌کند، ببخش. من برای شکل دادن به مسیر خود، به جای تلاش برای تثبیت اراده تو، به تجربیات گذشته نگاه کرده‌ام. توبه کرده و مبارزه در نبرد نیکوی ایمان را انتخاب می‌کنم، تا اراده تو همان گونه که در آسمان محقق می‌شود، در زمین نیز، اجرا گردد. آمین.

اعتراف: انتخاب می‌کنم تا در نبرد نیکوی ایمان بجنگم و آنچه را حیات جاویدان اعلام می‌کند، به دست آورم تا اراده خداوند را در دنیای پیرامون خود ببینم.

مردمانی که از خدا می‌ترسند،
بی‌باکانه با زندگی روبه‌رو می‌شوند
و آنهایی که از خدا نمی‌ترسند،
در نهایت از همه چیز می‌ترسند.

-ریچارد هالورسون

۷۳. ترسی که ترس‌های دیگر را از بین می‌برد

ما در جهانی پر از ترس و اضطراب زندگی می‌کنیم و عیسا به ما می‌گوید که آنها تشدید خواهند شد. توصیف او از آینده واقعاً نگران‌کننده است: «مردم از تصور آنچه باید بر دنیا حادث شود، از فرط وحشت بیهوش خواهند شد.» (لوقا ۲۱:۲۶). این ترس‌ها و نگرانی‌ها جای امید، صلح و آرامش را می‌گیرند و ناآرامی، دل‌های سنگین و عذاب مداوم را به جای می‌گذارند. پس پانزهر آن چیست؟

«به راستی خداوند در حالی که دست نیرومندش بر من بود، با من سخن گفت و مرا هشدار داد که از راه این مردمان پیروی نکنم و گفت: هر آنچه را این قوم دسیسه می‌خوانند، شما دسیسه‌مخوانید؛ از آنچه آنان می‌ترسند، مترسید، و در هراس مباشید. آن که باید مقدس شمارید، خداوند لشکرها است؛ اوست که از او باید بترسید، و اوست که از او باید در هراس باشید. او برای شما مکان مقدس خواهد بود.» (اشعیا ۸: ۱۱-۱۴)

ترس مقدس همه ترس‌ها و اضطراب‌های دیگر را از بین می‌برد، زیرا پشتوانه آن وعده خدا برای حفظ امنیت است. لحظه‌ای بایستید و به این واقعیت فکر کنید؛ تصور کنید تمام نیروهای مسلح ایالات متحده برای محافظت از شما تعیین شده‌اند. هر ژنرال،

به افسران رده پایین تر از خود اطلاع می‌دهد که حفاظت از شما در اولویت قرار دارد و هر چیزی که برای امنیت شما لازم است، باید اجرا شود. طیف کاملی از تسلیحات پیشرفته متعهد به حفاظت از شما در هر کجا که هستید، می‌باشد. این کار تقریباً غیرقابل تصور است، اما اگر اتفاق بیفتد، مطمئن هستم که شما احساس امنیت و آرامش خواهید کرد. اما اینها در برابر آنچه خداوند می‌گوید رنگ می‌بازند: «برای تو مکان مقدس خواهم بود». جای تعجب نیست که به ما می‌گویند:

«وه که چه عظیم است احسان تو که برای ترسندگانذخیره کرده‌ای، و آن را برای کسانی که در تو پناه می‌جویند، در برابر چشمان بنی‌آدم به عمل می‌آوری. ایشان را در مخفیگاه حضور خود از دسیسه‌های آدمیان پنهان می‌کنی؛ آنها را در خیمه خود از زبان‌های ستیزه‌گر ایمن می‌داری.» (مزمور ۳۱: ۱۹-۲۰)

وعده احسانی عظیم، یعنی پنهان شدن در پناه حضور خداوند، در امان بودن از کسانی که می‌خواهند به ما آسیب برسانند، به همه داده نشده است، بلکه تنها از آن کسانی است که از خدا می‌ترسند. من و لیزا سال‌ها دروغ، تهمت، اتهام و تهدید علیه خود را تحمل کرده‌ایم. گاهی به شوخی به دوستانم می‌گفتم: «نام مرا در گوگل جست‌وجو نکنید. زیرا غرق مقالاتی می‌شوید که مرا محکوم می‌کنند». اما ما تصمیم گرفتیم که سکوت کنیم و از خود دفاعی نکنیم. در عوض، حملات را به کسی که از او می‌ترسیم، بسپاریم و شاهد حمایت همیشگی او بوده‌ایم. این کار آسان نبوده است؛ زمان‌هایی بوده که به معنای واقعی کلمه دستانم را به حالتی که گویی تهدیدها و اتهامات در آنها قرار دارند، به سوی آسمان بلند کرده و فریاد زده‌ام: «پدر، اینها را به دست تو می‌سپارم، لطفاً از ما محافظت کن!». و او هرگز ما را ناامید نکرده است.

ما شاهد بوده‌ایم که ترس مقدس از بسیاری از افرادی که می‌شناسیم، محافظت کرده است. چندین سال پیش با ۱۵۰۰ نفر در شهر خودم صحبت کردم. در حین خدمت، بسیاری، ترس خود را با ترس خداوند جایگزین کردند. عصر روز بعد، وقتی مادر و دختری، از جمله کسانی بودند که از ترس رها شده بودند، پس از خرید به خانه‌شان بازمی‌گشتند، با سه مرد که چاقو و اسلحه داشتند، روبه‌رو شدند. مردها با خشونت دستور دادند که وارد خانه شوند. به احتمال زیاد قصد آنها دزدی، تجاوز جنسی و احتمالاً قتل این دو خانم بوده است.

ترسی که ترس‌های دیگر را از بین می‌برد

آن مادر بعدها گفت: «اگر شب قبل، آن اتفاق نیفتاده بود، من از ترس یخ می‌زدم، زبانم بند می‌آمد و به خواسته‌های آنها عمل می‌کردم». اما او تعریف کرد که دستور آنها را برای وارد شدن به خانه نادیده گرفتم و بلافاصله شروع کردم به دعا کردن با صدای بلند و از عیسا خواستم تا ما را نجات دهد. هر چه بیشتر فریاد می‌زدم، اعتماد به نفس، قدرت و آرامش من نیز بیشتر می‌شد.

مردان شروع به لرزیدن کردند و قاطعانه به من دستور دادند که دست از دعا بردارم. سرانجام کاسه صبر آنها لبریز شد و با عصبانیت فریاد زدند: «بس کن، بس کن، این دعا را بس کن!» این سه مرد برای ملاقات با چنین زنان مطمئنی آمادگی نداشتند. مهاجمان گیج شده بودند و در حالی که روی مادر تمرکز کرده بودند، دختر توانست به داخل خانه برود و کمک بخواهد. وقتی مردان ناگهان متوجه شدند که دختر نیست، فرار کردند.

در همان سال، زمانی که در هیوستون، تگزاس خدمت می‌کردم، زن جوان دیگری ترس‌های خود را با ترس مقدس جایگزین کرده بود. یک هفته پس از خدمت، زمانی که او از یک مرکز خرید بیرون آمد و سوار ماشینش شد، متوجه شد مردی با چاقو در صندلی عقب ماشین پنهان شده است. مرد به او دستور داد که رانندگی کند. اما زن جوان به جای این که بترسد، عیسا را صدا زد و دست از این کار نکشید. ساعت‌ها با مردی رانندگی کرد که از او خواسته بود ساکت شود، اما او نپذیرفته بود. در نهایت آن مرد گفت: «بزن کنار!» و وقتی این کار را کرد، مرد در پشتی را باز کرده و فرار کرد.

زمانی پادشاه آرام بر الیشع نبی خشمگین شد و برای دستگیری او سپاهی فرستاد. خدمتکار الیشع اولین کسی بود که سربازان، اسب‌ها و ارابه‌ها را دید. او به شدت ترسیده بود.

«الیشع پاسخ داد: مترس زیرا آنانی که با ما می‌اند که با ایشانند، بیشترند.

و دعا کرد و گفت: ای خداوند، چشمان او را بگشا تا ببیند.» (دوم پادشاهان ۶:

۶-۱۷). خداوند چنین کرد و خادم در دامنه کوه، انبوهی از اسب‌های آسمانی

و ارابه‌های آتشین دید.

عیسا اغلب با جماعتی مواجه می‌شد که سنگ برمی‌داشتند تا به سوی او پرتاب کنند. بار دیگر جمعیتی سعی کردند او را از صخره به پایین بیندازند، اما در هر موقعیتی که زندگی او را تهدید می‌کرد، او بدون آسیب از آنجا دور می‌شد (لوقا ۴: ۲۹ و یوحنا ۸: ۵۹ و ۱۰: ۳۹ مطالعه شود).

تنها زمانی که خدا به کسی که از او می‌ترسد اجازه می‌دهد که در رنج بیفتد، زمانی است که این رنج از بالا و به خاطر جلال خدا به او داده شود. اما حتا در این مواقع نیز اطمینان خاطری وجود دارد که ترس مقدس، ترس انسان را از بین می‌برد. سه مرد جوان عبری را در نظر بگیرید که به حضور قدرتمندترین پادشاه روی زمین، نبوکدنصر پادشاه بابل، آورده شده‌اند. او بت بزرگی ساخته بود و فرمان داده بود که هر وقت صدای آلات موسیقی در زمین شنیده شود، همه مردم در برابر آن تعظیم کنند. این سه جوان از خدا می‌ترسیدند و با نافرمانی از دستور پادشاه، از انجام گناه سر باز زدند. آنها را نزد نبوکدنصر که بسیار عصبانی بود، آوردند؛ کسی که می‌توانست فوراً آنها را در کوره آتش بیندازد. آیا این مردان جوان ترسیدند؟ بیایید پاسخ آنها به یک پادشاه خشمگین را بخوانیم:

«اگر چنان کنی که می‌گویی، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است ما را از کوره آتش سوزان برهاند، و او ما را از دست تو، پادشاه، خواهد رهانید. ولی حتا اگر نرھاند، پادشاه، بدان که خدایان تو را نخواهیم پرستید و تمثال طلا را که بر پا داشته‌ای، سجده خواهیم کرد.» (دانیال ۳: ۱۷-۱۸)

چه اعتماد به نفسی! آنها آرام و بی‌باک ماندند، در حالی که کتاب مقدس می‌گوید: «آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و حالت چهره‌اش بر شدّ رک و میشک و عبْدِنغو دگرگون شد.» (آیه ۱۹).

این مردان از خدا می‌ترسیدند، بنابراین می‌دانستند که او آنها را با زندگی یا مرگ نجات خواهد داد. آنها را به داخل کوره انداختند، اما آنها سالم بیرون آمدند، بدون این که حتا بوی دودی بر آنها باشد. آنان نترسیدند، حتا اگر به قیمت جانشان تمام می‌شد. پولس رسول، مردی که به شدت از خدا می‌ترسید، نیز همین نگرش را داشت. او هنگام مواجهه با اعدام احتمالی اظهار داشت: «امید دارم که در هیچ چیز سرافکنده نخواهم شد، بلکه با کمال دلیری، اکنون نیز چون همیشه، مسیح در بدنم جلال خواهد یافت، خواه در مرگ و خواه در زندگی. زیرا مرا زیستن مسیح است و مردن، سود.» (فیلیپیان ۱: ۲۰-۲۱) چرا مردن برای جلال دادن مسیح «بهتر» یا به تعبیر ترجمه‌های دیگر «بسیار بهتر» از زندگی است؟ ترس خدا که سرآغاز حکمت است، دید درستی از دنیا و آخرت به ما می‌دهد. به همین دلیل است که عیسا می‌گوید: «از کسانی که جسم را

ترسی که ترس‌های دیگر را از بین می‌برد

می‌کشند اما قادر به گشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.» (متا ۱۰:۲۸)

سال‌ها پیش در مسیر خدمت وقتی نگران فرزندانم بودم، خدا با من صحبت کرده و گفت: «جان، هر ترسی که در زندگی داری نشان می‌دهد که آن را زیر صلیب نگذاشته‌ای و هنوز صاحب آن بخش از زندگی هستی!». من آن شب توبه کردم، پسرانمان را کاملاً به خدا سپردم و دیگر نگران امنیت آنها نبودم. ترس خداوند ما را هدایت می‌کند تا همه‌چیز را تسلیم عیسا کنیم. وقتی این کار را انجام می‌دهیم، به گونه‌ای زندگی می‌کنیم که دیگران آرزوی آن را دارند، اما نمی‌توانند به آن برسند؛ آرامش، اعتماد به نفس و رهایی از ترس.

شخصی‌سازی

آیه: «ترس خداوند به حیات رهنمون می‌شود؛ انسان با شکم سیر شب را به سر می‌برد و گزندی به او نمی‌رسد.» (امثال ۱۹:۲۳)

نکته: هر ترس ناسالمی در زندگی‌تان نشان می‌دهد که آن را زیر صلیب نگذاشته‌اید و هنوز صاحب آن بخش از زندگی‌تان هستید.

تأمل: در چه بخش‌هایی از زندگی با ترس مبارزه می‌کنم؟ سلامتی، مسائل مالی، ازدواج، فرزندان، شغل، تحصیل، طرد شدن، آزار و اذیت به خاطر ایمانم، یا جنبه‌های دیگر زندگی؟ آیا این بخش‌های زندگی‌م را به طور کامل به خداوند عیسا سپرده‌ام یا هنوز مالک آنها هستم؟

دعا: خداوند، مرا ببخش که همه چیز (هر چیزی که شامل آن می‌شود) را به تو نسپردم. با اندیشیدن به آنها متوجه شدم که اختیارشان هنوز در دستان من است. این ناامنی، فقدان ترس مقدس را در این زمینه از زندگی‌م آشکار کرده است. پس توبه می‌کنم و متعهد می‌شوم تمام بخش‌های زندگی‌م را (که شامل همه‌چیز می‌شود) به خداوند عیسا بسپارم. آمین.

اعتراف: عیسا خدای من است. من مالکیت تمام بخش‌های زندگی‌م را به او می‌سپارم، باشد که طبق اراده او انجام شود.

«جوان را در رفتن به راهی که در خور
اوست تربیت کن، که تا پیری هم از آن
منحرف نخواهد شد.»

-امثال ۶:۲۲-

۸۳. میراث

ترس مقدس مزیت بزرگ دیگری هم دارد و آن میراث مقدس است. اجازه دهید چند سوال از شما بپرسم. وقتی به «بندیکت آرنولد»^{۱۲} فکر می‌کنید، چه چیزی به ذهنتان می‌رسد؟ آیا نخستین چیزی است که به ذهنتان خطور می‌کند، «خائن» است؟ مادر ترزا چطور؟ آیا به «جمعیت مبلغان خیریه»^{۱۳} فکر می‌کنید؟ آدولف هیتلر چطور؟ آیا فکر می‌کنید او «دیکتاتوری ظالم بود که میلیون‌ها نفر را به قتل رساند»؟ آلبرت انیشتین چطور؟ آیا به کسی که «نظریه نسبیت را کشف کرد» فکر می‌کنید؟

احتمالاً افکاری که به ذهن شما درباره این افراد شناخته شده رسید، میراث آنان می‌باشد. واقعیت این است که همه ما میراثی از خود به جای می‌گذاریم. بنابراین، سوالی که باید از خود بپرسیم این است که آیا از میراث من به خوبی به یاد می‌شود یا به بدی از آن یاد می‌کنند؟ اما سوال بزرگتر این است که میراث ما در آسمان برای ساختن ملکوت ابدی خداوند چگونه است؛ مفید است یا مضر؟!

بر اساس «مریام وبستر»، یکی از تعاریف واژه میراث «چیزی است که از اجداد یا نیاکان منتقل یا دریافت شده است». ترس خدا چگونه بر آیندگان ما تأثیر می‌گذارد؟ برای شروع، به پدر ایمان، ابراهیم، بازگردیم. در کوه، هنگامی که فرشته او را از کشتن اسحاق با جاقو باز داشت، خداوند به او گفت:

۱۲ فرمانده نظامی در جنگ‌های استقلال آمریکا بود. او در آغاز برای ارتش ایالات متحده خدمت می‌کرد، اما بعد به ارتش بریتانیا پیوست (مترجم)

۱۳ Missionaries of Charity: خیریه‌ای که توسط مادر ترزا در سال ۱۹۵۰ برای مراقبت از افراد فقیر در کلکته هند تأسیس شد (مترجم)

«تو را برکت خواهم داد و نسلت را [...] کثیر خواهم ساخت. نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد.» (پیدایش ۲۲: ۱۷)

من سال‌ها این کلمات را خوانده‌ام و تعجب کرده‌ام که چرا دو بار تکرار شده‌اند.^{۱۴} سرانجام، کنجکاویم به بهترین شکل ممکن پاسخ داده شد؛ برای این کار دست به دامان یک خاخام شدم، او پاسخ داد: «در تفکر یهودی، وقتی دو بار به چیزی اشاره می‌شود، منظور افزایش و تکثیر آن است... و در اینجا به دلیل اینکه یک فعل، زمان حال و دیگری، زمان آینده است، به معنای توصیف نعمتی برای ابراهیم است، اما خداوند وعده داده است که نسل او را برکت خواهد داد. به عبارت دیگر، خدا می‌گوید: ابراهیم تو را برکت می‌دهم، و از طریق فرزندان نیز همچنان تو را برکت خواهم داد!». فرزندان ما از ترس مقدس بهره می‌برند: «نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد». این فوق‌العاده است و ما در مورد آن بحث خواهیم کرد، اما ابتدا به حقیقت دیگری که در توضیحات خاخام وجود دارد، می‌پردازیم. ترس مقدس از طریق نسل‌مان همچنان به ما برکت می‌دهد و این نه تنها در زندگی فعلی ما، بلکه تا ابد صادق است. ماندگاری ما تحت تأثیر فرزندانمان قرار دارد که با ایجاد افتخار و تأثیر بیشتر برای ما، در آینده نزدیک و زندگی بعدی ما تأثیر می‌گذارند. برای روشن شدن موضوع، اجازه دهید مثالی بزنم. «آرچی منینگ» به مدت ده فصل در تیم «نیو اورلئان سنتز» یک کوارتربک^{۱۵} بود. تیم تحت رهبری تهاجمی او، فقط یک بار به تساوی رسید و نه فصل دیگر، بازنده بودند. بیشتر مردم او را فراموش کردند، اما دو پسرش، «پیتون» و «الی»، در مجموع چهار جام ابرقهرمانی را بردند و به عنوان برنده جام ابرقهرمانی و برنده جایزه بهترین بازیکن لیگ شناخته شدند. اکنون افراد بیشتری «آرچی» را به خاطر پسرانش می‌شناسند و در نتیجه، او افتخار و نفوذ بیشتری در دنیای ورزش به دست آورده است. در ابدیت، بسیاری به دلیل اطاعت فرزندانشان در بنای پادشاهی خدا، افتخار و نفوذ بیشتری خواهند داشت. ابراهیم یک مثال عالی است؛ تأثیر ابدی او توسط فرزندان او افزایش خواهد یافت - یوسف، سموئیل، داوود، دانیال، اشعیا و البته عیسا، که فقط تعدادی از آنها هستند. حتی اکنون نیز میراث او ادامه دارد. این برکت شامل همه کسانی که از خدا می‌ترسند، می‌شود: «او تا ابد در یادها می‌ماند» و «شاخص باعزت برافراشته خواهد شد.» (هم‌مور ۱۱۲: ۶ و ۹). بسیاری فکر می‌کنند که در ملکوت همه چیز از نو شروع می‌شود. اما این درست نیست. ما، به عنوان ایمانداران، از قبل شروع به شکل دادن تاریخی جاودانه

۱۴ در ترجمه انگلیسی آیه فوق، کلمات multiply و bless دو بار آورده شده است (مترجم)

۱۵ کوارتربک، وظیفه پخش توپ را رو به جلو در هر بازی فوتبال آمریکایی بر عهده دارد، و از این جهت نقطه آغازین تهاجم علیه تیم مقابل است.

کرده‌ایم، زیرا به ما گفته شده است: «پارسی‌اش جاودانه پاینده است.» (مزمور ۱۱۲:۹). اکنون به وعده خداوند مبنی بر این که فرزندان ما پیروز خواهند بود، بپردازیم؛ آنها «دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد.» به زبان عامیانه‌تر امروزی‌تر، می‌توان گفت که فرزندان ما توسط کسانی که خدا را تحقیر می‌کنند، مغلوب نمی‌شوند؛ بلکه رهبران و تأثیرگذاران موفقی خواهند بود (تثنیه ۲۸:۱۳). ممکن است فکر کنید این وعده، فقط برای ابراهیم و نسلی که مستقیم از اوست، صدق می‌کند. اما به ما گفته می‌شود: «او چنین کرد تا برکت ابراهیم در مسیح عیسا نصیب غیریهودیان گردد، و تا ما آن روح را که وعده داده شده بود، از راه ایمان دریافت کنیم.» (غلاطیان ۳:۱۴). این خبر فوق‌العاده‌ای است.

«خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد، و از انجام فرمان‌های او لذت بسیار می‌برد. فرزندان او از دلاوران زمین خواهند بود، نسل صالحان مبارک خواهند بود.» (مزمور ۱۱۲: ۱-۲)

کلمه نسل به معنای «زمان طولانی» است و به آیندگان ما اشاره دارد. زکریا نبوت کرد: «رحمت او نسل اندر نسل است، همه ترسندگان او را در برمی‌گیرد.» (لوقا ۱:۵۰). نه تنها فرزندان ما موفق خواهند بود، بلکه این وعده شامل نسل‌های بعدی هم خواهد شد. یک نمونه عالی از این موضوع، در زندگی دو مردی یافت می‌شود که هر دو در اوایل قرن هجدهم به دنیا آمده‌اند.

نخستین نفر «مکس جوکس» است. در سال ۱۸۷۴ جامعه‌شناسی به نام «ریچارد داگدیل» از سیزده زندان محلی، در شمال ایالت نیویورک بازدید کرد. او شش نفر را با چهار نام خانوادگی مختلف کشف کرد که با هم خویشاوند خونی بودند. این امر کنجکاوای او را برانگیخت و او را به بررسی عمیق سلسله خانوادگی آنها سوق داد. این تحقیق، او را به یک مهاجر هلندی به نام «مکس جوکس» رساند که بین سال‌های ۱۷۴۰-۱۷۲۰ به دنیا آمده بود. پس از سال‌ها تحقیق دقیق، داگدیل ۵۴۰ نسل از فرزندان جوکس را شناسایی کرد؛ از جمله آن‌ها ۷۶ نفر مجرم محکوم، ۱۸ نفر صاحب روسپی‌خانه، ۱۲۰ نفر روسپی و بیش از ۲۰۰ نفر دریافت‌کننده کمک‌های دولتی بودند. به طور خلاصه، گناهان نسل اندر نسل آنها منجر به انبوهی از رفتارهای نامناسب شده بود و ده‌ها میلیون دلار به ارزش پول امروز، برای دولت هزینه برداشته بود.

اکنون بیایید او را با «جانانان انواردن» که در همان دوره زمانی متولد شده بود، مقایسه کنیم. او یک مبلغ دینی بود که کتاب‌های متعددی تألیف کرد و بسیاری را الهام بخشید

تا انجیل را به ملت‌های دیگر برسانند. او در سال ۱۷۲۷ با «سارا پیرپونت» ازدواج کرد. این زوج به شدت از خدا می‌ترسیدند. آنها هر شب پیش از رفتن به رختخواب، با هم دعا می‌کردند و کتاب مقدس می‌خواندند. آنها یازده فرزند داشتند، و جاناتان هر روز برای هر کودک دعای برکت می‌کرد. او می‌گفت: «هر خانه باید یک کلیسای کوچک باشد.»

تعداد ۱۳۹۴ فرزند شناخته‌شده جاناتان و سارا، وعده خدا را برای کسانی که از او می‌ترسند، به تصویر می‌کشند؛ وعده‌ای که آنها دروازه‌های دشمنانشان را تصرف کرده و فرزندانسان در هر جایی موفق خواهند بود. در میان فرزندانسان، ۱۳ رئیس دانشگاه یا کالج، ۶۵ استاد دانشگاه یا کالج، ۳ عضو سنا در ایالات متحده، ۳۰ قاضی، ۱۰۰ وکیل، ۶۰ پزشک، ۷۵ افسر ارتش و نیروی دریایی، ۱۰۰ کشیش و مبلغ، ۶۰ نویسنده مشهور و امعاون رئیس جمهور ایالات متحده، «آرون بر» هستند. فرزندان آنها هیچ هزینه‌ای برای دولت نداشتند.

ترس‌هایی که در دوران کودکی فرزندانمان داشتیم، مربوط به این بود که زندگی آنها زود به پایان برسد، آیا آنها به خاطر این که پدرشان گاهی بیش از ۲۰۰ شب در سال در حال خدمت کردن و دور از خانه است، ناراحت خواهند شد، یا این که از خدا به خاطر خواندگی من، ناخشنود خواهند بود. یک شب، پس از خدمت در یک کنفرانس دور از خانه، متوجه شدم که عدم ترس مقدس من مانع شده است تا مالکیت زندگی آنها را به عیسا بسپارم. در دعا فریاد برآوردم: «پدر، این چهار پسر دیگر مال من نیستند؛ اکنون آنها متعلق به عیسا هستند. تو می‌توانی هر کاری که می‌خواهی با آنها انجام دهی، اما ای شیطان، تو هرگز نمی‌توانی به آنها دست بزنی!». از آن روز به بعد، دیگر ترسی از آینده‌شان نداشتیم.

به زودی خداوند یک حقیقت مهم را از طریق کلام خود برایم فاش کرد؛ فینحاس نوه هارون کاهن بود. او عاشق خدا و مردم اسرائیل بود. ترس شدید و مقدس او، او را به انجام کاری واداشت که دیگر مؤمنان از آن می‌ترسیدند؛ او با غیرت برای آنچه که درست بود ایستاد. خداوند در این باره گفت: «پس بگو، اینک من عهد سلامتی خود را به وی می‌بخشم، که برای او و برای نسل او، پس از او، عهد کهنانت جاودان خواهد بود.» (اعداد ۲۵: ۱۲-۱۳). در اصل، به خاطر ترس مقدس فینحاس، به فرزندان او وعده رابطه صمیمانه‌تری با خدا داده شد. روح القدس به من نشان داد که محافظت از پسران، مستلزم اطاعت شدید من و لیزا از اراده خداوند است.

اکنون، سال‌ها بعد، هر یک از چهار پسر ما حداقل نه سال در موسسه مسیحی بین‌المللی «مسنجر» کار کرده‌اند. دو نفر از آنها نویسنده‌هایی هستند که کتابشان منتشر شده است، همه آنها رهبر هستند و مهم‌تر از همه، آنها با ترس مقدس خدا راه

می‌روند. مردم همیشه از ما می‌پرسند که چگونه چنین مردان پارسایی تربیت کرده‌ایم. صادقانه بگویم این مساله ربطی به حکمت ما و اشتباهات زیاد ما به عنوان پدر و مادر نداشته است؛ اشتباهاتی که می‌توانست چندین جلد کتاب شود. تنها کار درستی که انجام دادیم، گام برداشتن در سطح بالایی از ترس مقدس بود.

وقتی پسران ما برای مدت کوتاهی در دوران نوجوانی‌شان سرکش و لجباز شده بودند، من و لیزا به حضور خدا فریاد برآوردیم تا عهد خود را درباره پسرانمان محقق کند و ما همچنان با ترس مقدس زندگی می‌کردیم، و هرگز ایمانمان را از دست ندادیم و شما نیز باید همین کار را انجام دهید. وعده خدا به شما ترسندگان خداوند این است که فرزندان شما «از دلاوران زمین خواهند بود.» (مزمور ۱۱۲:۲).

شخصی‌سازی

آیه: «پسرانت چون نهال‌های زیتون گرداگرد سفره‌ات. آری این چنین مبارک خواهد بود مردی که از خداوند می‌ترسد.» (مزمور ۱۲۸: ۳-۴)

نکته: وقتی در ترس مقدس زندگی می‌کنید، میراثی مهم به نسل‌های آینده‌تان منتقل می‌شود. آنها نه تنها اثرگذار خواهند بود، بلکه شما نیز از طریق آنها برکت خواهید یافت.

تأمل: چگونه به فرزندان (یا فرزندان آینده‌ام) نگاه می‌کنم؟ آیا نگران آینده آنها هستم؟ آیا آنها را به طور کامل به عیسا سپرده‌ام؟ آیا در مقابل آنها با ترس مقدس زندگی می‌کنم؟ آیا بر اساس وعده خداوند درک می‌کنم، حرف می‌زنم و دعا می‌کنم، یا بر اساس رفتار فعلی فرزندانم؟

دعا: خداوند، کلام تو می‌گوید که با راه رفتن در ترس مقدس، میراثی ماندگار را به دست خواهم آورد. من، به وعده تو ایمان دارم که فرزندانم بر روی زمین مقتدر، تأثیرگذار و موفق خواهند بود و نام تو و مرا گرامی خواهند داشت. متعهد می‌شوم که برای تحقق این وعده‌ها با غیرت دعا کنم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: فرزندان من بر روی زمین قدرتمند هستند، هر کجا که می‌روند، موفق هستند و دروازه‌های دشمنان خود را تصرف می‌کنند.

وقتی می‌خواهیم حکمت واقعی انسان
را تعریف کنیم، بهترین واژه برای
استفاده، واژه‌ای است که آشکارا ترس
خدا را بیان کند.

-آگوستین از هیپو

۹۳. مهمترین چیز

موضوع این فصل به قدری گسترده است که می‌توان یک کتاب کامل درباره آن نوشت. اما اجتناب از این کار، باعث ناقص شدن این پیام می‌شود. بنابراین این فصل را به عنوان مقدمه‌ای برای این جنبه مهم از ترس مقدس در نظر بگیرید. به این کلام که از قلب خالقمان می‌آید، گوش کنید - کلام زندگی، کلام حقیقت، کلامی که محافظت می‌کند، کلامی که پایدارتر از خورشید، ماه و ستارگان است، کلامی که مطمئن‌تر از زمینی است که بر آن ایستاده‌ایم:

«خوشا به حال کسی که حکمت را بیابد و شخصی که فهم را به دست آورد ...
هیچ یک از نفایس تو با آن برابری نتواند کرد.» (امثال ۳: ۱۳ و ۱۵)

هیچ چیز در دنیا با ارزش‌تر از حکمت الاهی نیست. واقعاً شگفت‌انگیز است؛ هیچ چیز! به همین دلیل به ما گفته شده است: «حکمت برترین است» (امثال ۴: ۷) و در جایی دیگر می‌خوانیم: «راه‌هایش، راه‌هایی است دل‌پذیر و همه طریق‌هایش، سلامتی.» (امثال ۳: ۱۷)

ما باید در هر تصمیمی که می‌گیریم، به دنبال حکمت خداوند باشیم. زیرا به ما گفته شده است: «آن را برافراز که تو را سرافراز خواهد کرد.» (امثال ۴: ۸). چه وعده باشکوهی! در زبان عبری «سرافراز» این گونه تعریف شده است: «برافراشتن، بلند کردن، تعالی یافتن». زمانی که خداوند فردی را بلند می‌کند، هیچ فرد و هیچ شرایطی

نمی‌تواند او را پایین بیاورد! بنابراین، حکمت راهی برای داشتن اهمیت پایدار است. حکمت باید کشف شود؛ پنهان است، اما دور از دسترس نیست. یافتن آن، منافع فراوانی را به همراه دارد. پس چگونه می‌توانیم آن را پیدا کنیم؟

«ترس خداوند آغاز حکمت است.» (امثال ۹:۱۰)

کلمه عبری برای «آغاز» بسیار مهم است. در اولین آیه کتاب مقدس آمده است: «در آغاز، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید». این واژه به معنای «محل شروع» است. ترس مقدس نیز نقطه آغاز حکمت است. آن را این گونه تصور کنید: انباری پر از تمام حکمت‌هایی که برای موفقیت پایدار نیاز دارید را در نظر بگیرید که فقط یک در و یک کلید برای وارد شدن به آن وجود دارد: ترس مقدس. اشعیا می‌نویسد: «منبع [...] حکمت و دانش؛ و ترس خداوند گنج صهیون خواهد بود.» (اشعیا ۳۳:۶).

در اصل، هیچ حکمت پایداری خارج از ترس خداوند وجود ندارد. ترس مقدس آغاز حکمت پایدار است، اما فواید آن فراتر از نقطه آغاز ادامه دارد.

«ترس خداوند، چشمه حیات است تا آدمی خویشتن را از دام‌های مرگ دور بدارد.» (امثال ۱۴:۲۷)

می‌خواهم بر دو واژه کلیدی تاکید کنم؛ چشمه و دام. کلمه عبری برای چشمه، به معنای «جریان» یا یک منبع ثابت است. خوب زیستن، ناشی از تصمیمات خوب گاه به گاه نیست، بلکه ناشی از جریان ثابت تصمیمات عاقلانه است که ثمره پایدار دارد. واژه دوم «دام»، به «تله یا طعمه» اشاره دارد. «مفهوم صحیح این کلمه عبری، طعمه‌ای است که در تله شکارچی قرار می‌گیرد». هر شکارچی به خوبی می‌داند که یک تله خوب به دو چیز نیاز دارد؛ باید مخفی باشد، تا حیوان نتواند آن را تشخیص دهد، و باید طعمه داشته باشد تا حیوان را به آرواره‌های مرگبار تله بکشاند. اکنون با درک درست کلمات کلیدی، به متن دیگری نگاه کنید که وضوح بیشتری به حقیقت بیان شده، ارائه می‌دهد:

«ترس خداوند، مربی حکمت است.» (امثال ۱۵:۳۳)

با ترکیب حقایق این دو آیه، متوجه می‌شویم که ترس مقدس، چشمه‌ای یا جریانی مستمر از آموزش حکمت خدا؛ یک مشاور همیشه حاضر است که نمی‌خوابد و به طور

مداوم ما را راهنمایی می‌کند تا در زندگی، تصمیمات عاقلانه بگیریم. بشر برای هزاران سال ثابت کرده است که وقتی به حال خود رها می‌شود، جدا از حکمت خداوند، تصمیمات زیانباری می‌گیرد، در حالی که فکر می‌کند تصمیمات خوبی گرفته است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ راه‌های مرگ و نابودی، پنهان و طعمه‌گذاری شده است و هیچ تفاوتی با تله شکارچی ندارد. آنچه خوب، عاقلانه، سودمند و لذت‌بخش به نظر می‌رسد، اغلب طعمه‌ای است برای فریب دادن ما به آنچه که در نهایت بد، غیرعاقلانه، مضر و غم‌انگیز است. ترس خداوند، ما را از این امر محافظت کرده و صادقانه از این تله‌ها دور نگاه می‌دارد.

اگر به جامعه امروز نگاه کنید، مردان و زنان بزرگ و باهوشی وجود دارند که تصمیماتی می‌گیرند که کسانی که تحت تأثیر آن‌ها هستند را به ویرانی می‌کشانند. در عین حال برخی دیگر نسبت به حماقت آن‌ها نابینا هستند. کتاب مقدس می‌گوید که بارد ترس مقدس، «دل‌های بی‌فهم ایشان را تاریکی فراگرفت، اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، اما احمق گردیدند.» (رومیان ۱: ۲۱-۲۲). وقتی ذهن‌ها تاریک می‌شود، دید نیز تاریک می‌گردد؛ مسأله فقط زمان آن است که چه موقع در دام‌های پنهان و طعمه‌گذاری شده، بیفتیم.

با این حال، عکس آن نیز صادق است. هنگامی که ترس مقدس را سخت در آغوش می‌گیریم، یک مشاور خردمند همیشه حاضر و دائمی داریم که به ما توانایی تصمیم‌گیری سودمند و پایدار را می‌دهد. حتا زمانی که از تله‌های مرگبار ناآگاه باشیم، این چشمه به طور مداوم از ما محافظت می‌کند تا ناآگاهانه به دام نیفتیم.

بباید این اصل را بررسی کنیم و به مردی نگاه کنیم که با خدا عهدی نداشت، اما از او می‌ترسید؛ او آبیملیک پادشاه جرار بود. او سارا، همسر ابراهیم را به حرمسرای خود برده بود. یک شب خداوند بر او ظاهر می‌شود و می‌گوید: «اینک به سبب زنی که گرفته‌ای، می‌میری!» (پیدایش ۲۰: ۳).

آبیملیک فریاد می‌زند: «خداوندگارا، آیا قومی بی‌گناه را هلاک خواهی کرد؟ [...] من این کار را با راست‌دلی و پاک‌دستی کردم.» (آیات ۴ و ۵).

در رابطه با کلمه‌ای که در اینجا برای «خداوندگارا» استفاده شده است، گفته می‌شود که این واژه، به معنای واقعی کلمه «خداوند من» است. ترس او از خدا در نحوه‌ای که او خدا را مورد خطاب قرار می‌دهد و همچنین پاسخ او، کاملاً مشهود است. اکنون ببینید خدا به او چه می‌گوید:

«آری، می‌دانم که این کار را با راست‌دلی کردی، و من بودم که تو را بازداشت‌م تا به من گناه نوری. از همین روست که نگذاشت‌م او را لمس کنی.» (پیدایش ۲۰:۷)

ترس خداوند مشاوره بود که او از وجود آن بی‌خبر بود و از سقوط او در دام مرگ جلوگیری کرد. این دام، به دلیل روش فریبنده‌اش که سارا را به عنوان خواهر ابراهیم معرفی کردند، پنهان بود، اما ترس مقدس از او محافظت نمود. چگونه می‌شود پادشاه بت‌پرستی که نه عهد و پیمانی با خدا داشت و نه کلام مکتوب او را، از فکر ازدواج با همسر مرد دیگری به خود بلرزد؟ پاسخ را در نوشته‌های پولس می‌یابیم: «وقتی غیریهودیان که شریعت ندارند، اصول شریعت را بنا به طبیعت به جا می‌آورند، آنان هرچند فاقد شریعت‌اند، لیکن خود برای خویشتن شریعتی هستند. زیرا نشان می‌دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است، چنان که وجدانشان گواهی می‌دهد و افکارشان در برابر هم، یا آنان را متهم می‌کند یا تبرئه می‌نماید.» (رومان ۲: ۱۴-۱۵).

علاوه بر این، چگونه این پادشاه غیریهودی از فکر بودن با همسر مرد دیگری به خود می‌لرزد؛ در حالی که یک کشیش با سابقه یا کسی که سال‌ها در کلیسا حضور داشته است، با همسر مرد دیگری زنا می‌کند؛ چیزی که با گذشت زمان، بیشتر شاهد آن هستیم؟ این مسأله پیچیده‌ای نیست. حتماً اگر این رهبر یا خادم کلیسا با زبان خود اعتراف کند که به عیسا تعلق دارد، اما ترسی از خدا در دل ندارد. به ما گفته شده است:

«دریافتم که از موت تلخ‌تر، زنی است که دلش دام و تله است و دستانش کمند.
آن که مقبول خداست از دست وی خواهد گریخت، اما گناهکار گرفتار او خواهد شد.» (جامعه ۷:۲۶)

کتاب مقدس نمی‌گوید که شریران در دام گرفتار می‌شوند، بلکه گناهکار در دام می‌افتد، یعنی کسی که به دلیل عدم ترس مقدس از هدف دور شده است. این فرد به راحتی می‌تواند کسی باشد که به مسیحیت اعتراف می‌کند. یعقوب به اعتراف‌کنندگان می‌نویسد: «ای گناهکاران، دست‌های خود را پاک کنید و ای دودلان؛ دل‌های خود را طاهر سازید.» (یعقوب ۴:۸)

انجیل غربی ما که به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است، به طور سیستماتیک از طریق تعلیم فیضی جعلی که ما را متفاوت از حکمت خدا تربیت می‌کند، ترس خدا را از دل‌های ما برداشته است. این امر، چشمه ناسالمی از نصایح انحرافی ایجاد می‌کند که

نیروی بازدارنده‌ای را که از ما در برابر گناه محافظت می‌کند، حذف می‌نماید. در حالی که فیضِ اصیل با ترس مقدس در تضاد نیست.

«زیرا فیض خدا به ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است. و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویش‌داری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم.» (تیتوس ۲: ۱۱-۱۲)

ما نمی‌توانیم فیض واقعی خدا را از ترس مقدس خدا جدا کنیم، آنها با هم هستند و هر دو پیوسته ما را از تله‌های مرگبار دور می‌کنند. این آفت رفتارهای نادرست و غیر روحانی، در میان افرادی که ادعای عهد و پیمان با خدا دارند، مساله تازه‌ای نیست. در طول تاریخ اسرائیل و کلیسا، ما شاهد چنین الگویی بوده‌ایم، اما در این روزهای آخر که عیسا گفته بود به وسیله فریب شناخته خواهد شد، این الگو تشدید شده است. از دست دادن ترس مقدس، دل‌ها و جان‌های مردم را به نصایح تاریک باز می‌کند که به نظر حقیقت می‌آید، اما در واقع، ناآگاهانه به گناه و مرگ منجر می‌شود.

در حال حاضر، نیروی شرارت در جامعه، در حال شتاب گرفتن است؛ گویی در حال بالا رفتن در یک منحنی صعودی هستیم. اگر فیض جعلی که به طور گسترده پذیرفته شده است، ادامه پیدا کند و ترس مقدس را از دل ایمانداران حذف کند، بسیاری از کسانی که ادعای مسیحیت می‌کنند به فریب شرارت فراخوانده خواهند شد. ما به احیای ترس مقدس نیاز داریم، تا همیشه مانع افتادن ما در دام فریب شود. ترس مقدس، زمانی که اکثر آدم‌ها به دام فریب می‌افتند، قلب ما را با حقیقت هماهنگ می‌کند.

ترس مقدس را گنج بزرگ خود بدانید و از آن، بیش از میلیون‌ها دلار پول، گران‌ترین جواهرات، یا زیباترین خانه‌ها محافظت کنید. ما از این اشیاء قیمتی در بانک‌های بیمه‌شده فدرال، انبارها، گاوصندوق‌ها یا با نصب سیستم‌های هشداردهنده محافظت می‌کنیم، در حالی که بزرگترین گنجینه ما ترس خداوند است. به همین دلیل به ما گفته شده است: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمهٔ امور حیاتی است.» (امثال ۴: ۲۳).

شخصی‌سازی

آیه: «آیا حکمت ندا در نمی‌دهد و فهم آوای خویش بلند نمی‌کند؟ زیرا هر که مرا یابد، حیات را یافته است و لطف خداوند شامل حالش می‌شود. اما هر که از یافتن من درماند، بر جان خود زیان رسانده است.» (امثال ۸:۱ و ۳۵-۳۶)

نکته: به عنوان یک پیرو مسیح، به دست آوردن حکمت مهم‌ترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. ترس خداوند سرچشمه حکمت است و ما را از تله‌های مرگبار محافظت می‌کند.

تأمل: آیا خط قرمز را مشخص کرده‌ام؟ آیا تصمیم گرفته‌ام که به حکمت جامعه که برخلاف کلام خداست، پایبند نباشم؟ آیا حاضرم به خاطر ایمان و اطاعت از کلام خدا، مورد آزار و اذیت قرار بگیرم؟ چگونه می‌توانم حکمت عیسا را در تصمیمات روزانه‌ام بهتر جستجو کنم؟

دعا: پدر، در نام عیسا، برای داشتن حکمت و درک تو فریاد برمی‌آورم. گوش‌ها و چشم‌های مرا باز کن تا آن را درک کنم. نمی‌خواهم با تکیه بر عقل خود، احمق به نظر بیایم. من برای حکمت خداوندم، عیسا، مسیح، بیشترین ارزش را قائل هستم و بر آن تکیه خواهم کرد. اگر به خاطر ایمان و اطاعتم مورد جفا قرار بگیرم، باز هم اطاعت را انتخاب می‌کنم. آمین.

اعتراف: مصمم هستم تا در هر تصمیمی که می‌گیرم، در پی حکمت خداوندم عیسا باشم.

ترس خداوند، با
فروتنی برابر است.
-آگوستین از هیپو

۰۴. زندگی موفق

در عمق حکمت کتاب امثال، دو فضیلت وجود دارد که دوست دارم آنها را «جفتِ قدرتمند» بنامم. این دو فضیلت دست به دست هم می‌دهند و اغلب در آیات کتاب مقدس یکدیگر را تکمیل می‌کنند. آنها در آیه زیر مشخص شده‌اند:

«ثمره فروتنی و ترس خداوند، ثروت است و عزّت و حیات.» (امثال ۴:۲۲)

فروتنی واقعی و ترس مقدس با هم مرتبط هستند. هرگز کسی را نمی‌یابید که واقعا فروتن باشد، اما از خدا نترسد و یا کسی که واقعا فروتن نباشد، اما از خدا بترسد. کلمه «واقعا» مهم است، زیرا اشکال مختلفی از فروتنی جعلی وجود دارد که در فصل بعد به طور کامل به این موضوع خواهیم پرداخت.

اکنون بیایید به طور خلاصه، به سه وعده‌ای که به ما داده شده است، نگاهی بیندازیم: ثروت، عزت، و حیات. واژه عبری برای «ثروت» *ošef* است و به معنای «ثروت، دارایی» است که «هرگونه ثروتی از جمله زمین، دارایی، دام و فرزندان» را شامل می‌شود. معنای آن واضح و روشن است. این وعده مربوط به دوران گذشته نیست. مزمور نویس نیز می‌نویسد:

"خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد، و از انجام فرمان‌های او لذت بسیار می‌برد [...] دولت و توانگری در خانه اوست و پارسایی‌اش جاودانه پایدار است." (مزمور ۱۱۲: ۳)

کلمه عبری برای «دولت و توانگری» نیز همان ošer است. این یک اختلاف نظر بالقوه را نشان می‌دهد. برخی از مردم دارایی و ثروت را مخالف مقدس بودن می‌دانند. با این حال، اگر ما حقایق واضح کتاب مقدس را به خاطر سنت خود حذف کنیم، آیا این نشانه‌ای از تکبر نیست، که قطعاً در تضاد با ترس مقدس است؟

سال‌ها پیش من با این موضوع مواجه شدم. در سال‌های اولیه خدمت، من و لیزا شاهد بودیم که خادمی انجیل کامیابی را تعلیم می‌دادند که بسیاری را به تعقیب ثروت منحط سوق داد. نتیجه، ویرانگر بود و بسیاری را به طمع و بت‌پرستی کشاند. عده زیادی از ایمان حقیقی رویگردان شدند و مصیبت‌های فراوانی بر خود وارد کردند. با مشاهده تلفات، جنبشی در جهت معکوس آن راه افتاد؛ ما از هر آموزه‌ای که به ثروت، توانگری یا رفاه اشاره می‌کرد، بیزار شدیم. اما در نهایت، روح القدس ناپختگی ما را اصلاح کرد. ما باید با این حقیقت روبه‌رو می‌شدیم که فردی که واقعاً از خدا می‌ترسد، ثروت را به درستی مدیریت می‌کند و در دام طمع نمی‌افتد.

هدف از ثروت و دارایی چیست؟ آنها وسیله‌ای برای برکت دادن به دیگران هستند. در زمان نگارش این متن، مینیستری ما بیش از ۵۳ میلیون کتاب و دوره آموزشی به کشیشان و رهبران در ۱۳۰ کشور دنیا و به ۱۱۸ زبان داده است. همچنین ما یک اپلیکیشن به نام MessengerX ساخته‌ایم که دارای منابع تعلیمی برای شاگردسازی به ۱۲۲ زبان دنیاست و در ۲۳۰ کشور دانلود شده است. ما برای استفاده از آن، هزینه‌ای دریافت نکرده‌ایم.

این پروژه‌ها هزاران میلیون دلار هزینه داشته‌اند. اگر مردان و زنانی که از این تلاش‌ها حمایت کرده‌اند، باور داشتند که مقدس بودن مترادف با کمبود یا فقر است، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر چنین بود، ما موفق نمی‌شدیم میلیون‌ها نفر را که به آن‌ها دست یافته‌اند، تقویت نماییم.

تفاوت بسیاری میان طمع و داشتن ثروت برای تأثیرگذاری در زندگی‌ها وجود دارد. کسانی که واقعاً از خدا می‌ترسند، این تفاوت را می‌دانند و از اولی دوری می‌کنند. در عهد جدید، پس از مصلوب شدن عیسا، می‌خوانیم:

«هنگام غروب، مردی ثروتمند از اهالی رامه، یوسف نام، که خود شاگرد عیسا شده بود، نزد پپلاتس رفت و جسد عیسا را طلب کرد.» (متا ۲۷: ۵۷-۵۸)

یوسف، مردی ثروتمند بود و کتاب مقدس او را شاگرد عیسا می‌خواند. با این حال،

این تضاد ادامه دارد - بیشتر پیروان عیسا فرار کرده و پنهان شده بودند. اما این مرد ثروتمند، به دلیل ترس مقدس خود، جرأت داشت که تهدید رهبران یهود و قدرت روم را نادیده بگیرد و نزد پیلاتس برود و جسد عیسا را از او درخواست کند. چه مرد شجاعی! لطفاً اشتباه برداشت نکنید. اگر کسی فقیر باشد، آیا به این معناست که از خدا ترسی ندارد؟ خیر! کتاب مقدس مملو از مردان و زنانی است که ثروت مادی نداشتند. آیا این باعث می شود که آنها پارسایی کمتری داشته باشند؟ قطعاً خیر! ثروت واقعی با پول یا دارایی اندازه گیری نمی شود، بلکه با توانایی ما برای کمک به دیگران سنجیده می شود. به ما وعده داده شده است که:

«ای مقدسین خداوند، از او بترسید، زیرا ترسندگان او را هیچ کمی نیست. شیران ژیان، محتاج و گرسنه می شوند، اما جویندگان خداوند هیچ چیز نیکو کم نخواهند داشت.» (مرزومور ۳۴: ۹-۱۰)

تأثیر گذاشتن بر دیگران برای پادشاهی خداوند، امری مقدس است که می تواند از طریق دعا، غذا، مالیات، تدریس، شاگردی، مهمان نوازی یا خدمت کردن باشد. خوب است که منابع فراوانی برای انجام هر آنچه برای رسالت الهی ما لازم است، داشته باشیم. افراد مقدس، به دنبال این هستند و در این روند، شخصاً خود را سعادت مند می یابند. افراد مغرور، مذهبی و حسود انرژی خود را صرف این بحث می کنند که چرا ایمانداران باید فقیر باشند و مردم را به عقایدی که در کتاب مقدس بنیانی ندارد، دعوت می کنند. سلیمان، مردم تحت پادشاهی خود را به ترس خدا رهبری و تعلیم داد. در دوران پادشاهی او «هر کس از یهودا و اسرائیل، از دان تا بئر شبع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می برد.» (اول پادشاهان ۴: ۲۵). همچنین گفته شده است که مردم «می خوردند و می آشامیدند و شادی می کردند.» (اول پادشاهان ۴: ۲۰). کمی مکث کرده و به این جمله بیندیشیم: «هر خانواده، خود خانه و باغی داشت.»^{۱۶} در کل کشور، هیچ گونه کمک رفاهی، بیکاری یا فقری وجود نداشت و همه چیز فراوان بود! ترس خداوند، حکمتی می دهد که همه کسانی که تحت تأثیر آن هستند، از آن سود ببرند. در این مورد، یک ملت سود می برد. چه اتفاقی می افتد اگر همه رهبران ما در ترس خداوند قدم بردارند؟ به عنوان حرف پایانی، برای تحقق این وعده نیازی نیست در دعا فریاد برآوریم؛ آن گونه که اسحاق برای باز کردن رحم ربکا فریاد برآورد. چراکه عیسا به ما وعده می دهد: «نخست در پی

۱۶ هرکس [...] زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می برد

پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه این‌ها نیز به شما عطا خواهد شد.» (متا ۶:۳۳)

بباید به وعده بعدی، عزت، نگاه کنیم. کلمه عبری برای «عزت» در آیه ابتدایی ما، kabod است و به معنی «احترام، جلال، شکوه، ثروت» است. ما در فصل پیش دیدیم که این کلمه، کلمه‌ای است که موسا در زمان درخواست دیدن جلال خدا از آن استفاده کرد. این کلمه بار معنایی سنگینی دارد؛ اقتداری که ناشی از مقام یا عنوان نیست، بلکه به شخصیت فرد مربوط می‌شود. بنابراین یکی دیگر از مزایای شگفت‌انگیز ترس مقدس، عزت و جلال است که شما را به فردی که دارای عزت و بزرگی است، تبدیل می‌کند. امثال، تنها کتابی نیست که این مزیت را ذکر می‌کند؛ مزمور نویس هم از همان کلمه عبری برای کسانی که از خدا می‌ترسند، استفاده می‌کند: «شاخص با عزت برافراشته خواهد شد» (مزمور ۱۱۲:۹).

زنی با فضیلت را در کتاب امثال در نظر بگیرید. او دارای ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای است؛ او قابل اعتماد، عاقل، کوشا، پرانرژی، سختکوش، مرفه، ثروتمند و مهربان است، به نیازمندان کمک می‌کند و از افراد درمانده دفاع می‌کند. یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته که گاهی نادیده گرفته می‌شود و به بحث ما نیز مربوط می‌شود این است: «قوت و عزت، جامه اوست.» (امثال ۳۱:۲۵). به عبارت دیگر، او عزت را مانند جامه می‌پوشد، یعنی تفاوتی با لباس ندارد، زیرا برای همه قابل مشاهده و قابل توجه است. اما فضیلت نهایی او چیست؟

«جذابیت فریبنده است و زیبایی زودگذر؛ اما زنی را که از خداوند می‌ترسد،

باید ستود.» (امثال ۳۱:۳۰)

این فضیلت ترس مقدس است! در اینجا یک واقعیت شگفت‌انگیز وجود دارد؛ عزت و نجابتی که به این زن نسبت داده می‌شود، برای هر مرد یا زنی که از خدا می‌ترسد، در دسترس است. در تمام سال‌های سفرم با رهبران و افراد مهم زیادی ملاقات کرده‌ام. بسیاری از آنها بر جامعه تأثیر فراوانی گذاشته‌اند، اما آنچه که بیش از هر چیزی که بنا کرده‌اند، توجه مرا جلب می‌کند، زمانی است که با مرد یا زنی مواجه می‌شوم که جامه عزت پوشیده است. حضور آنها وزنی دارد. آنها نور، عشق، عزت و نجابت را ساطع می‌کنند. فرزندان‌شان آنها را دوست دارند و به آنها احترام می‌گذارند، همکاران و دوستان‌شان تمایل دارند به آنها نزدیک باشند. جالب اینجاست که تعداد زیادی از آنها چهره‌های عمومی و شناخته شده‌ای نیستند. رمز موفقیت آنها چیست؟ ترس خداوند!

سومین وعده در آیه ابتدایی ما، حیات یا طول عمر است که ارتباط نزدیکی با فروتنی واقعی دارد. در فصل بعدی به این وعده، بیشتر خواهیم پرداخت.

شخصی‌سازی

آیه: «ترس خداوند، نفرت از بدی است. [...] آنان را که دوستم دارند، دوست می‌دارم، و آنان که مرا به جَدِّ بجویند، می‌یابند. دولت و جلال با من است، توانگری پایدار و عدالت.» (امثال ۸: ۱۳ و ۱۷-۱۸)

نکته: ترس مقدس و فروتنی، ثروت، عزت و حیات را نوید می‌دهد. ثروت، با مقدار پول یا دارایی‌هایی که داریم اندازه‌گیری نمی‌شود، بلکه با توانایی ما برای کمک به دیگران سنجیده می‌شود. نجابت در شخصیت ما نهفته است نه در مقام یا عنوان ما.

تفکر: آیا نگاه درستی به ثروت دارم؟ آیا به دلیل ناامنی، ترس یا طمع در پی آن هستم؟ آیا بهتر است در پی ترس مقدس باشم و وعده داشتن فراوانی برای تأثیرگذاری بر دیگران را باور داشته باشم؟ جامه عزت بر تن کردن، برای من چه معنایی دارد؟

دعا: پدر، لطفاً وعده خود را محقق کن تا با تعاقب فروتنی واقعی و ترس مقدس، ثروت، عزت و عمر طولانی را تجربه نمایم و بتوانم مأموریت الهی خود را در خدمت به دیگران به انجام رسانم. در نام عیسی‌ای مسیح، آمین.

اعتراف: پدر آسمانی‌ام، به من وعده ثروت، عزت و حیات را در پی ترس مقدس و فروتنی حقیقی، وعده داده است.

«مرد فهیم در راه
راست گام برمی دارد.»
-امثال ۱۲:۵۱

۱۴. پایان خوب

ما زمانی می‌توانیم به طور کامل در مورد حیات نیکو صحبت کنیم که به پایان خوب آن هم اشاره داشته باشیم. در فصل ۱۸ به طول عمر اشاره کردیم، اما در این فصل، بیشتر درباره آن توضیح می‌دهیم و نقش مهم ترس خدا و فروتنی را در رابطه با طول عمر بررسی می‌نماییم.

«ثمرهٔ فروتنی و ترس خداوند، ثروت است و عزت و حیات!» (امثال ۴:۲۲)

یکی از فواید شگفت‌انگیز ترس مقدس، افزایش طول عمر است؛ «ترس خداوند بر روزهای عمر می‌افزاید.» (امثال ۱۰:۲۷). چه وعده شگفت‌انگیزی! این وعده فقط یک بار داده نشده است؛ زیرا دوباره به ما گفته شده که به واسطه حکمت ترس مقدس، «روزهای تو بسیار خواهد شد و بر سال‌های عمرت افزوده خواهد گردید.» (امثال ۹:۱۱). نه تنها به ما وعده سال‌های اضافه داده شده است، بلکه روزهای ما پربارتر خواهند بود. تایید دیگری نیز در یکی از ده فرمان الهی یافت می‌شود. ترس خداوند ما را به احترام بی‌قیدوشرط به والدینمان تشویق می‌کند، و در این کار به ما وعده داده شده است که «تا سعادت‌مند باشی و بر زمین عمر طولانی کنی.» (افسیان ۶:۳). بار دیگر نه تنها طول عمر، بلکه بهره‌وری را نیز می‌یابیم. اینها وعده‌هایی هستند که می‌توانیم در دعا آنها را بطلبیم. توجه به این نکته مهم است که بدون کیفیت زندگی، لذت سال‌های اضافی کاهش می‌یابد. سلیمان در سال‌های بدبینی خود نوشت: «روز وفات از روز ولادت / بهتر

است.» (جامعه ۱:۷). بدهی است که او هنگام نوشتن این کلمات از زندگی لذت نمی‌برد. چه چیزی کیفیت زندگی را تضمین می‌کند؟ فروتنی واقعی و ترس خداوند. سال‌ها پیش زمانی که در دعا بودم، خواندم:

«در سالی که عزیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را پر ساخته بود.» (اشعیا ۶:۱)

اشعیا، خداوند را در تمام جلالش دید. همان‌طور که در فصل پیش گفته شد، او خداوند متعال را بر تخت خود دید و فرشتگان عظیمی که فریادهایشان ستون‌های ورودی معبد را می‌لرزاند. با این تجربه، زندگی او به طور اساسی دگرگون شد. پس از خواندن این آیات، فریاد زدم: «خداوند، این چیزی است که من به آن نیاز دارم، رویایی تازه از عیسا!»

روح القدس با قلبم زمزمه کرد: «آیه را اینگونه شروع نکردم. برگرد و دوباره بخوان!» گیج شده بودم، اما همان‌طور که او دستور داد انجام دادم، و این بار کلماتِ «در سالی که عزیای پادشاه درگذشت»، برایم در صفحه نمایان شد.

سپس شنیدم: «عزیا باید بمیرد تا اشعیا بتواند دید تازه‌ای از من داشته باشد». در آن زمان، من با عزیا آشنا نبودم؛ فقط می‌دانستم که او یکی از پادشاهان بسیار اسرائیل یا یهودا است. اما وقتی شروع به تحقیق در مورد زندگی او کردم، به واقعیت‌های شگفت‌انگیزی پی بردم. او تنها شانزده سال داشت که به عنوان پادشاه یهودا تاج‌گذاری کرد و پنجاه و دو سال سلطنت نمود. برای مقایسه، در زمان نوشتن این متن، من در پنجاه و دو سال گذشته، ریاست‌ده رئیس‌جمهور ایالات متحده را دیده‌ام. عزیا مدت زمان زیادی سلطنت کرد. در سن شانزده سالگی به او فرمانروایی بر میلیون‌ها نفر داده شد، او کار عاقلانه‌ای انجام داد؛ خدا را جست‌وجو نمود: «مادام که خداوند را می‌طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت.» (دوم تواریخ ۲۶:۵). او واقعاً موفق شد! حکمتی که خدا به او داد، او را به عظمتی شگفت‌انگیز رساند؛ او اقتصاد را تقویت کرد، شهرها را بازسازی نمود، ارتش قدرتمندی ساخت و سرزمین‌هایی را که پدرانش از دست داده بودند، بازپس گرفت. همچنین می‌خوانیم: «آوازه‌وی تا دوردست‌ها رسید، زیرا که اعانتی عظیم می‌یافت تا این که بسیار نیرومند شد.» (دوم تواریخ ۲۶:۱۵). با این حال، مانند سلیمان، ترس خداوند گنجینه او نبود. و متأسفانه می‌خوانیم:

«اما چون عَزَّیَا نیرومند گردید، دلش متکبر شده، او را به نابودی کشانید.»
(دوم تواریخ ۱۶:۲۶)

جایی در طول مسیر، او فروتنی و ترس مقدسی را که با آن شروع کرده بود، از دست داد. در اینجا یک حقیقت مهم وجود دارد: این دو فضیلت قدرتمند، با یک شتابی، فراوانی را ایجاد می‌کنند، به این معنا که موفقیت، همچنان ادامه می‌یابد حتا زمانی که آن دو فضیلتی که آغازگر و پیش‌برنده آن فراوانی‌ها و موفقیت‌ها بودند، دیگر وجود نداشته نباشند. آنچه در ادامه می‌خوانیم بسیار جالب است:

«به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به معبد خداوند داخل شد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند.» (دوم تواریخ ۱۶:۲۶)

روح‌القدس سوالی از من پرسید: «پسرم، وقتی غرور وارد قلب عَزَّیَا شد، آیا معنویت او بیشتر شد یا کمتر؟» بلافاصله متوجه شدم که پاسخ این سوال برخلاف انتظار است. همیشه فکر می‌کردم وقتی غرور در دل کسی وارد می‌شود، او از لحاظ معنوی ضعیف‌تر می‌شود، اما عَزَّیَا برای انجام یک عمل روحانی در حضور خداوند وارد معبد شده بود. تا زمانی که روح‌القدس این سوال را نپرسیده بود، نمی‌توانستم به این مساله پی ببرم. در شوک، با صدای بلند گفتم: «او روحانی‌تر شد!»

روح‌القدس در قلبم زمزمه کرد: «روح غرور و روح مذهب، دست در دست هم با پنهان کردن یکدیگر، همدیگر را تقویت می‌کنند». غرور، انسان را از اعتراف به دینداری بازمی‌دارد و مذهب، با رفتار معنوی خود، غرور را می‌پوشاند.

آنگاه به فریسیان زمان عیسا فکر کردم. این رهبران نیز مانند عَزَّیَا، احتمالاً با عشق واقعی و ترس مقدس نسبت به یهوه کار خود را آغاز کردند، اما در مقطعی، غرور به قلبشان وارد شد. آنها از خدا فاصله گرفتند، اما مشارکت آنان در انجام فعالیت‌های روحانی شدت گرفت.

عَزَّیَا با کاهنان مواجه شد، آنها رفتار او را غیرمقدس خواندند. هنگامی که عَزَّیَا با این حقیقت به چالش کشیده شد، نسبت به کاهنان خشمگین گشت (نشان‌دهنده از دست دادن فروتنی است). ناگهان جذام بر پیشانی او شیوع یافت. باقیمانده زندگی این پادشاه، غم‌انگیز بود. او مجبور بود در خانه‌ای مجزا زندگی کند. پسرش حکومت او را بر تخت سلطنت به دست گرفت و سرانجام، عَزَّیَا بر اثر جذام درگذشت.

ببایید از دید عموم مردم به این موضوع نگاه کنیم. تنها واقعیت آشکار برای مردم یهودا و اورشلیم این بود که پادشاه آنها به جذام مبتلا شده است. آیا می‌توانید تصور کنید که چگونه رسانه‌های اجتماعی از این خبر منفجر می‌شوند؟ سیلی از نظرات سرازیر می‌شود: «اوه نه! پادشاه ما جذام دارد. چه مصیبتی!»

هیچ یک از مردم نمی‌دانستند پشت این بیماری چه چیزی نهفته است. اما روح القدس ما را از آن آگاه می‌کند؛ این مساله به دلیل از دست دادن ترس مقدس و فروتنی بود.

با دیدن این موضوع، از خداوند در مورد روزگار خودمان سؤال کردم. در طول زندگی‌ام رهبران زیادی را دیده‌ام که دچار لغزش شده و سقوط کرده‌اند و قلب من از این موضوع شکسته است. این اتفاق اغلب به دلیل روابط غیرقانونی می‌افتد، اما گاهی اوقات به دلیل اعتیاد به الکل، مواد مخدر، طمع، یا سایر رذایل و رفتارهای نامناسب است. متأسفانه من شاهد سقوط رهبرانی بوده‌ام که پیش از ما، همزمان با ما و حتی بعد از ما خدمت را آغاز کردند. هر یک از آنها با اشتیاق فراوان شروع به جلال دادن عیسا کردند. چگونه می‌توانستند تسلیم چنین رفتارهای تاریکی شوند؟ آیا آنها ندیدند که دیگران از همین الگو پیروی می‌کنند؟

روح القدس دوباره به من گفت: «پسرم، این رهبران سقوط کرده مشکل هورمونی نداشتند، مشکل آنها غرور بود.» آنچه که ما شاهدش بودیم، جذام بر پیشانی آنها بود - روابط غیرقانونی، رذایل یا رفتارهای دیگری که منجر به سقوط آنها شد. اما آنچه که ما ندیدیم غروری بود که جایگزین ترس مقدس و فروتنی آنها شد. در کدام نقطه این اتفاق می‌افتد، فقط خدا می‌داند. حتی خود آن رهبر هم نمی‌داند، زیرا غرور، چشم قربانی خود را کور می‌کند تا نتواند واضح ببیند.

به دلیل شتابی که موفقیت ایجاد می‌کند، به راحتی می‌توانیم آنچه که ما را به آنجا رسانده است، یعنی جستجوی خدا با فروتنی و ترس مقدس را از دست بدهیم. به همین دلیل، بسیار مهم است که در دوران موفقیت خود، سخنان عیسا را پیش روی خود نگه داریم: «جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵)

در واقع آن روز، روح القدس به من گفت: «جان، به همان اندازه که غرور از بین می‌رود، به همان اندازه چشم‌انداز تازه‌ای از عیسا خواهی داشت.» تحول امری ضروری است، و بدون داشتن دید تازه ای از خداوند، فرصت رشد بیشتر و شبیه او شدن را از دست می‌دهیم. زندگی بسیاری از مردان و زنان بزرگ به خوبی به پایان نرسیده است،

پایان خوب

اما همه آن‌ها باور داشتند که می‌توانند از پیامد اجتناب ناپذیر از دست دادن فروتنی و ترس مقدس فرار کنند. اما فریب آن‌را نخورید، به فروتنی واقعی و وابستگی کامل تان به عیسا چنگ بزنید و ترس مقدس را به گنجینه خود تبدیل کنید. با انجام این کار خداوند به شما وعده ثروت، عزت و حیات می‌دهد.

شخصی‌سازی

آیه: «گوش فرا ده و آنچه می‌گویم، بپذیر که سال‌های عمرت بسیار خواهد شد.»
(امثال ۴: ۱۰)

نکته: به همان اندازه که غرور از بین می‌رود، به همان اندازه چشم‌انداز تازه‌ای از عیسا خواهیم داشت. فروتنی واقعی ریشه در ترس مقدس دارد. این به معنی آن است که بدون عیسا، نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. بنابراین، انتخاب می‌کنیم که کاملاً به او وابسته باشیم.

تأمل: آیا فروتنی در زندگی من یک واقعیت است؟ آیا زمینه‌هایی وجود دارد که من این نگرش را داشته باشم «من این کار را بلدم»؟ آیا بدون مشورت با خداوند برنامه‌ریزی می‌کنم؟ بدون اینکه به درون خودم نگاه کنم و شاهد حضور او باشم، تصمیم می‌گیرم؟ اگر چنین است، چگونه می‌توانم این رویکرد را تغییر دهم؟ چگونه شکرگزاری مرا همزمان جسور و فروتن نگه می‌دارد؟

دعا: پدر، در نام عیсай مسیح، به خاطر داشتن غرور در این بخش‌ها از زندگی مرا ببخش: (آنها را بنویسید). من از این وابستگی به خود و اینکه خودم را بالاتر از دیگران می‌دانم، توبه می‌کنم. مرا با خون عیسا پاک کن. من خود را در حضور تو فروتن می‌کنم و با این کار دیگران را مهم‌تر از خودم می‌بینم. آمین.

اعتراف: من برای هدایت زندگی خود، فروتنی و ترس خداوند را انتخاب می‌کنم.

اغلب چنین دعا می‌کنم: «خداوندا، روح
توبه و ترس خدا را احیا کن
که سراسر قاره را فراگیرد، تا ما در امان
باشیم و تو را گرامی بداریم.»
-ای. دبلیو. توزر

۲۴. یافتن گنج

سخنی با خواننده: این فصل برای کامل کردن پیام کتاب، طولانی‌تر از حد معمول خواهد بود. اگر تاکنون کتاب را به طور روزانه خوانده‌اید، این فصل را به دو بخش صبح و عصر تقسیم کرده‌ام.)

مطالعه صبحگاهی: خلاصه‌ای از مزایای ترس مقدس

عمق مزایای ترس مقدس، بسیار بیشتر از یک جلد کتاب است. بحث کامل در مورد آن، به چندین جلد کتاب نیاز دارد. من حدود سه دهه است که در پی آن هستم و هنوز هم از آنچه روح القدس در کتاب مقدس آشکار می‌کند، شگفت‌زده می‌شوم. بنابراین، بیایید این بخش را با نگاهی کوتاه به چند وعده دیگر خداوند به پایان برسانیم؛ هر کدام از آنها را به عنوان مقدمه‌ای برای درک و کشف بیشتر خود در نظر بگیرید. این وعده‌ها را در دل خود بپذیرید و سعی نکنید آنها را بنویسید یا توضیح دهید. آنها را برای خود بازگو کنید. برای کسانی که از خدا می‌ترسند، اینها جواهراتی هستند که باید آنها را بیابند و نزد خود نگاه دارند.

«خوشا به حال هر آن که از خداوند می‌ترسد، و در راه‌های او گام می‌زند. تو از دسترنج خود خواهی خورد، و مبارک و سعادت‌مند خواهی بود!» (مزمور ۱۲۸: ۱-۲)

توجه کنید ریشه کلمه «خوشی» در این دو آیه، سه بار آورده شده است.^{۱۷} کسی که

۱۷ در ترجمه انگلیسی آیه فوق، دو بار واژه joyful و یک بار واژه enjoy آمده است که ریشه هر دو واژه joy و به معنای «شادی و خوشی» است. و برگردان فارسی آن این گونه خواهد بود: «خوشا به حال هر آن که از خداوند می‌ترسد، و در راه‌های او گام

واقعاً از خدا می‌ترسد، سرشار از خوشی است. یکی از جنبه‌های خوشی که به طور خاص بیان شده است، شغل ماست. من هرگز آن حادثه تأثیرگذار بر زندگی‌ام را که در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ داد، فراموش نمی‌کنم. در آن زمان من مهندس IBM بودم. ما برای یکی از مهندسان، به پاس ۳۸ سال فعالیت در آنجا، جشن گرفته بودیم. در ابتدای روز، ده‌ها نفر در دفتر او دور هم جمع شده بودیم.

در یک لحظه، مردی که برایش جشن گرفته بودیم، با صدای بلند گفت: «من از روزی که به این مجموعه وارد شده‌ام، به مدت ۳۸ سال نفرت داشته‌ام.» بقیه خندیدند و سری به تایید تکان دادند.

من فقط چند ماه بود که در سِمَت خودم کار می‌کردم. جوان و کم‌تجربه بودم، اما اکنون گیج شده بودم. پرسیدم: «چرا این کار را کردی؟»

قیافه‌اش به سرعت از حالت پوزخند به انزجار تبدیل شد و به همراه بقیه افرادی که در آنجا بودند به سمت من برگشت و با تمسخر گفت: «جان، اسمش کار است! برای خرید غذا و پوشاک باید کار کرد!». با نگاهی به صورت مردان دیگر، متوجه شدم که آنها هم همین احساس را دارند. می‌دانستم دیگر نباید حرفی بزنم.

تنها دلیلی که من در رشته مهندسی تحصیل کرده بودم، ترس از نداشتن شغلی با درآمد خوب بود. دیدگاه او، ترس نامقدس مرا آشکار کرد. آن روز تصمیم گرفتم که ۳۸ سال بعد، من همان کلمات را بر زبان نیاورم. این ترس، زندگی مرا هدایت نمی‌کند. من به خدا اعتماد خواهم کرد. با خوشحالی می‌توانم بگویم از آن زمان، از ثمره زحمات لذت برده‌ام و این وعده برای همه کسانی است که از خدا می‌ترسند. مزمورنویس در ادامه می‌گوید:

«زن تو چون تاکی بارآور در اندرون خانه‌ات خواهد بود، و پسرانت چون نهال‌های زیتون گرداگرد سفره‌ات. آری، این چنین مبارک خواهد بود مردی که از خداوند می‌ترسد.» (مزمور ۱۲۸: ۳-۴)

شما از ثمره کار خود لذت خواهید برد، همسران شکوفا خواهد شد و فرزندان شما مشتاقانه می‌خواهند که در کنار شما باشند. اما بسیاری از افراد، فاقد آنچه در این عبارات توضیح داده شده است، می‌باشند؛ این مساله نشان می‌دهد که چه چیزی در

می‌زند. تو از دسترنج خود [لذت خواهی برد]، و [خوشا به حال تو که] مبارک و سعادتمند خواهی بود!» (مترجم)

یافتن گنج

بخش بزرگی از جامعه ما گم شده است. بسیاری، حتی اگر پول زیادی به دست آورند، از زندگی لذت نمی‌برند. آنها با همسرشان سازگاری ندارند و فرزندانشان نمی‌خواهند هیچ کاری با خانواده داشته باشند. خانواده‌های آنان به جای شکوفا شدن، در حال پژمرده شدن هستند؛ اما یک امید الهی وجود دارد.

امید این وعده، خاص و شگفت‌انگیز است و فقط برای کسانی که به کلیسا می‌روند یا به رابطه‌شان با عیسا اعتراف می‌کنند، نیست. بلکه کلام خدا به صراحت می‌گوید: «چنین مبارک خواهد بود مردی که از خداوند می‌ترسد.»

خواننده عزیز، تقریباً با این پیام، شما سفر خود را کامل کرده‌اید. برسیدن به اینجا، ترس خدا را انتخاب کرده‌اید. بنابراین، این وعده‌ای است که می‌توانید در دعا آن را بطلبید. به حضور خدا فریاد برآورید، درست مانند اسحاق، تا شاهد تحقق وعده‌های ترس مقدس باشید. ماه‌های طولانی این وعده‌ها در خانواده ما واقعیت نداشت. نشانه‌هایی وجود داشت که تحقق این وعده‌ها را غیرممکن می‌کرد، اما ما به امید وعده‌های خدا ایستادگی کردیم و در دعا برای آنها مبارزه نمودیم. اکنون می‌توانیم بگوییم که این وعده‌ها سال‌هاست در خانواده ما تحقق یافته است.

بیایید به مزمور دیگری پردازیم که از کسانی صحبت می‌کند که عمیقاً از خدا می‌ترسند.

«خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد، و از انجام فرمان‌های او لذت بسیار می‌برد. فرزندانش از دلاوران زمین خواهند بود، نسل صالحان مبارک خواهد بود.» (مزمور ۱۱۲: ۱-۲)

بار دیگر کلمه «خوشی» با ترس مقدس مرتبط شده است. شادی، مانند خوشبختی، یک نیروی معنوی است؛ که به شرایط وابسته نیست. شادی در کلام ابدی خدا بنا شده است و این قوت ماست. ما را ثمربخش و مفید می‌سازد. همچنین در این آیه می‌بینیم که ترس مقدس، تأثیر بسیار زیادی بر نسل‌های آینده ما دارد؛ نه تنها ما موفق خواهیم شد، بلکه به فرزندانمان نیز این قول داده شده است.

بیایید ادامه دهیم:

«دولت و توانگری در خانه اوست، و پارسایی‌اش جاودانه پایدار است ... پارسا هرگز جنبش نخواهد خورد؛ او تا ابد در یادها می‌ماند. از خبر بد نخواهد

ترسید؛ دلش مستحکم است و بر خداوند توکل دارد. دل او پایدار است و خواهد ترسید تا آن هنگام که پیروزمندانه بر خصمانش بنگرد.» (مزمور ۳:۱۱۲ و ۶-۸)

اخیراً، با یکی دیگر از ایمانداران صحبت می‌کردم و او اظهار داشت که چگونه روزی که ما از این زندگی برویم، ابدیت ما آغاز می‌شود. من به سرعت پاسخ دادم: «نه، برای ما که دوباره متولد شده‌ایم، ابدیت ما از قبل آغاز شده است.» کاری که اکنون با عشق انجام می‌دهیم، برای همیشه ادامه خواهد داشت. اما این وعده، شامل حال کسانی که فاقد ترس مقدس هستند، نمی‌شود؛ در واقع برای آنها کاملاً برعکس است: «دیری نمی‌پاید که از محبت و نفرت و حسادتشان هیچ اثری باقی نمی‌ماند.» (جامعه ۶:۹)

کسانی که از خدا می‌ترسند از اخبار بد نمی‌ترسند. در این روزگار که رسانه‌های اجتماعی، رسانه‌های جریان اصلی و انبوهی از اخبار و رسانه‌های شایعه‌پراکنی وجود دارند، اخبار بد در بالاترین حد خود قرار دارد. خیلی‌ها از چیزی که در راه است، می‌ترسند. اما کسانی که از خدا می‌ترسند، هیچ ترسی از آینده ندارند. آنها مطمئن و بی‌باک هستند. باز هم به ما گفته شده است:

«در ترس خداوند اطمینان قوی است، و فرزندانِ شخص را در آن پناه خواهد بود.» (امثال ۲۶:۱۴)

یک اعتماد درونی وجود دارد که با ترس مقدس همراه است. این چیزی است که بسیاری به دنبال آن هستند، اما به زودی متوجه می‌شوند که دور از دسترس به نظر می‌رسد. من دوستی به نام «جان هجی» دارم که کشیش بسیار محترمی در تگزاس است. او به اندازه هر رهبر دیگری که دیده‌ام، از خدا می‌ترسد. در سال ۱۹۷۳، مردی وارد کلیسای او شد و به نحوی توانست در فاصله ۲ متری از او قرار بگیرد و شش گلوله را از یک هفت تیر شلیک کند. کشیش «جان» با اطمینان ایستاده بود و تکان نمی‌خورد. هر شش تیر به خطا رفتند. اکنون که این متن را می‌نویسم، پنجاه سال از آن اتفاق می‌گذرد و او هنوز زنده است و انجیل را موعظه می‌کند. بیشتر افراد در چنین شرایطی آرامش خود را از دست می‌دهند، فریاد می‌زنند، به زمین می‌افتند یا دنبال جایی برای پناه گرفتن هستند. اما جان حرکتی نکرد و با اعتماد به نفس به فرد تیرانداز چشم دوخت. به ما گفته شده است:

یافتن گنج

«فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او اردو می‌زند، و آنان را می‌رهاند.» (مزمور ۳۴:۷)

فرشتگان مأمور حفاظت از کسانی هستند که از خدا می‌ترسند. پزشکی قانونی بعداً مشخص کرد که نیمی از گلوله‌ها از فاصله پانزده سانتی‌متری سمت چپ بدن کشیش جان و نیمی دیگر از سمت راست بدن او رد شده است. شلیک‌کننده از فاصله دو متری اشتباه زده بود! حتا افراد تازه‌کاری که با اسلحه کار می‌کنند هم می‌توانند هدف را از فاصله دو متری با شش گلوله بزنند. ما مطمئن هستیم که یک فرشته الهی گلوله‌ها را به جای دیگری هدایت کرده بود.

یهوشافاط - پادشاه یهودا مردی بود که: «در راه‌های خداوند غیور بود.» (دوم تواریخ ۱۷:۶). او در سال سوم سلطنت خود، کاهنان را به تمام شهرهای کشورش فرستاد تا کلام خدا را به مردم بیاموزند. چنین می‌خوانیم:

«ترس خداوند بر تمامی ممالک سرزمین‌هایی که در اطراف یهودا بودند مستولی شد، آن سان که با یهوشافاط جنگ نمی‌کردند.» (دوم تواریخ ۱۷:۱۰)

داشتن ترس مقدس، حفاظ بزرگی برای ما ایجاد می‌کند. یکی دیگر از نمونه‌های کتاب مقدس، یعقوب است، که خانواده خود را به ترس خدا و کنار گذاشتن بت‌ها هدایت کرد. زمانی که این کار را انجام دادند، چنین می‌خوانیم:

"چون کوچ کردند، ترس از جانب خدا بر شهرهای اطرافشان مستولی شد، چندان که پسران یعقوب را تعقیب نکردند." (پیدایش ۳۵:۵)

به کسانی که به ترس از خداوند متعهد شده‌اند، وعده‌های بسیاری داده شده است. به این کلمات نگاه کنید:

«همه روز برای ترس خداوند غیور باش. زیرا به یقین آخرتی هست و امیدت زایل نخواهد شد.» (پیدایش ۲۲: ۱۷-۱۸)

به دو کلمه برجسته شده در آیه بالا، توجه کنید. اولاً، در روزگاری که امید کمیاب است، بسیاری از رهبران روحانی تمرکز اصلی خود را بر «الهام گرفتن» قرار می‌دهند و برعکس، به کلام خدا به عنوان یک موضوع فرعی می‌پردازند. آنها برای خشنود کردن

مخاطبان جدی خود، یک یا دو آیه از کتاب مقدس را می‌گویند اما هدف اصلی، داستان‌های الهام‌بخش آنهاست. اگرچه این داستان‌ها در کوتاه‌مدت برای مردم موثر است و آنها را به حرکت درمی‌آورد، اما هیچ تفاوتی با یک فیلم الهام‌بخش هالیوودی ندارد. آنها پادشاه‌های پایدار و وعده داده‌شده برای ترس مقدس را در پی نخواهند داشت.

ترس خداوند به طرق مختلف به ما پادشاه می‌دهد: آرزوهای برآورده‌شده (مزمور ۱۹:۱۴۵)، دوستان وفادار (مزمور ۶۳:۱۱۹ و ۷۴ و ۷۹)، شفای جسم (امثال ۳: ۷-۸)، تمیز و تشخیص (مزمور ۶۰: ۴) و هدایت در زندگی که بسیاری به دنبال آن هستند.

«کیست آن که از خداوند بترسد؟ خداوند راه برگزیده خویش را بر او خواهد نمود. جان او در نیکویی به سر خواهد برد، و نسل او وارث زمین خواهند شد.»
(مزمور ۲۵: ۱۲-۱۳)

این که چرا کسی ارزش ترس مقدس را نمی‌داند فراتر از درک است. آرزوی جدی من این است که ارزش آن را بدانید و نه تنها آن را برای خود نگاه ندارید، بلکه مانند یهوشافاط پادشاه باشید که به همه مردم تحت نفوذ خود یاد داد که از خدا بترسند.

مطالعه عصر: یافتن ترس مقدس

بیش از سی سال پیش، خداوند به من گفت که اقدام نهایی او در عصر حاضر، بر ترس مقدس تاکید خواهد داشت. مزیت بزرگ این بیداری، محقق شدن توصیف کتاب مقدس از عروسی است که عیسا برای او باز خواهد گشت. عروس او، یک کلیسای مرتبط با مسایل روز و فرهنگی نیست؛ اگرچه این ارتباط در مسیر رسیدن به گمشده‌ها مهم است. او یک کلیسای «رهبر محور» نیست؛ اگرچه رهبری برای ساختن یک کلیسای قوی بسیار مهم است. او یک کلیسای «جماعتی» نیست؛ اگرچه جماعت بسیار حیاتی است؛ زیرا خوب نیست که انسان تنها باشد. این تنها توصیف از عروسی است که عیسا برای او بازمی‌گردد:

«کلیسای درخشان نزد خود حاضر سازد که هیچ لک و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدس و بی‌عیب باشد.» (افسیان ۲۷:۵)

این یک کلیسای مقدس است! خواننده گرمی، از آنجا که تقدس در ترس خدا کامل می‌شود، آرزوی صمیمانه خداوند این است که شما در این بیداری بزرگ تأثیرگذار

یافتن گنج

باشید. بنابراین، مهم است که بحث خود را با این محور که چگونه ترس مقدس خود را افزایش دهیم، به پایان برسانیم.

اجازه دهید شما را به آن خدمت شگفت‌انگیز و مسحورکننده در مالزی ببرم. در زمان تجلی حضور باشکوه و قدرتمند خداوند، من از ترس می‌لرزیدم و با خود فکر می‌کردم: «جان بیور، مراقب باش کلمه نادرستی نگویی و یا حرکت اشتباهی انجام ندهی!»

در حالی که در این فکر بودم و روی منبر جلو و عقب می‌رفتم، کلامی از دهان بیرون آمد که گوشم برای اولین بار آن را می‌شنید. قبلاً هرگز به این موضوع توجه یا فکر نکرده بودم. با جرأت گفتم: «این روح ترس خداوند است!» ناگهان چراغ‌هایی در ذهنم روشن شد. با خودم فریاد زدم: «همین است! همین است! این یکی از تجلیات روح القدس است!». من هرگز اینها را در کنار هم قرار نداده بودم، اما در کتاب مقدس در مورد عیسا گفته شده است:

«روح خداوند بر او قرار خواهد یافت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوت، روح

معرفت و ترس خداوند. ولدت او در ترس خداوند خواهد بود.» (اشعیا ۱۱: ۲-۳)

هفت راه برای تجلی روح القدس وجود دارد و عیسا در تمامی آن‌ها گام برداشت، اما لذت او در ترس مقدس بود. حال، سوال این است که چگونه می‌توانیم روح ترس خداوند را دریافت کنیم؟ عیسا به ما می‌گوید: «اگر شما با همهٔ بدسیرتی‌تان می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح القدس را به هر که از او بخواهد، عطا خواهد فرمود!» (لوقا ۱۱: ۱۳)

ما فقط نیاز داریم که از پدر آسمانی‌مان درخواست نماییم. اما این یک درخواست معمولی نیست، بلکه فریادی از دل ماست، فریادی که نمی‌خواهد پاسخ «نه» را بپذیرد. درست پیش از این کلمات، او به ما می‌گوید: «بخواهید که به شما داده خواهد شد؛ بجوید که خواهد یافت.» (لوقا ۱۱: ۹). در اینجا نوعی سرسختی و تداوم وجود دارد.

ببایید به سال ۱۹۹۴ بازگردیم؛ همان کنفرانسی که کشیش، سخنان مرا درباره ترس خداوند اصلاح نمود. صبح روز بعد، من در محل ساختمان‌سازی، درباره این که «چه اشتباهی انجام داده‌ام؟» شروع به دعا کردم، و در نهایت با همه وجودم، ترس مقدس را از خداوند درخواست کردم. این یک درخواست قاطعانه بود، درخواستی که پاسخ منفی را قبول نمی‌کرد. در آن زمان، من از اهمیت آن لحظه آگاه نبودم، اما اکنون آن را یکی از

مهم‌ترین و متحول‌کننده‌ترین رویدادهای زندگی‌ام می‌بینم. حتا الان، تقریباً روزانه، با شوق از پدر آسمانی می‌خواهم که روح القدس مرا از ترس خداوند پر کند. بیاید به بخش دیگری از کتاب مقدس بنگریم که ارتباط بسیار مهمی با مبحث ما دارد.

«پسرم، اگر سخنان مرا بپذیری و احکام مرا نزد خود ببندوزی؛ اگر گوش به حکمت بسیاری و دلِ خویش به فهم مایل گردانی؛ اگر بصیرت را فراخوانی و فهم را به بانگ بلند ندا کنی؛ اگر همچون نقره در پیش باشی و همچون گنج پنهان جستجویش کنی، آنگاه ترس خداوند را درک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت.» (امثال ۲: ۱-۵)

یافتن ترس مقدس، باید همراه با فریادی از ته دل و جست‌وجویی مداوم باشد و هیچ تفاوتی با جست‌وجوی حلقه نامزدی گمشده از الماس یا جواهرات گمشده ندارد. مطمئنم شما برنامه‌ها یا فیلم‌هایی را درباره شکارچیان گنج تماشا کرده‌اید، که همیشه حس تلاش بی‌وقفه‌ای را از طرف جستجوگر منتقل می‌کنند. یکی از این فیلم‌های برجسته، فیلم تخیلی «گنجینه ملی» است که در سال ۲۰۰۴ ساخته شده است. این فیلم مردی به نام «بنجامین گیتس» را به تصویر می‌کشد که زندگی خود را صرف پیدا کردن گنجی می‌کند که در دهه ۱۷۰۰ پنهان شده است. او تمام وقت و انرژی خود را صرف یافتن آن کرد - حتا تا جایی که شهرت و آزادی خود را به خطر انداخت. اگرچه آنچه او به دنبال آن بود، روزی به زودی از بین می‌رود، اما تلاش بی‌وقفه او چیزی است که باید الهام‌بخش ما باشد.

اگر با چنین عزمی به کلام خدا، حکمت، مشورت‌های الهی و ترس مقدس او نزدیک شویم، سعادتمندترین انسان خواهیم بود. ما برای چیزی فریاد می‌زنیم که هرگز از بین نمی‌رود؛ و آن گنج خداست. او نه تنها آن را از ما پنهان نکرده است، بلکه آن را برای ما گذاشته است. او ما را تشویق می‌کند تا آن را بیابیم و با انجام این کار، او شادمان می‌گردد. وقتی پاداش آن را تجربه می‌کنیم، او جشن می‌گیرد.

امیدوارم که به کمک روح القدس، آنچه در آن صبح در مکان ساخت و ساز در من متولد شد، یعنی عطشی سیری‌ناپذیر از ترس خداوند در شما هم متولد شده باشد. آن را غنیمت بشمارید و چنان نگاه دارید که گویی بزرگترین دارایی شماست. با این کار، آنچه را که خدا دوست دارد، دوست خواهید داشت و از آنچه که او متنفر است، متنفر خواهید

یافتن گنج

شد. آنچه برای او مهم است، برای شما نیز مهم خواهد بود. عمیقاً مردم را دوست خواهید داشت و عمیقاً از گناهی که آنها را به نابودی می‌کشاند، متنفر خواهید شد. شما دنیایی که بر آن تاثیر می‌گذارید را تغییر خواهید داد و خوشحال خواهید شد که در مسیر ابدیت این کار را انجام داده‌اید.

لطفاً به یاد داشته باشید، نحوه شروع این مسابقه مهم نیست، مهم این است که چگونه آن را به پایان برسانیم. دو بخش از کتاب مقدس که امید و قدرت زیادی به ما می‌دهد را می‌خوانیم:

«پر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و در حضور پرجلال خویش بی‌عیب و آکنده از شادی عظیم حاضر سازد.» (یهودا ۲۴)

«او شما را تا به آخر استوار نگاه خواهد داشت، تا در روز خداوندان عیسی مسیح بَری از ملامت باشید.» (اول قرنتیان ۸:۱)

خوب به پایان رساندن، مهم‌ترین جنبه از خوب زیستن است؛ و خداوند ترس مقدس را برای این کار به ما عطا کرده است. باعث افتخار من بود که شما را با این گنج آشنا کنم. لطفاً آن را برای خود نگه ندارید؛ چیزهای زیادی برای به اشتراک گذاشتن وجود دارد. این پیام را در دنیایی که بر آن تاثیر می‌گذارید، به اشتراک بگذارید. با انجام این کار، در آینده تلفات کمتری داده و کلیسای سالم‌تری خواهیم داشت.

اکنون انتخاب کنید تا بخشی از حرکت تحول‌آفرین و قدرتمند ترس مقدس باشید که عروس را برای بازگشت داماد آماده می‌کند. با در آغوش کشیدن ترس مقدس، صمیمیت عمیقی با داماد پیدا خواهید کرد، نجات شما به کمال خواهد رسید، ثمرات بسیار خواهید آورد و میراثی ابدی خواهید ساخت.

شخصی‌سازی

آیه: «بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و در حضور پر جلال خویش بی‌عیب و آکنده از شادی عظیم حاضر سازد، بر آن خدای یکتا و نجات‌دهنده ما، به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، از ازل، حال، و تا ابد، جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین.» (یهودا ۲۴-۲۵)

نکته: خوب پایان رساندن، مهم‌ترین جنبه خوب زیستن است. خداوند از طریق هدیه ترس مقدس خود، شما را تا انتها قوی و بی‌عیب نگاه خواهد داشت.

تأمل: برای افزایش ترس مقدس در زندگی‌ام چه کاری باید انجام دهم؟ آیا تشنه ترس مقدس هستم و بی‌وقفه برای یافتن این گنج تلاش می‌کنم؟ آیا آن را به عنوان یکی از باارزش‌ترین دارایی‌های خود نگاه خواهم داشت؟ چه کاری باید به صورت منظم انجام دهم تا آن را حفظ کنم؟

دعا: پدر، من به حضور تو فریاد برمی‌آورم که مرا از روح خداوند پر سازی؛ روح حکمت، فهم، مشورت، قوت، معرفت و روح ترس خداوند. مرا تا پایان قوی نگاه دار تا در روز خداوندم عیسی مسیح بی‌عیب و نقص دیده شوم. در نام عیسی مسیح، آمین.

اعتراف: ترس خداوند، گنجینه من است.

نگاهی اجمالی به عظمت خداوند

در برهه‌ای از تاریخ اسرائیل، خداوند با طرح این پرسش به دنبال افزایش ترس مقدس در میان قوم خود است:

«مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟» (اشعیا ۴۰:۲۵)

اگر زمانی در تاریخ وجود داشته باشد که باید به این سؤال عمیقاً اندیشیده شود، نه این که بی تفاوت از آن بگذریم، اکنون است. در این روز و ساعت، «عظمت» بشر به طور مداوم در رسانه‌های اجتماعی، رسانه‌های جریان اصلی، تلویزیون و سایر پلتفرم‌ها پخش می‌شود. تمجید از ورزشکاران با استعداد، ستارگان زیبای هالیوود، هنرمندان با استعداد موسیقی، مشاوران تجاری، رهبران کارزماتیک و سایر افراد مهم به طور مداوم به نمایش گذاشته می‌شود. شهرت آنها قابل ستایش است، و اگرچه به ظاهر بی‌ضرر است، اما این خوراک دائمی جلال انسان، ما را از پرداختن و اندیشیدن درباره واقعیت جلال خدا باز می‌دارد.

تقریباً بیست و پنج سال پیش من و لیزا در بزرگ کردن چهار پسرمان به این موضوع برخورد کردیم. در آن روزها، به دلیل نداشتن اپلیکیشن‌ها و رسانه‌های اجتماعی، حجم

اطلاعات تا این حد گسترده نبود. ما در آن زمان، متوجه شدیم که پسرانمان کمی بیش از حد به یک بسکتبالیست حرفه‌ای علاقه‌مند هستند. او محبوب‌ترین ورزشکار آمریکا در آن زمان بود و برای بسیاری همچون بت بود، حتی با گذشت چندین دهه، شهرت او دست نخورده باقی مانده است.

خانواده ما در ساحل شرقی خدمت می‌کرد و ما در هتلی در ساحل اقیانوس اقامت داشتیم. پس از چند ساعت ماندن در ساحل، تازه به اتاقمان برگشته بودیم. پسرها از موج سواری و بالا و پایین رفتن در اقیانوس اطلس ناآرام، هم بسیار خوشحال بودند و هم قدرت اقیانوس برایشان ترسناک بود.

من با سه پسر بزرگمان به گفتگو نشستیم. با اشاره به درهای شیشه‌ای کشویی باز، از آنها پرسیدم: «پسرها، آنجا اقیانوس عظیم است، اینطور نیست؟»
یکصدا جواب دادند: «بله بابا!».

ادامه دادم: «شما فقط می‌توانید چند مایل از آن را ببینید، اما اقیانوس در واقع هزاران مایل ادامه دارد.» پسرها که در حال خشک کردن خود با حوله بودند، پاسخ دادند: «وای!»
«ولی این بزرگترین اقیانوس نیست. اقیانوس بزرگتر دیگری به نام اقیانوس آرام وجود دارد. به جز این‌ها، دو اقیانوس دیگر نیز وجود دارد.»

در حالی که ما همچنان به صدای قدرتمند امواج در خارج از در باز گوش می‌دادیم، پسرها با تعجب و در سکوت سرشان را تکان دادند.

در زمان سفر ما، مسابقات پایانی NBA در حال انجام بود.^{۱۸} نتایج مسابقات این ستاره بسکتبال، مرتباً توسط مطبوعات، شبکه ورزشی ESPN، پسران ما و دوستانشان مورد بحث قرار می‌گرفت. پسرانم از این که او چقدر راحت توپ بسکتبال را با یک دست پرتاب می‌کند، تحت تاثیر قرار گرفته بودند. با درک این مطلب که پسرانم تا حدودی، وسعت آبی را که برایشان توضیح داده بودم درک کرده‌اند، پرسیدم: «بچه‌ها، آیا می‌دانید که خداوند تمام آبی را که می‌بینید، به علاوه تمام آنچه را که توضیح دادم، در کف دستش وزن کرده است؟» (اشعیا ۴۰:۱۲). صورتشان احساس تعجب واقعی را نشان می‌داد.

سپس به ساده‌ترین شکل ممکن، نه تنها اندازه، بلکه قدرت اقیانوس را به اشتراک گذاشتم. برایشان توضیح دادم اگر شهابی به عرض یک مایل در چند صد مایلی سواحل شهر نیویورک به اقیانوس اطلس برخورد کند، موجی آنقدر بزرگ ایجاد می‌کند که

نگاهی اجمالی به عظمت خداوند

ساختار تمام شهرها را در کل سواحل شرقی آمریکا، دریای کارائیب و بخش‌های زیادی از سواحل اقیانوس اطلس را در آمریکای جنوبی از بین می‌برد. نه تنها این، بلکه در سراسر اقیانوس ادامه خواهد داشت و چندین شهر ساحلی اروپایی و آفریقایی را نیز ویران می‌کند. با این حال، این موج به اندازه عمق اقیانوس اطلس نخواهد بود. از این رو پرسیدم: «اگر آب کل اقیانوس‌ها علیه بشریت رها شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ در اقیانوس‌های جهان نیروی عظیمی نهفته است. اما خداوند هر قطره از آن آب را در کف دستش وزن کرده است!»

سپس به بحث در مورد آسمان شب پرداختم. از پسرها که اکنون تحت تاثیر قرار گرفته بودند، پرسیدم: «آیا می‌دانید کتاب مقدس در مورد بزرگی خدا چه می‌گوید؟»
«چی میگه بابا؟»

«می‌گوید که خدا می‌تواند جهان را با وجب خود اندازه‌گیری کند.» (اشعیا ۴۰: ۱۲).
دستم را جلوی آنها گرفتم و نشان دادم که یک وجب به اندازه فاصله نوک انگشت شستم تا نوک انگشت کوچکم است. آنچه را که آن روز از پسرانم پرسیدم، اکنون در اینجا از شما می‌پرسم: «آیا به اندازه جهان فکر کرده‌اید؟» فراتر از ظرفیت ذهنی ماست. شاید اگر بخواهیم نگاهی اجمالی به وسعت جهان داشته باشیم، به جلال خداوند نزدیک‌تر شویم.
آنچه که می‌خواهم بنویسم کمی تخصصی است، اما سعی می‌کنم آن را ساده و واضح، همان طور که برای پسرانم توضیح دادم، بیان کنم. شما را نیز تشویق می‌کنم که به خواندن ادامه دهید.

وقتی به این حقایق فکر می‌کنیم، احساس ترسی از عظمت او در ما ایجاد می‌شود؛ زیرا به ما گفته شده است: «آسمان، جلال خدا را بیان می‌کند.» (مزمو ۱۹: ۱).
دانشمندان تخمین می‌زنند که میلیاردها کهکشان در جهان هستی وجود دارد که هر یک از آنها تقریباً صد میلیون ستاره دارد. اندازه این کهکشان‌ها در مقایسه با فضایی که بین آنها وجود دارد، بسیار کوچک است.

خورشید ما در یکی از این کهکشان‌ها قرار دارد. کهکشان ما به قدری وسیع است که وقتی در شب به آسمان نگاه می‌کنید، تصویری از جهان هستی نمی‌بینید، بلکه فقط کهکشان کوچکی (در مقایسه با جهان هستی) که در آن زندگی می‌کنیم را می‌بینیم که راه شیری نامیده می‌شود. اگر کمی جلوتر برویم، متوجه می‌شویم که شما حتی تصویر کل کهکشان راه شیری را هم نمی‌بینید، بلکه تنها بخشی از آن را دریافت می‌کنید، زیرا

بیشتر ستارگان کهکشان ما بسیار دورتر از آن هستند که با چشم غیرمسلح دیده شوند. پس بیایید فقط در مورد ستارگانی که هر شب می‌توانیم با چشم غیرمسلح خود ببینیم، صحبت کنیم. نزدیکترین ستاره به زمین به غیر از خورشید، ستاره‌ای است که تنها $\frac{4}{3}$ سال نوری از ما فاصله دارد. این مساله برای بیشتر افراد چندان معنایی ندارد، پس اجازه دهید توضیح دهیم. نور با سرعت 186282 مایل در ثانیه حرکت می‌کند، بله نه در ساعت، بلکه در ثانیه. سرعت آن تقریباً $670,000,000$ مایل در ساعت است. هواپیماها تقریباً با سرعت 500 مایل در ساعت پرواز می‌کنند. بنابراین، همانطور که می‌بینید، نور به طور غیرقابل تصویری سریع است!

برای این که درک بهتری از این سرعت داشته باشید، فرض کنیم می‌توانید با یک جت به سمت خورشید پرواز کنید. وقتی به آسیا پرواز می‌کنم، که در طرف دیگر زمین از جایی که من زندگی می‌کنم، قرار دارد، تقریباً بیست و سه ساعت طول می‌کشد. اگر همان هواپیما را با یک پرواز بدون توقف به سمت خورشید ببریم، تقریباً بیست و یک سال طول می‌کشد! به این فکر کنید که بیست و یک سال پیش کجا بودید، و سپس تصور کنید که از آن زمان تا کنون، تمام وقت را در هواپیما بگذرانید (امیدوارم که یک صندلی کنار پنجره داشته باشید). برای کسانی که رانندگی را ترجیح می‌دهند؛ خوب، نمی‌توان این کار را انجام داد، زیرا تقریباً دویست سال طول می‌کشد، بدون این که زمانی برای بنزین زدن یا استراحت کردن در نظر گرفته شود! حال بیایید بپرسیم چقدر طول می‌کشد تا نور به زمین برسد؟ پاسخ فقط 8 دقیقه و 20 ثانیه است!

بیایید خورشید را رها کرده و به سمت نزدیکترین ستاره حرکت کنیم. از قبل می‌دانیم که فاصله آن تا زمین $\frac{4}{3}$ سال نوری است. اگر مدلی از مقیاس زمین، خورشید و نزدیکترین ستاره بسازیم، به این صورت خواهد بود؛ زمین به اندازه یک دانه فلفل کوچک و خورشید به اندازه توپی به قطر بیست سانتی‌متر می‌شود. با توجه به این مقیاس، فاصله زمین تا خورشید تقریباً بیست و چهار متر خواهد بود - یک چهارم طول یک زمین فوتبال. با این حال به یاد داشته باشید، بیش از بیست و یک سال طول می‌کشد تا یک هواپیمای کوچک این فاصله بیست و چهار متری را طی کند.

بنابراین اگر این مدل زمین و خورشید باشد، آیا می‌توانید حدس بزنید که نزدیکترین ستاره به زمین فلفلی ما چقدر فاصله دارد؟ هزار متر، دو هزار متر یا شاید $\frac{1}{5}$ کیلومتر؟ نزدیکترین ستاره به ما چهار هزار مایل [6436 کیلومتر] دورتر از دانه فلفل قرار خواهد

نگاهی اجمالی به عظمت خداوند

گرفت! این بدان معناست که اگر زمین فلفلی ما را در شهر نیویورک قرار دهید، خورشید - که پرواز به آن بیست و یک سال طول می‌کشد - در همان شهر نیویورک بیست و شش متر دورتر از آن خواهد بود و نزدیکترین ستاره در مدل مقیاس ما، از لس آنجلس عبور کرده و ۱۰۰۰ مایل [۱۶۰۹ کیلومتر] دورتر در اقیانوس آرام قرار خواهد داشت! اگر با هواپیما و بدون توقف به سمت این ستاره حرکت کنیم، تقریباً ۵۱ میلیارد سال طول می‌کشد تا به آن برسیم. این ۵۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال است! در حالی که نور، این فاصله را تنها در ۴/۳ سال طی می‌کند!

اجازه دهید بیشتر توضیح بدهم؛ بیشتر ستارگانی که آنها را در شب با چشم غیرمسلح می‌بینید، صد تا هزار سال نوری از ما فاصله دارند. اما، چند ستاره وجود دارد که می‌توانید با چشم غیرمسلح آنها را ببینید که تا چهار هزار سال نوری از ما فاصله دارند (به یاد داشته باشید، آنها حتی دورترین ستاره‌های کهکشان کوچک ما هم نیستند). من سعی نمی‌کنم مدت زمانی را که یک هواپیما فقط به یکی از این ستاره‌ها می‌رسد، محاسبه کنم. اما به این فکر کنید: وقتی شب بیرون می‌روید و به یکی از آن ستارگانی نگاه می‌کنید که ۴۰۰۰ سال نوری از ما فاصله دارند، در واقع به نور ستاره‌ای نگاه می‌کنید که از زمان ازدواج ابراهیم و سارا با سرعت ۶۷۰،۰۰۰،۰۰۰ مایل در ساعت بدون کاهش سرعت سفر کرده و اکنون به زمین رسیده است.

به یاد داشته باشید، اینها فقط ستاره‌هایی در کهکشان کوچک ما به نام راه شیری هستند. ما حتی به میلیاردها کهکشان دیگر نرفته‌ایم! و فراموش نکنید که بین کهکشان‌ها فضای وسیعی وجود دارد! به عنوان مثال، ما یک کهکشان همسایه بسیار نزدیک داریم که آندرومدا نام دارد. فاصله آن از ما تقریباً ۲/۳ میلیون سال نوری است! فکرش را بکنید - نور با سرعت ۶۷۰/۰۰۰/۰۰۰ مایل در ساعت بیش از دو میلیون سال طول می‌کشد تا از آن کهکشان به زمین برسد! و این نزدیکترین کهکشان همسایه ماست. میلیاردها کهکشان دیگر وجود دارد! آیا از توانایی درک خود فراتر رفته‌ایم؟

اجازه دهید دوباره یادآوری کنم، اشعیا اعلام می‌کند که خداوند این جهان وسیع را با یک وجب یعنی فاصله انگشت شست تا انگشت کوچکش اندازه گرفت! سلیمان به واسطه روح خدا اعلام می‌کند: «آیا خدا به راستی بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک آسمان‌ها، حتی رفیع‌ترین آسمان‌ها، گنجایش تو را ندارند.» (اول پادشاهان ۸: ۲۷). آیا متوجه می‌شوید که در مورد چه کسی صحبت می‌کنیم؟

پس از به اشتراک گذاشتن همه اینها با پسرانم، دیدگاهشان نسبت به آن ستاره NBA به وضعیت مطلوبی بازگشت. آنها پس از تأمل در عظمت آفریدگاران، دیگر در هیجانات ناسالم نسبت به استعدادهای این ستاره ورزشی نبودند.

اما برای شما خواننده عزیز، می‌خواهم یک قدم جلوتر بروم. پدر ما در آسمان نه تنها کارهای شگفت‌انگیزی در اندازه و ابعاد وسیع انجام داده است، بلکه جزئیات او نیز جلال او را اعلام می‌کند. علم، سال‌ها زمان و مبالغ هنگفتی را برای مطالعه عملکرد این دنیای طبیعی صرف کرده است. اما خرد آنها نسبت به کل خلقت اندک است و هنوز سوالات بی‌پاسخ زیادی وجود دارد. طرح‌ها و سازه‌های خداوند همچنان شگفت‌انگیز است.

همه موجودات زنده بر پایه سلول‌ها آفریده شده‌اند. سلول‌ها اجزای سازنده بدن انسان، گیاهان، حیوانات و هر موجود زنده دیگری هستند. بدن انسان که به خودی خود یک شگفتی مهندسی است، تقریباً $100/000/000/000/000$ سلول دارد (آیا می‌توانید این تعداد را درک کنید؟! که تنوع بسیار زیادی از آنها وجود دارد. خداوند با حکمت خود این سلول‌ها را برای انجام وظایف خاصی تعیین کرد. آنها رشد می‌کنند، تکثیر می‌شوند و در نهایت می‌میرند - درست طبق برنامه.

اگرچه سلول‌ها با چشم غیرمسلح قابل مشاهده نیستند، اما کوچکترین نرات شناخته شده نیز محسوب نمی‌شوند. سلول‌ها از ساختارهای ریز متعددی به نام مولکول‌ها تشکیل شده‌اند و مولکول‌ها از ساختارهای کوچک‌تری به نام عنصر تشکیل شده‌اند و در درون عناصر می‌توان ساختارهای کوچک‌تری به نام اتم را یافت. اتم‌ها به قدری کوچک هستند که نقطه پایان این جمله، بیش از یک میلیارد از آنها را شامل می‌شود. هر چند اتم تا این اندازه کوچک است، تقریباً به طور کامل از فضای خالی تشکیل شده است. بقیه اتم از پروتون، نوترون و الکترون تشکیل شده است. پروتون‌ها و نوترون‌ها در یک هسته کوچک و بسیار متراکم در مرکز اتم و به صورت خوشه‌ای یافت می‌شوند. توده‌های کوچکی از انرژی به نام الکترون‌ها با سرعت نور به دور این هسته می‌چرخند. این‌ها بلوک‌های سازنده اصلی هستند که همه چیز را در کنار هم نگه می‌دارند.

بنابراین اتم انرژی خود را از کجا می‌گیرد؟ و چه نیرویی نرات پرانرژی آن را در کنار هم نگه می‌دارد؟ دانشمندان آن را نیروهای الکترومغناطیسی و هسته‌ای می‌نامند. اینها صرفاً اصطلاحات علمی‌ای هستند که آنچه را هنوز به طور کامل قابل توضیح نیست، توصیف می‌کنند. زیرا خداوند قبلاً گفته است که: «همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه

نگاهی اجمالی به عظمت خداوند

می‌دارد.» (عبرانیان ۱: ۳) و در کولسیان ۱: ۱۷ می‌گوید: «همه چیز در او قوام دارد». لحظه‌ای درنگ کرده و به این موضوع بیندیشید. در اینجا آفریدگار پرجلالی است که ما آن را پدر می‌نامیم، که حتا جهان هستی قادر نیست او را در خود نگه دارد. او می‌تواند جهان را با یک وجب دستش اندازه‌گیری کند، او در طراحی زمین کوچک و موجوداتی که در آن پرسه می‌زنند، آنقدر دقیق است که علم مدرن پس از سال‌ها مطالعه، آن را با سؤالات بی‌پاسخ بسیاری رها می‌کند. جای تعجب نیست که مزمورنویس فریاد برمی‌آورد:

«چون به آسمان‌های تو بنگرم، که صنعت انگشتان توست، و به ماه و ستارگان که تو برقرار داشته‌ای، گویم: انسان چیست که در اندیشه‌اش باشی و بنی‌آدم که به او روی نمایی؟» (مزمور ۸: ۳-۴)

فکر می‌کنم که این کلیت موضوع را می‌رساند. اگر بخواهم حدس بزنم، شاعر احتمالاً افکار یکی از فرشتگان عظیمی که پیرامون تخت خدا حضور دارند را بیان می‌کند. آن‌ها به دلیل بزرگی و وسعت هیبت خداوند فریاد می‌زنند: «قدوس». این موجودات خود دیدند که او چگونه جهان بزرگ و پیچیده را ایجاد می‌کند، سپس خلقت انسان‌ها را نیز دیدند و فریاد زدند: «این چیست؟ چرا خدا به این ذرات کوچک روی این نقطه کوچک از سیاره اینقدر توجه می‌کند؟»

پس از گفتگوی من با پسرانم، آن‌ها مسحور شکوه ستارگان و افراد مشهور دنیای مدرن ما نشدند، بلکه دریافتند هر چیز بزرگی در این سیاره، نسبت به عظمت خداوند کوچک است. امیدوارم این پیوست، همان اثر را برای شما داشته باشد. در پرتو پرسشی که خدا از طریق اشعای نبی از مردم خود پرسید، بر روی آنچه که خوانده‌اید، تأمل کنید: «مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟» (اشعیا ۴۰: ۲۵)

کتاب‌های بسیاری درباره شگفتی‌ها و حکمت آفرینش خداوند می‌توان نوشت که البته هدف من در اینجا نبوده است. هدف، بیدار کردن حیرت و شگفتی از کار دستان اوست؛ زیرا آنها جلال بزرگ خداوند را اعلام می‌کنند!

انهدام کریپتونایت

آنچه که نیرو و قدرت شما را می‌دزدد، نابود سازید



درست مثل سوپرمن که از موانع عبور می‌کند و همه دشمنان را شکست می‌دهد، پیروان مسیح نیز از قابلیت فراطبیعی برای فائق آمدن بر چالش‌های پیش رو برخوردار هستند. اما مشکلی که هم سوپرمن و هم ما با آن مواجهیم، کریپتونایتی است که قوت ما را می‌رباید. مسلماً سوپرمن و کریپتونایت هر دو داستانی خیالی هستند. اما کریپتونایت روحانی، واقعی است.

این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا اکثر ما قادر نیستیم آن قدرت الهی‌ای را تجربه کنیم که مسیحیان قرون اول شاهدش بودند.

جان بیور در کتاب «انهدام کریپتونایت» آشکار می‌کند که این کریپتونایت چیست و چرا جوامع ما را به خطر می‌اندازد و چگونه باید از آن آزاد شویم.

کتاب انهدام کریپتونایت برای افراد ترسو نیست و قصد تقلیل حقایق روحانی را ندارد، در این کتاب حقایق جدی مطرح شده که مختص پیروان مسیح است، کسانی که مشتاق در آغوش گرفتن مسیری چالش برانگیز اما تبدیل‌کننده و پرتیر هستند.

قابل دسترس در: **MessengerX.com** X

عطایا و ظرفیت خدادادی خود را کثرت بخشید



آیا تا به حال حس کرده‌اید که در پادشاهی خدا تنها تماشاچی هستید؟ شاید فکر می‌کنید باید کاری کنید، ولی قادر به تصمیم‌گیری و تشخیص آن نیستید. اکثر ما می‌خواهیم در زندگی خود اثرگذار باشیم، ولی اغلب با چنین سوالاتی در جدال هستیم:

- از کجا می‌دانم که اراده خدا را پی گرفته‌ام؟
- عطایای خاص من چه نقشی در بنای پادشاهی خدا ایفا می‌کنند؟
- از کجا می‌دانم طبق توان خدادادی‌ام زندگی می‌کنم؟
- آیا چون در خدمت نیستم، خواندگی من هم کم ارزش‌تر می‌شود؟
- چگونه بین آرام گرفتن در فیض خدا و عملکرد موثر در پادشاهی او تعادل ایجاد کنم؟
- چگونه ترس را از بین برده و با وجود خطر و عدم اطمینان به جلو پیش روم؟

جان بیور در این کتاب با اتکایی دقیق بر کلام و استفاده از داستان‌های مختلف به شما کمک می‌کند تا به خواندگی خود فکر کنید و دلیل اهمیت آن را برای خدا تشخیص دهید. در حین خواندن صفحات این کتاب، قوت می‌یابید تا عطایای خدادادی خود را کثرت بخشیده و بر اساس ظرفیت‌ها و استعداد‌های خود گام بردارید.

قابل دسترس در: **MessengerX.com**

پاداش احترام



هیچ مسیحی‌ای نمی‌خواهد محدودیتی برای عمل کردن خدا ایجاد کند، اما بسیاری از ما نادانسته از عمل نمودن او در زندگی‌مان جلوگیری می‌کنیم، چون ما از یک اصل حیاتی روحانی غفلت می‌ورزیم: احترام.

این مفهومی است که در فرهنگ امروز ما عمدتاً کمیاب شده است، اما چنان که در صفحات این کتاب خواهید دید، احترام، کلید اصلی جاری شدن پادشاهی خدا در تمام جنبه‌های زندگی‌تان است.

جان بیور در کتاب «پاداش احترام» از این واقعیت پرده می‌دارد که چگونه پذیرش دعوت به احترام شما را با نظام ارزشی خدا همراستا ساخته و در موقعیتی قرار می‌دهد که تمام آنچه او برای شما مقرر نموده را دریافت کنید.

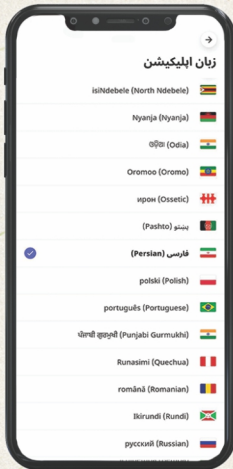
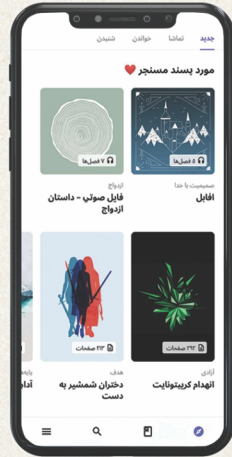
در کنار هم قرار دادن بینش‌های کتاب مقدسی با داستان‌ها و شهادت‌های پر قدرت که مصداق این اصول در عمل می‌باشند، باعث می‌شود که این کتاب دیدی جدید نسبت به این فضیلت از یاد رفته به‌دست دهد - و مهم‌تر این که اشتیاقی در شما شعله‌ور خواهد ساخت که این اصل را در تمام جنبه‌های زندگی‌تان به کار گیرید.

مessengerX.com  قابل دسترس در:

X MessengerX

سفرِ شاگردی برای همه، در همه جا

- رایگان به ۱۲۵ زبان مختلف
- قابل دریافت به صورت آپلیکیشن و آنلاین.
- منابعی برای رشد شما.
- تعقیب سوابق و مسیر شاگردی



شامل کتابخانه و منابع شاگردسازی
مسنجر در قالب کتاب‌های دیجیتالی،
کتاب‌های گویا، فیلم‌های کوتاه، تعالیم
ویدیویی، کتاب مقدس و منابع دیگر. شما
می‌توانید این منابع را در همه دستگاه‌ها
تماشا کنید، بخوانید یا به آنها گوش دهید.

MessengerX.com



قابل دانلود در اپ استور و گوگل پلی در سراسر دنیا

معنای ترس خدا چیست؟

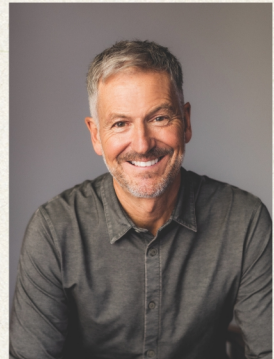
آیا مشتاق رابطه صمیمانه‌تری با خالق‌تان هستید؟ آیا او دور و دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد؟ جان بیور ما را مطمئن می‌سازد که خدا نزدیک است، اما شاید امری به غایت حیاتی را در گام برداشتنتان با او نادیده گرفته‌اید، یعنی ترس خداوند را.

جان بیور در کتاب «ترس و هیبت خدا» ما را دعوت می‌کند تا با درکی تازه به معنای «به عمل آوردن نجات خود با ترس و لرز» نگاه کنیم. این فضیلت بزرگ و فراموش‌شده، جاده‌ای ناآشنا و غیرمعمول در رسیدن به یک زندگی کامیاب و ثمربخش است. در این کتاب کشف خواهید نمود که چگونه ترس مقدس

- عنصری حیاتی برای داشتن رابطه‌ای نزدیک با خداست.
- ما را از ترس‌ها و نگرانی‌های دیگر آزاد می‌سازد.
- انگیزه‌ها و نیات درونی ما را تطهیر می‌کند.
- ما را به سوی حکمت، درک و دانش رهنمون می‌گردد.

ترس مقدس کلید زندگی‌ای است که خدا برای ما می‌خواهد. فقط در رشد این فضیلت و چسبیدن به آن است که به آرامش، شادی و امنیتی خواهیم رسید که بسیاری آن را دست‌نیافتنی می‌دانند. به جای آن‌که از خالقمان بیم و هراس داشته باشیم، بیایید با اشتیاق، ترس خدا را بپذیرا گردیم که ما را به سطح متفاوت و بالاتری از زیستن ارتقا بخشیده و برای همیشه دگرگونمان می‌سازد.

جان بیور خادمی است که به جسارت و سازش‌ناپذیری نسبت به کلام خدا شهره است. او همچنین نویسنده کتاب‌هایی است که مجموع آن‌ها بیش از میلیون‌ها نسخه فروش داشته و بالغ بر ۱۲۵ زبان ترجمه شده است. او به همراه همسرش لیزا، بنیان‌گذاران موسسه بین‌المللی مسنجر می‌باشند که هدفش دگرگون‌ساختن شاگردسازی و گسترش هرچه بیشتر شاگردان و پیروانی تسلیم‌ناپذیر، وقف‌شده و مشتاق برای مسیح است.



برای اطلاعات بیشتر
این بخش را اسکن کنید.



برای دانلود و پخش ویدیویی
سایت **MessengerX.com** را ببینید.



این کتاب هدیه‌ای از جانب نویسنده
بوده و برای فروش نمی‌باشد.

